



P. Cal.

195

196



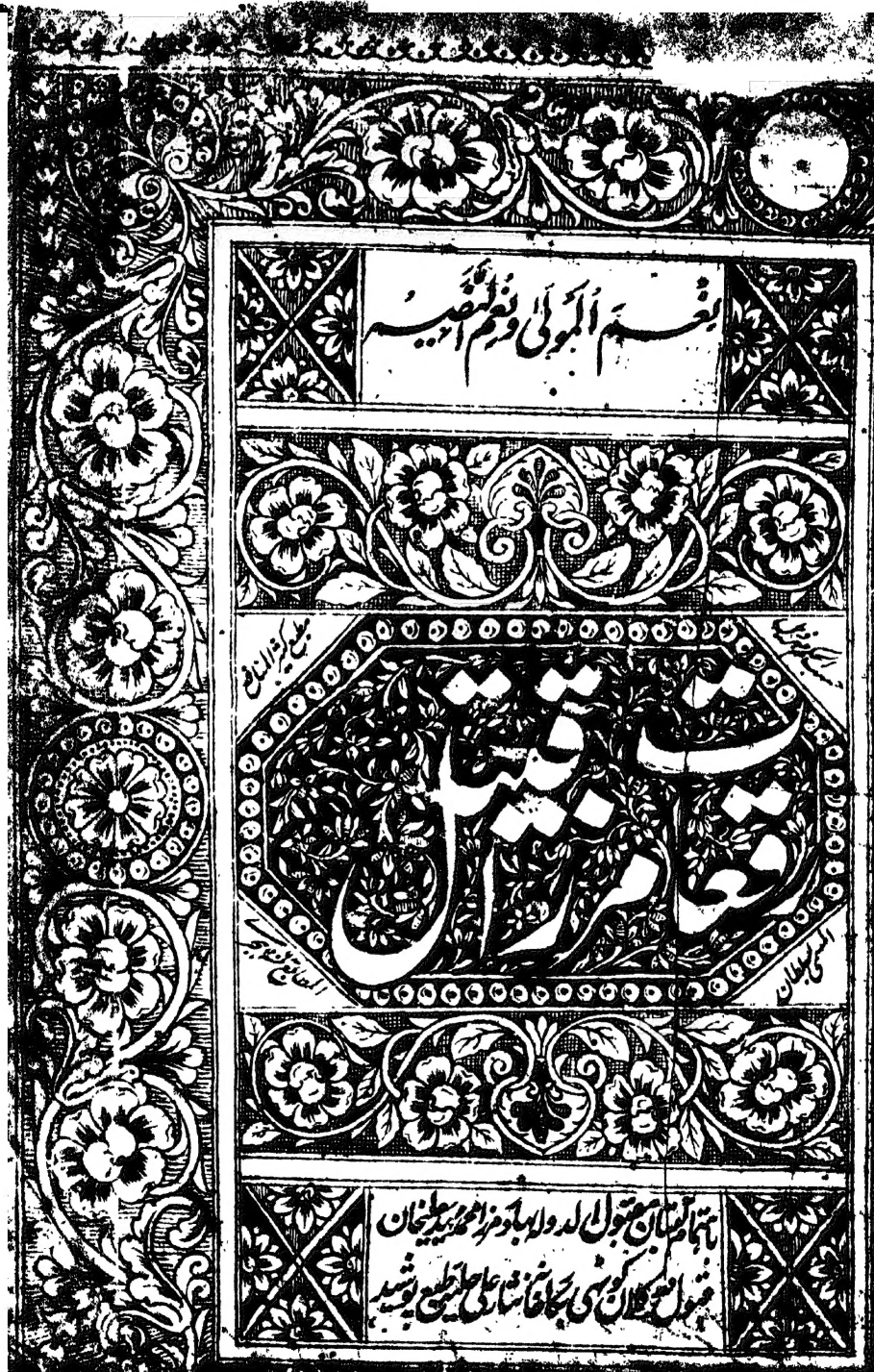




Real. C.  
F 195  
E 196

SI. NO. 027-100

۱۹۵





الْيَسَّارِ احْسَانًا غَيْرَ مُخْصَرٍ وَمَنْ عَلَيْنَا بِامْتِنَانٍ مَوْفُورٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَعْبُودُ  
 بسوی احسان کردن غیر مختصر و من علی ما بر ما بخت بسیار نیست معبودی مگر آن پرستیده  
 الْمُسْتَعْبُودُ وَلَيْسَ الْفَلَاءُ الْمَذْمُومُ إِلَّا هُوَ الْغَرِيزُ الْحَمِيدُ الْحَمْدُ هُوَ مُحْسِنٌ مُنْعِمٌ  
 سجود و نیست فائز بلکه همیشه مگر اوست غالب ستوده شکر کرده شده اوست احسان کننده نعمت  
 مَكْرُومٌ بِكُلِّ حَالٍ وَفِي الْبَحْرِ مَوْنٌ الْمَذْمُومُ الْتَادِ مَوْنٌ يَقْتَضِي الْعَمَالَ هُوَ سُلْطَانُ  
 بخشش کننده به حال و در کشتی نجات و عاصیان پشیمان استیم به اعمال آن پادشاه  
 اكْبَرُ السُّلْطَانِ مَالِكُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ وَفِي عِبَادٍ أَحَقُّوْنَ قَائِلُونَ لِلْعِلْمِ وَالْفَقْهِ  
 بزرگترین پادشاهان مالکین زمین و آسمان است و در بندگان حقیرترین بنده گانیم قبول کنندگان نیست تا بزرگوار  
 مَالِيْنَا شَكَرَ عَشْرٌ مِنْ عَشْرِ الْوَفِّ احْسَانُهُ بِسَائِلٍ مِنَ السَّاعَاتِ وَمَا جَمَعْنَا  
 مال ما را شکر عشرت از ده وفای احسانش در سائت از ساعات روز و شب و نیز در اوقات  
 بِضَاعَاتِ السَّعَادَاتِ بِصُرُوفِ الْأَوْقَاتِ فِي الصَّلَاةِ لَا سَبِيلَ لِلْغَفْرِ قَدْ وَفَّيْنَا بَعْدَ  
 بهای شکر را از گزاردن و بهای دیگر ای بخت را بهی برای بخشش کن ای پادشاه  
 الْمَذْمُومُ قَدْ وَفَّيْنَا عَلَى عَقْوِ جَارِثِنَا غَيْرَ عَظَافِهِ إِنَّا قَائِلُونَ بِالْمَلِكِ  
 ملامت بخاطر عفو و نیست سببی بر عفو عاصیان تا سوا بخشش ما ندادیم بلا شکی  
 الْمَذْمُومُ عِنْدَ انْفُسِ الْخَائِفِينَ وَفِي حَقِّكَ بِمَكَافَاةِ الْأَعْمَالِ الَّتِي تَنْسِبُ الْبَنَاءَ بِطَرِيقِ  
 ملامت کردن نزد یک خود را به تخفیف تو ما را تقسیم پادشاه اعمالی است که در دنیا و آخرت  
 الْمَذْمُومُ قَدْ وَفَّيْنَا لَكَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ كَرِيمٌ جَلِيلٌ وَهَيَّا لِمَا هِيَ أَنْتَ رَحِيمٌ وَلَطَفُكَ جَزِيلٌ لَا مَلَادَ  
 ملامت تو ای مولای من تو بخشنده بزرگ و ای پادشاه تو مهربان هستی و لطف تو بسیار است ای پادشاه  
 فِي هَذِهِ لَكَ فِي الْحَيَاةِ وَقَدْ هَاوَاكَ مَقْرُونٌ عَتَبَتِكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ الْبَحْرُ احْسَنُ حَيَاةٍ  
 در این دنیا و آخرت و همان و جایگزینت سواي آستانه تو در دنیا و آخرت تو بزرگوار  
 مَحَابِلُ الْخَطَا لَا تَكُنْ أَلَيْقٌ بِاجَابَةِ الدُّعَاءِ وَالشُّعْرِ اصْصُحْ بِحَضْرَتِكَ بِجَاءِ الْغَفْوَانِ  
 ملامت صاحبان خطا برای این که تو می سنوا و آرزین بر قبول دعا و عاجزی بهتر است با نگاه تو بامید عفو تو  
 لَكَ أَهْلُابُ الْقَصُوفِ عِنْدَ الْعُدْرِ مُسْتَحَقٌّ لِلْصَّغِيرِ وَالْعَطَاءِ **نظم** سُبْحَانَكَ يَا مَنْ خَلَقَ  
 تو را ای پادشاه در سبزه و آرزین برای در گذشتن ای آنست ترا می آفرید  
 كَلَّ الْبَلَّ لِيَأْسًا لَا تُحْسِبُ أَصْفَاكَ سِرًّا وَهُوَ مَا حَسِبُوكَ لَكَ وَهُوَ قَائِلٌ  
 کمال آید برای آسایش را محاسبه اوصاف تو سر و هو ما محاسبه کرد و او قائل است

[illegible]

گردوش آت مشیم دوراوشول والا جناب بازگیم بارچہ بدعت و اشتلم خرمن لارانی انی ذوالفقار نے  
 گردکا گھوڑا لنگر ہی بہر جناب ہی لنگر تمام بدعت و ظلم کے حسرت منوں کو اوسکی ذوالفقار کے  
 بے برق کو تدروری و کفر بول نینگ قزقلو بقی انی ہدایت نینگ شعل فی تالقی اوچور دی ایزی انی اوڑے  
 برق نے جلایا اور کفر فی سادہ کے تاریکی کو اوسکے ہدایت کی شعل کی روشنی نے اور ایلٹانے اوسکو اپنے  
 ایلکری تیلاندی وانی اوڑی حبیب پ قوائدی کو ک نینگ شعلی اوڑول ایچون مسراج کچہہ خرق  
 پاس بلایا اور اوسکو اپنا حبیب کہ خوش ہوا آسان کی جین اوسکے واسطے ہرجا کی رات میں پارہ  
 بولدی و گتہ کتہ باغی لارانی سخت بوقدریدین جالت سای ایچنہ عنق بولدی انی براق  
 ہوین اور بڑی بڑی باغیر کے غوث اوسکی قدر سے جالت کی دیامین غرق ہوین اور کا براق  
 آت دور وانی قبر قول ایر و حطم رسالت کو ک فی ملیہ وزر دور محمد جہان قلیدی حیدادین پر محمد  
 گھوڑا ہی اور اوسکا قبر غلام ہی پیویری کے آساخا سناہ ہی محمد جہان کی روشنی ہی پر محمد  
 قزقلو ادوی نیلکین جو جہان بارہ لوک بواوین اول شاہ زمان بارہ منقبت در غر غر ویم  
 نایک گر کے مانند جہان ہے شمع اس گہرمن وہ شاہ زمان ہے





سوره اخلاص و سوره رحمان و بقصد تربیت عزیز تر از جان نگاه میداشت و قنیکه نوبت به پر شدن یک دوانی رسید  
 شوق خاطر تجدید مطالعه و تکرار استفاد و تکلیف صاف کردن آن بر اجزای ساد و نمودگر محبت یعنی چند مدت و سازی  
 ایت این آرزو حاصل کردن خرید میوه حصول نگردید و چنانچه شوق بدین مآورد رسید آخر با دست بهار و دو صد و سی و هجری  
 بعد حکومت تاج الامرا اشرف الوزرا بندگان دارا در بان فتنه اول در نفع ملک نواب علی لیدین خلیفان بهار و  
 شهابت جنگ ام قباله و زاد اجله که بزرگ و کوچک زیر ظل طعش برادر دلدست و گریبان و حصول طینان از رخ  
 پرشانی بر کلان انداز انظار مین هم فراغت دست او و ازین سبب که اجزای کتاب قع تصاویر و بر قعاعت عربی و ترکی قاضی  
 و بندری نیمه طبع جناب مدرج مشتمل نظم و نوری المقام است و خطبه هم رعایت این برعت لا استلال بکار رفت یعنی چندین  
 عرب لغت بزبان اترک و مقبضت بان فارسی تعریف و محاسن بان هند انضمام نظم طراز تحریر پذیرفت و نظر بر نوامید رنج  
 مکاتیب نام منته معدن الفواقد و قریافت ماطالبان فن بطلان و ان بد با برادر و دعای خیر می رفت این کثره زبان  
 آغاز مکاتیب رقع است سر آمد خواجگان عالیشان و مقدمه بخشش لودعیان ملاحت نشان سلیم الله تعالی بعد  
 اشتیاق القای شریف که عتقا فرخیز گوناگون را مالش بچه شاه با زیانفش فشارشی میدید پوشیده ماند که تا امر و راجه  
 خیام دولت جناب عا دام اقباله شرف افزا بود و آن قطعه زمین سوای مقام محبوبی نامی اندر در معای عمر و دولت  
 آن صاحب شتو لم بست یکم سیرج الاول اینجا رسیده بود و هم و اگر انظر اب هم که مسافت آن هم که در پیش نیست و داخل حساب  
 کرده اید هم سیرج اول بشمار میرسد صاحب از مجد هم که گذشته تا چهارم سیرج الثانی که امروز است شمار نمایند و هنوز نویسد  
 گوشه آشنایست بعضی هفتم شهر حال کوچ ملک بن نشان میدهند و بعضی تا سیرج نوزدهم العلم عند الله مکتوبه یکم خدمت الله  
 شما نوشته بودم الی یومنا هذا جایش نرسیده و قنیکه می آید و لطف کتب خودم نزد صاحب و آن خود هم نمود و تازه اینکه راجه  
 بلاس ننگه برادر راجه نواز سکه تنوفی که عامل این بگفته بود پری روز عقید شد و شتر سواران را بطرف برای آوردن میدندان  
 دال معالیه رفته اند باید دید پیشو و تا و قنیکه آنانی آیند و نظام این منک صیوت نمی بند و ما هم و آفتاب گرم از خیمه پیش  
 کنده میشود و ایضا یکی از اخبار تازه نیست که میران سکه نام زمین داری بود که بحج بطلب رجوع بمعال سرکار داشت و زرمعالمه کار  
 بسیارند لیکن باطن مغوی از میدانان و محرم سراز و عامی قطع اطریق بوده است و درین روز صاحب خه شده و در جلی خود  
 مشغول تماشای ترس و محو از دنیا کاران بود و دفعه سواران ساله قنداری غافل بهر و قش سینه بود و در که با چند نفر  
 بر نهادش گرفتار کرده او را در طرفه نیست که مرده میداشت که شیوه طاری و رفاقت با و از دوان و در زمان معروف و مشهور  
 بر نور شده است و با اینهمه که بخت و قنیکه سواران قنداری نزدیک یکسند آفتاب و اگر نیکو و آفتاب برای اینکه  
 بجای خود جان و قصد گریزند راه را برگیرد و بطریق دیگر متوجه شد و مرده که باز نشانی شده مشغول قصه شد  
 حریفان وقت شب از بطرف رشته جلو نیز بر سرش می آیند و مرده که را یکسند آفتاب و میست برای خود بچه فیل است  
 یادیر روز بزرگ رانی زیب پایش که در نایده خیریت از حضور اقدس عا و از غاص سلام برسد و همو صاحب  
 بعد سلام نیاز باید گفت که البته شب بخار روی اسایش می نمیم باقی خام و در آفتاب گرم صاحب در آن حضور و با شوق

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰



مردم در این مروت و کرم و عارفان فاضل و عالمی که با آن روز که با آن روز هم شهر حال بود و مطهر  
دار بسیار بجا آورد که از حکم حضور عدل نکرد و بدین راه از آن بر سبیل که مشهور شده باشد که مرضی بزرگان شمار رفتن صاحب شکوه آبا  
بنوده است و نیست حق بجانب این صاحبان زیرا که علوه و دوان ایشان مقتضی آن نیست که فرزندان ایشان اطاعت محال گنبد  
لیکن در این این اطاعت محال انقیاد و حکم حضور است اطاعت محال چه در کار اخراج از محلی و اخراج از محلی و محلی است حالا  
به هر چه حضور از آنجا و بنویس بجا آرید این نیست اصل تربیت شماست البته در چند روز کار تحصیل داری آگاه خواهم شد و بر روی که چهار  
بود از خدمت خان صاحب محض شد و بانی آدم خود و بر روی که درم که به این صاحب همه دانه شده بود و خود در دست  
خصمت بخانه رفته بودند شاید یک پاس و زیاده خود دانه شدند یعنی در روز که خورشید و تاریخ با آن روز هم بود و خان صاحب مع اخراج  
لکن روز دانه گشته شدند و دیگر آنکه این وقت تنگ محبت بود و از این سبب به این گفتا و ز زیده شده بعد از این خط طویل خواهد شد  
از تفضلات حضور و محبت که وقت و انگلی خود هر جا که دولت اقبال تشریف ببرد شمارانیز در رکاب خود و سرافراز می باشد  
زیاده خیریت و محبت معادل العضا و غیره الشاده سلم الله تعالی عنایت نامه و الدامه شامیر و هیئت علیخان  
دار و غریب خاص حضور بر روز رسانید چون عمارتش عربیت معلوم نیست که مطلب آن محالی باشد یا نشد عربی  
آن چندان مغفوق بود لیکن غور نگرده باشید والا اگر جا معلوم میشد انشاء الله العزیز بعد یاد کردن رساله قانون  
محمد و شمارت عربت عربی بخواه خواهد بود و نیست محبت شرط است معلوم نیست که از یاد گرفتن ابواب نذیر و محبت  
یا خیر بعد از ابواب مصاد است فیکه مصاد یاد می شود از حرف مطمئن می شوید باقیانده خوان هم زود تر یاد خواهد گرفت  
فانحنی صاحب جوق جوق محامد از اشرف نوشت بنویز البته سوا می کند و محبت صفات حمیده هم دارد و دیگر از این باب تازه  
اینکه روز جمعه که پنج و پنج است حیانت جانب عالی در سر کار شده زاده خود را قرار پذیرفته لیکن حکم خودم تشریف خواهد کرد  
جست کرده محض خواهد شد از محبت کفایتی که دل میجوشت نماز حضور بسیار حکم رسیده بود و هرگز در گمان نبود که  
اول روز تشریف می آرند و روز یک پاس روز برای عرض و محبت جانب عالی محض تعیین يوم و وقت رسیده  
چون اینجا هم خانه شماست بر تماشایه موقوف است یکجا نشسته خطاط خواهم کرد و شمار خواهم طلبید و اغا صادق حساب  
به مرزا ابوالحسن صاحب بی سحر دانه که این بار یک بار باید رفت و سوا می ایشان مرزا احمد داماد که انشاء الله خان صاحب چند  
گفته است که من که طلبا ندیده ام و خان صاحب هم گفته اند که یکبار این امر را خود بر دیدن این صاحبان از حضور حضرت طلب  
خواهم کرد اگر عرض من بزیارت میر و ثم الامم و نیست باعث اینهمه دود و رخصت آمد جانب عالی بر روز جمعه است هر چند من خود  
چیز با دامن بر حیده می ششم لیکن چه کنم که چنین امور تعلیق برای من از زیاده خیرت محال است اگر مناسب میدانم شمارا می طلبم و الا  
رخصت که کتب برج شرافت و سعادت و یاسمین بهارستان الهیت رشاد و گوهر فی قیمت صدور و قابلیت نگه داشتن  
و یاقوت شام و معدن فصاحت و خوش بانی فانی در شمار انشاء الله و از مقدمه محبتش مع کفره طرازی علیسیدان  
خوشتر آن و در شمار بلاغت رحمت حسن صورت آموزد و طوطیان این چنین محفل هند خوش کلامی از و بهره اند و نیست  
سکه آرای نقد کوناه می نگ بر و طراز تصویر خسته در بخامی عاج معراج بلند مقامی خواهد بود محمد الهی سلمه الله تعالی

مردودمان ایشان  
محبت بزرگان شاه

نگار محبت یعنی محبت  
عالی می معلوم

بازرگانی با

جانب از دای  
عالم بیست قورده

مرد  
نگار از اعراق  
کردن لبت

احمد فقه که ابرسیاه ملک شهابیستان شریع جبارت روزمره اهل زبان که کشیدان بلاعت نشان زمانه و عیار  
 آریایان در کار خود میخانه از نگرش شهیدی این بوستان تا بگل خنجر بره فرق نکرده اند کما فیضی می بارد و در  
 طبیعت آن گل سر سبد کمال و شکوفه نور بهار فضل پسند دال آرد و مایه شدن ادوات نه است و نشیرو  
 شکفتنیدن را چنین متنوع به مضامین رنگین در زمین منتهی تر طاس مانند سحاب آفری آبی بر سر  
 کار می آرد آن سر برین صد آسین حالا صلاح فیه تغییر این است که به تحریر عبارت نکین هیچ سفید آب  
 روشنی و کار را با اعلی خون جگر که مراد از فکر است یکجا نموده کاغذ ساده را از شک و درق مچ چین سب زنده  
 و نشان دادن دریا می این صفا محبت را که بی بدگشتی و ملاح ازین سرتا آن سر رفته اند و بر طه حیرت دارند و ملک  
 باین قاست کوتاهی باید که فی پوشان کشتی کاه بر اکت را که به بلندی قدنازان براه راه رفتن خود را  
 می بیند به رنگ سرکش روان نشانی از پاد و رازند و تهور و دستکایان لشکر مدیم الی لبی را که پوسته بر خود می  
 چینی و بیستان غیرت بر جگر گذارند لیکن طالب و دهن یاران آشنای مصنوعات گوی علیه الاغنه مگر و چلیدن  
 شیر جان پر و زخمات عداوت آمیز ازنی خامه جاد و طراز محال است و اسنه معرکان لذت شربت روح  
 نواز مضامین طرب انگیز لالی از بهمان خاص که در یک مسوده احوال او نگاشته اند از دوا نیر جیده معدن  
 طلای احمد است چیزی بنام گوی برارند و امید داران جان لب رسیده را بلور نیمه و کانش که مزه آن بر لذت  
 عمر و بارامی چیده آتش نموده است تحریر بکار نذرانم که جواب این رقعہ بطریق نمایشی انتظاران حسین انسق تحریر نمایند و  
 دواز مطالع آن ابواب بخت و نشانی بر روی اجبا بکشاید رقعہ خواجۀ نوجوان دو المجد و العا غایتی  
 بلاعت در زمین آتش سلک العدا تعالی البعثتیا تیکه با نوق آن تصور نباشد واضح باد که مکتوب دوا نواز مرقوم است دیگر  
 شهر حال بصحابت آدم جالینوسن ان بقراط دوران حکیم الحکا خواجۀ محمد خالصا حب رسیده نشا طبر نشا طراز است  
 داشت صاحب بن این خط فقه است که بشما نوشته میشود در این مدت بمکی دو خط صاحب رسیده است خط و در که به کمال  
 لطف می شود مگر در سه خط سوا ی ذاک فرستادم سبب نیست که در خانه تاج الدین حسین خان نوشته باشند دادم که  
 محفوظ عرضه خود که سی غلام حسین خالصا حب روانه نمایند بفرستند معلوم نیست که سوا ی این ده خط بنظم خطی بشما رسیده یا  
 اگر برسید البته در خط می نوشته اند لیکن بنیاد ام آدم خالصا حب امچه بلاز که خط رسانید خلاصه ترجمه مسوده پیشتر فرستاده شد  
 و مسوده حال هم ترجمه شده میرسد نه دوا یا بلاز رقعہ دیگر مانده باشد پیشتر خطی احوال در بار نوشته بودم خداوند سید  
 این بود که بنا به اعلی روزی نشسته بودند شرف علیخان داروغه و غوغا و صحیح رسیده که خواجۀ باد نشا خان را مدتی است که  
 بدر بارانی بنیم جبال علی فرمودند که ایشان را بشکافی آید طرف ثانی عرض کرد که در شش مجسم ندیده ام خود بدولت بسپرده  
 فرمودند که من ایشان را بخش دارم خان مذکور نیست حالا معلوم شد که مورد عتاب اند ارشاد شد که مفضل علیان چه  
 خفیت ایشان با من ملاقه و حالی دارند و بهم بایشان عین عداقه دارم آدمی میاقت خواجۀ باد نشا خان کجا شد  
 شود و از فوت و مرگ و امانت و دیانت و صدق کلام و اهل محال بهره بگوئید بایشان ختم است و در بار ارسال اهل ایشان



بر کاغذ دیگر صاف خواهند کرد و بعد از صاف کردن و ملاطفت منج را درون قفل آن نهند و مکتوب را به روانه خواهند نمود و من هم  
فرامی آیم این صورت که اول من را جعفر صاحب خواهد دید چه اگر از دور بخشنید نوشته نو شهر حال ایشان را ندیده ام سمعتم که  
کذا نند و سواي روز جمعه برزای مروج فرصت دست نمی دهد خواسته بودم که این هم را حواله بجهت آید که کم لیکل  
باین راهی شد زیرا که طرف ثانی خواهش ملاقات از ته دل دارد و اینقدر بر لی التماسی خوب نیست ایضا من در ۱۰  
وید و آنجائی ایم و امر روز از صبح طلبه یاران نزد و فقیه بود محمد اکرام خان پسر خانسانان جنب عالی و در کمال لایق بودی  
و رسیدی حسین خان آمده بودند آن بر دو صاحب و این وقت صحبت شد فریدی حسین خان ششست آمد و دیگر خدیو سرت  
و قشهر سپهر بر اعراف نور الله شمس قبالکم بعد از شقایق و اودان محفی نماز که در تقیبه سرت طراز زبان نزل که عبارتش  
روح امیر علی شیر خانی تازه و دیگر و هفدهم شهر حال سیده دل ایچت تازه و روان ارحت بی اندازه از زانی دست درین  
محبت نامه از سبب تعجیل بجای لفظ جایزه جاریه از قلم شامتر شمع شده بود و جنب الای شاکمان علی کذاست و خوب شد  
که معنی خفقان تهریر در آوردند و الا از خفقان شاکمان معنی شهو و مروج که خدا کند می بود خلی پنج بر می داشتیم احمد سعد که از  
خفقان که امیر زادهای نازک طبع ناز پرور بآن متصف اند محفوظ هستند خدا همیشه بر کران دارد و باز مروت بودن  
آن اقبال نشان تهریر بر ماطالع کتب کمال شکفته سناط دست آفرین صد آفرین هر چه می کنید خوب می کنید و برای  
نود می کنید و زوی بکار خواهد جهان را گمان نیست که تحصیل علم و کسب کمال برای همه رسانیدن مبلغ غلیظ است نزد  
عقلا یعنی از سر غلط زید اگر کسب فضا لکمل لای و رفعت نفس که کوز خاطر باب بصیرت می باشد و آنچه در جوس  
رسیدن جواب مکتوب از طرف الدامه خود و شکاشته از نزد و فقیه بر بط کلی با مبداءت دارد و در دو حال بدین نسبت خطرم  
در واک اگر نریزنی تلف شد یا جواب آن را غفلت بر کار با خاصیت عنفا پیدا کرد و لیکن حیران این معاطله ام بدی  
که خط احدی در واک اگر نریزنی تلف نشود و اگر مکتوب الیه که خط برای دوست هم بجائی حرکت کند که باز خط را نماند علی کنند  
یا مکتوب الیه میرسد اگر در همان قریب جوار تر و دور و الا بهر که نوشته است پس نمی دهند بخلاف واک در علی گشته  
و چهار خط و دو خط یا وید و بالجهه باین همه از نیامدن جواب فخطاب کلی دارم فرمود خط دیگر بر عینه و آنه خواهم کرد و درین  
عرض مدت که تا اینجا وارد و اگر جواب می آمد بصاحب می رسید و الا بگویند خواهیم پس طول این بفرمایند و من بهر هم نمودن  
اینقدر که میگویم از سفر تنگ آمده حرف نمی زیم بلکه از بی شغلی تر آمده ام حالا بیس من بگویند و مجرای لوق ووق هر دو بایز  
است لیکن بشیر طیکه امید حصول منفعتی باشد و الا و نوانه میسم که من استخوان یکسکه آفتاب کرم نازم و احوال فوق  
آنچه واکمل نوز آقچه که تا نیکو بیار ساقو تا آبولدی بیکم اگر خوابه قاضی خان یوز بیک علی سون لایق و سناست  
روزی که آن شادان نشان از شخص بگانه و جلدوی قدمت حاصل نموده بود به خواهر بدخترا و خوش خوش  
قبله که به باندگی وزیر صاحب را سلام و نیاز و قار و اشلا نیکوئی دعا و مارچه سیو کوچی لایق سلام و مکیات  
یادماق دین فی فانه در **تبریز** از پیش طلاقت و شیرین کام نیز لایق طالع عمره بعد از تیاق و یاد  
شرفی محفی نماد که در روز که باز در هم شهر حال بود از ضعیف آباد کوچ پنج که بهی اتفاق است و امر و باز

این مکتوب را به روانه خواهند نمود و من هم فرامی آیم این صورت که اول من را جعفر صاحب خواهد دید چه اگر از دور بخشنید نوشته نو شهر حال ایشان را ندیده ام سمعتم که  
کذا نند و سواي روز جمعه برزای مروج فرصت دست نمی دهد خواسته بودم که این هم را حواله بجهت آید که کم لیکل باین راهی شد زیرا که طرف ثانی خواهش ملاقات از ته دل دارد و اینقدر بر لی التماسی خوب نیست ایضا من در ۱۰  
وید و آنجائی ایم و امر روز از صبح طلبه یاران نزد و فقیه بود محمد اکرام خان پسر خانسانان جنب عالی و در کمال لایق بودی و رسیدی حسین خان آمده بودند آن بر دو صاحب و این وقت صحبت شد فریدی حسین خان ششست آمد و دیگر خدیو سرت  
و قشهر سپهر بر اعراف نور الله شمس قبالکم بعد از شقایق و اودان محفی نماز که در تقیبه سرت طراز زبان نزل که عبارتش روح امیر علی شیر خانی تازه و دیگر و هفدهم شهر حال سیده دل ایچت تازه و روان ارحت بی اندازه از زانی دست درین  
محبت نامه از سبب تعجیل بجای لفظ جایزه جاریه از قلم شامتر شمع شده بود و جنب الای شاکمان علی کذاست و خوب شد که معنی خفقان تهریر در آوردند و الا از خفقان شاکمان معنی شهو و مروج که خدا کند می بود خلی پنج بر می داشتیم احمد سعد که از خفقان که امیر زادهای نازک طبع ناز پرور بآن متصف اند محفوظ هستند خدا همیشه بر کران دارد و باز مروت بودن  
آن اقبال نشان تهریر بر ماطالع کتب کمال شکفته سناط دست آفرین صد آفرین هر چه می کنید خوب می کنید و برای نود می کنید و زوی بکار خواهد جهان را گمان نیست که تحصیل علم و کسب کمال برای همه رسانیدن مبلغ غلیظ است نزد  
عقلا یعنی از سر غلط زید اگر کسب فضا لکمل لای و رفعت نفس که کوز خاطر باب بصیرت می باشد و آنچه در جوس رسیدن جواب مکتوب از طرف الدامه خود و شکاشته از نزد و فقیه بر بط کلی با مبداءت دارد و در دو حال بدین نسبت خطرم  
در واک اگر نریزنی تلف شد یا جواب آن را غفلت بر کار با خاصیت عنفا پیدا کرد و لیکن حیران این معاطله ام بدی که خط احدی در واک اگر نریزنی تلف نشود و اگر مکتوب الیه که خط برای دوست هم بجائی حرکت کند که باز خط را نماند علی کنند  
یا مکتوب الیه میرسد اگر در همان قریب جوار تر و دور و الا بهر که نوشته است پس نمی دهند بخلاف واک در علی گشته و چهار خط و دو خط یا وید و بالجهه باین همه از نیامدن جواب فخطاب کلی دارم فرمود خط دیگر بر عینه و آنه خواهم کرد و درین  
عرض مدت که تا اینجا وارد و اگر جواب می آمد بصاحب می رسید و الا بگویند خواهیم پس طول این بفرمایند و من بهر هم نمودن اینقدر که میگویم از سفر تنگ آمده حرف نمی زیم بلکه از بی شغلی تر آمده ام حالا بیس من بگویند و مجرای لوق ووق هر دو بایز  
است لیکن بشیر طیکه امید حصول منفعتی باشد و الا و نوانه میسم که من استخوان یکسکه آفتاب کرم نازم و احوال فوق آنچه واکمل نوز آقچه که تا نیکو بیار ساقو تا آبولدی بیکم اگر خوابه قاضی خان یوز بیک علی سون لایق و سناست  
روزی که آن شادان نشان از شخص بگانه و جلدوی قدمت حاصل نموده بود به خواهر بدخترا و خوش خوش قبله که به باندگی وزیر صاحب را سلام و نیاز و قار و اشلا نیکوئی دعا و مارچه سیو کوچی لایق سلام و مکیات  
یادماق دین فی فانه در **تبریز** از پیش طلاقت و شیرین کام نیز لایق طالع عمره بعد از تیاق و یاد شرفی محفی نماد که در روز که باز در هم شهر حال بود از ضعیف آباد کوچ پنج که بهی اتفاق است و امر و باز

همین قدر کج شد پس فردا به سلطان نوریه رسیدم از آنجا به طرف کلب و دانه جلو کشیدم و روم در این سفر سواهی مار و کرم  
 و حباب و دیگر از قسم کماثریت مرزا مهدی علیخان صاحب زاده که از بطن خاص محل است یک روز پیش از کوچ  
 در فیض آباد منسوب بر شد روانه لکنو کردید سبب مقهور شدن آنکه نتیجه بی بی بیج سر داد و بدست خاص بر داری  
 گایش رسیدیم کاره محض خبر چند روز چون نوبت تحقیق از خود شش رسید نام یکی از رفقای خود بنام کریم  
 نزد ام او زده است شاید او را به بلخی راضی کرده باشد لیکن چون را دل بحضور دریافت شده بود بی او نبرد و از لشکر  
 بیرون کرد و فریاد ماند که چند روز پیش ازین دلیل عامل سلطان نور را بر سر سوال و جوابی از لشکر رانده بود و نامش  
 که حالا خود باراد برق چشم کمرشان گرفتند و تهدید دیگر اثر را و اخذ نذر و نیاز بان ضلع میروند دیگر آنکه دوسوده دیگر که نزد  
 عربیت فرجه شده و این یکی قریه میرسد رفته اول که در کرب است فیلی مختصر بود و رفته رفته که زیر این رفته نوشته  
 بود یا قتیان ترجمه ندارد و این خطش به صاف است چیک از آنجا لغت نیست مگر در یافتن کریک آن قریه غریب  
 شما بجای خود بخور بکنید چه یافت بشود و از احوال دهن غایب و آنچه غایب میبینید خواهیم فغانید اما رفته و این طویل  
 بوده است ترجمه آن درین کاغذ که بخیر ترجمه بجای نیکه باقی مانده بود بر بارچه دیگر نوشته شد بهر دو کاغذ را ملاحظه نمایند  
 همه بخوبی حالی خواهد شد و در رقصای فارسی بعضی عبارتها که شش بر ذکر سبب علم یا صنی است البته بفرجه شاد است  
 و نخواهد زیرا که من راه ختمای رسیده ام و شرح آن طول را می خواهد انا الله القدر این هم بوقت رسیدن  
 فیه آسانی خواهد شد و اگر آنکه شخصی در اینو لافز نایش بر فیکره است که یک رفته در سبب سر فرار شدن غنی نیست  
 پر از حضور باد و لغت پیرا و نویسی بدین خود البته نوشته خواهیم داد لیکن بجهت صاحب تعلیم و علوم که  
 صاحب این قدر را سرخام نموده مسود آن نزد من بفرستید نام خدا شربت شما شکر شده است بهر حال  
 بوستان امارت و جدالت لکلم الله تعالی بعد اشتیاقها نمی مانند که مضمون عرضی سی مبتدا و کعبه و خطای خودم  
 که بصحابت حسین بیگ خدمتگار رسیده ام و در که خشنه غده ماه غراست حالی من گردید افسرین بهر بیت عالی شما  
 که هرگز تر نمی آید مستقر بر خاستن حقیقت دارد و در ویر است که در بروی بزرگان شما پنج هزار میا استاده می مانند  
 لیکن بنای دولت انسان همین می در کار خود و غنای در رضی و شهن آقا است که سواد باغ امارت میستید از  
 استاده شدن صاحب چمن دولت برب و زینت دارد و خدا کند که شما همین استاده ماندن دست اقدگان بکشد  
 و صلاح را که از ما می پسید بخدا که صلاح با همه صلاح خود شماست عقل و شعور شماست اعتقاد است هر چه خواستید کرد و خوب امید  
 من از پریر و مولوی مسیر علی جوهر نصیر الدین مرید خاص شما را تا بنا که بنارس رسانیده بحضور آمده ام و هنوز  
 حاج الدین حسین خان صاحب ندیده ام بعد ملاقات و شورت بعد که بهر چه قرار خواهد یافت نوشته خواهد شد  
 و انانی همین را میخواهد که اطاعت آقای خود پسند باید کرد و دیگر خدا کند که شما از رفیق خود غایب بهر حال امور دنیا اتفاق است  
 بهر چه بطور رسد انوقت در جلدی همین قدر التفات احوال با قریب خدمتگار دریافت شد خدا کند که با جمیع حساب  
 شما نیز در تاج کج که آبا در انعام کردند من بهر اول تا آخردیده که به پیشی که مناسب بود بعمل آوردم و نقل آن نزد







خوبی نو خود بر وی لکن مناسب همین است با هم جان می آید و چه نوشته ام به این آید و روزی بقضا که فرج الدین حسن خان  
از دست شمشیر روز و از دشمنان درین صحنه چند بار آید و بگریخته کرد و وارسی بپوشید یعنی موانع بر بارش نمود و غایت معورت است  
و بر روز که جمعه بود هم روانی ایشان تفریر پذیرفته بود و امر و ز که شصت و یکم بود و لیکن از سه روز باران رحمت مبارک  
و فرصت سرخاریدن نمی دهد و در خیالت امر و ز هم نمی توانند رفت آداب بندگی از طرف شمار ساند بشد فلان موصوف خل  
تعلیف شمانز و جد خود غلام حسین خان صاحب میکنند و از خان صاحب چندین بیماری آید و بیماری اینست که با کجی نمی زنند  
عالم سکوت دارند و انجام بخیر کند و سبحان علی خان صاحب راسه ماه کامل درین شهر میگذرد و شنیده باشند که آن  
کلمه آتش مزاج با غواصی بعضی مخالفان با ایشان دشمن شد و تمام الماک را بجا ک برابر کرد و دیگر اینکه شخصی که دیوان میر  
انشاء الله خان صاحب شته میفرودخت و در ایامیکه لاله چرخ لال صاحب بجمعی خود نوشته اند شایع بار بود و آخر از  
عسرت خراج ترا نه بعضی با دند و برادر کلانچ رفت از من بگول قیمت باین شرط طلبیده بود که بعد جانی شدن نوشته  
خواهم داد و این هیچ جواب ندادم باز پیغام بپسند نمودم که حالا آن دیوان فروش خود رفت من دیوان خان صاحب از خان صاحب  
برای اصل طلبیده ام خواه که کاتب طلبیده اینجا بنویسانیم و شما بول بپرسید خواه شما کاتب میدارده دیوان از من طلبیده در مکان  
خود بنویسانید لا الموصوف گفت که رقبه همین نمون بخواه امانی حبس بپسید و بن بپسید که در خط خود بفرستم چنانچه موافق  
گفته مغربی الید رقبه بشما نوشته و رفت خط شان فرستاده شد شاید که رسیده باشند یا رسد راقع ۱۲  
مرد بوستان رشادت عالی قدر منبع الشان سلکم الله تعالی بعد بایق بشان کم نمی و بقیای صحبه که در خط میسر شود  
مغنی نام که دو قطعه خط صاحب بقیه و سه قطعه عرضی برای قبله و کعبه رسید و جواب بپرسید تا ده شد یقین که رسیده باشد  
انچه در خط حال احوال بی رونقی کار منشی و بجا خندیدن رب النوع او نوشته بودید دریافت شد کار منشی گری کار پر کنه  
نیست که موجب درجیت باشد و هر خدمت موقوف بر شفقت آقا بحال نو که خدمت گذار است و فی الواقع حکم چنین است  
بودن کار صاحب عزمان نیست این مضایقه ندارد که و منشی اول و کلان گفته شود و شما منشی دوم هر دو زمان بپسند صاحب  
بپسندند اینکه حکم او بشماره ان باشند این با دغل من بگو ارامی کند و شما هرگز اندیشه کنید من برای شمار من بپسند  
با کلکته و لندن کی خواهم کرد و انچه مرقوم بود که حبس کسی خود را از دست داد و راست است که تقیب باطن زنی شد  
باز استاده شدن بگرچه بود لیکن شما خود گفتید که این چیز با پیش و انا یا ان حقیقی نمار مذاق بال نشان من بد آید  
که یک برای زن قحبه پیش با و شاه نمی نشیند و وزیر عظمی استاده می ماند لیکن بلا پیش زیر چه حقیقت دارد این استاده شدن  
برای شما خوب شد و من بسیار خوش خندم برای این که شما از خاندان محمد و علاه هستید و بنور آغاز شباب دارد و نام و نشان  
بزرگان هم مگوش شما خورده گمان آن بود که شاید از نسب خود غوری و در فرشته باشد جلال این استاده شدن پیش آمد  
گمان ضعیف هم بغیر و شما باقی ماند و دانا را همین میباشد اگر چه گمان من غلط بود چه که شما کجایی و بنده این نام نشان  
نموده اید و بار گفته اید که از نام بزرگان راجه فائده نمیکه برای ما باشد البته کار ما می آید و روزیکه خان صاحب بپسند  
گفتند که ما حبس خدمت منشی گری را بر روی صاحبان عادلان نمی نشیند شما کی است گفتند که بعد که در نوکری و انا

۴  
منشی بکسی  
۵  
خود در آن  
۶  
از کتب است  
۷  
مجلس بول بول  
۸  
غیر از آن  
۹  
نویسد در آن  
۱۰  
وقتی  
۱۱  
حسب اوقاف  
۱۲  
بپسند  
۱۳  
بپسند  
۱۴  
بپسند  
۱۵  
بپسند  
۱۶  
بپسند  
۱۷  
بپسند  
۱۸  
بپسند  
۱۹  
بپسند  
۲۰  
بپسند



این شهرها مثل کجای حقیقت دارد و مصر و غیره عرض میدارم بر طرفتای مردم لازم که آئینه همچون اینست  
 بدل یا دره بخدمت آقا میرفته باشند و وی دیگر فردا روانه خواهد شد و زود پیرش هر برای اوقات گذاری  
 کافی است شما خود فضل الهی در امر معاش سلیقه کلی دارید بضمیمت درین امور بصاحب حکمت ببقا آن موضوع است  
 بیشتر هم خطی بر زامیگا صاحب فستاده شد رسانیده باشد حالا خط دیگر میرسد این اهم برسانید ابو الحسن خالص  
 آشنای قدیم و مهربان بحال بقیه ملاقات با ایشان مرمون ایشان بودن مضامینت ندارد و این که شما  
 اندیشه از طرف خالص صاحب در دل دارید خالص صاحب هرگز بدخواهند بود و خالص صاحب افرغنت معاش شما منظور  
 بهر طور که اتفاق افتد خط دیگر برای جناب محمود هم نزد میر رمضان علی صاحب رسانیده خواهد شد ایشان خود در  
 ملاقات مزامیگا صاحب بخدمت خواهند داد و خطوط صاحب جابجا رسانیده شد جواب بعد از این می آید رسانید تا هرگاه  
 در همین خط پارچه کاغذی که امشده است ملاحظه بایر کرد و آقا صاحبان هنوز در چاهونی هستند و من هم در حضور نشد  
 ارادتمند شماس دارم و آقا صاحبان هم بضمیمتیکه فردا در حوالی بروند و آقا صاحب شفق خود را از خط صاحب بسیار  
 خوش شده اند و جواب اندیشه من بفرستاده اند بن عبد ازین خواهم نوشت از حضور هم دعای جواب کورش  
 ارشاد شده و قریباً بر دل صفات منزل حضرت خواهد آمد معنی نمائید که خطی پیش ازین هم از انصاحب سیده بود  
 لیکن چون بجهت و دالدا صاحب فرمودند که در سه چهار روز نزدیک است که خط دیگر هم بایر پس بهتر  
 این است که بعد وصول خط دیگر جواب هر دو مکتوب یکجا گاشته آید چون مرسم همین است که محبت نامه تسمیه هم  
 در تلف خط خانگی می آید و مطلبی هم سوا بیان صحت و عافیت اینجا و دریافت خبر و خوبی آن نواب و گلوستان  
 محب و علا نموده است من هم بجزیر بنیر و ختم لیکن این مدت رو قیود در رسیدن مکتوب بلاغت اسلوب  
 در خیال نبود اگر چه این هم بی کسب بود معلوم شد که از باعث تشریف آوری خالص صاحب خود ما بود و سینه  
 تحریر خطوط بسبب تاواریسی شش منیت از اسبابا بد آورد و الا پویند روحانی حاجت بکلیفات طنا هر چه  
 رسیده نذر آدم بر مطلب دیگر این است که دیروز که یازدهم شهر حال بود در قریه مضامینت عنوان منضم نوید  
 صحت جسمانی و یافتن تنخواه با بهشتی و بمصرف رسیدن مبلغ مذکور و راندن حسین بیک بد نفس اثر الناس  
 وصول آورده مسرور و مبهتج ساخت از آدم حرامزاده خدا را مان خود دار و کار خود بدست خود کردن بدان  
 است که بنده نالائق بی حیا در خدمت باشد نوکر بحیای بد ذات رسوا کن آقا ست اهلان چنین  
 حس را جواب می دهند خداوند حالا یا این مرد که راجه بلانزد والا از امتدای نوکری نا حال مصدر  
 چنین مقصود و مقصود نبود بلکه شما بار با تعریف و ابرایش من گرده آید که بسیار سکن و کم آزار و بی زبان  
 است و نامتبر و سارق هم نبود لیکن معلوم شد که عصمت بی بی از بیچاری دری بوده است آنچه در  
 خط سابق مرقوم بود که دیو انصاحب طریق متمت و جبر از جانب امین پرسیده اند صورتش است  
 که این قاعده ایجاد طبیعت خود من بود و بقیه نقل فصل سیم ده سال بلکه بیشتر است حالا بطمانینت

از آنکه قاضی مدعی بود  
 که بدینست شما قاضی مدعی بود

لا اله الا الله  
 محمد و آله

سلام الله علیکم

سید فخر الدین  
 آردون در کار

بطاقت خاطر تاملی در یاد کردن آن بکار بر سر دست بخیال نمی آید و نیز تحریر آن از بخت تا بطریق تربی الفبی  
 نوشته نشود و بعد طرف ثانی نخواهد افتاد و الا اندک نیز بعد از این بر دو عمل را یاد کرده و طریق  
 تفهیم آن نیز از پیش خود اختراع نموده بصاحب خواهم نوشت تا دیوان صاحب را در فهمیدن آن در دوسری  
 روند و من حالا قسم خورده ام که در هیچ مقدمه از امور در بار بصاحب نویسم زیرا که هر چه در  
 خیال من اینجا می گذرد شما اینجا بدان به عمل می آید بلکه بتدریج از آن پس من از تحسیر خود  
 نجات می کشم گو یا با برسطو نصیحت می کنم از آنجمله کی موافق ساختن تمام عمل در بار چه دو و دعائیت  
 آقا بودن و دیوان صاحب را اگر چه خودش شریف النفس است از آن خود کرده و بدست تدریس شماست  
 من از اینجا می نوشتم بودم که چنین باید کرد و چنان حالا سوا می نشان دادن غلطی لفظ که انهم در عالم  
 تعجیل اتفاق است خیر دیگر بصاحب نوشتن خون لفظ تعجیل است حق تعالی شما را این قدر دسترس بدو در عرض  
 آن حسن سلوک و الفت که یاران با شما می وزند از شما خدنگ نگیری هر یک بنظر رسد از گرم آلبی بن هم بعینیت  
 بر آن تر صد آن بوده زن شاه پیرا احواله با ابو العیش کنند در روز خوابه گو و فخر الدین بر دو خواجه پیرا بی شاه  
 مار کرد و حسن حسن طال عمر ما بدی پوشیدند بخار که محمد اندر در بار در کلان خود رفت خوابه عبد الله که  
 خطا بر نمیکند لیکن از صورتش غم و اندر دگر تراوش می نماید آقا صاحبان مخدوم و آقا صاحب خود ما خوش و  
 مزاج حضور اقدس حسین صحت است چون من این وقت بخاس ستم و فر دانه حضور بر نور دارم  
 از طرف حضور و الا بوجوب حکم دعا و از طرف دیگر آن سلام میرسانم خطا بر سنگ در همین خط ملفوف است  
 نزد من و قاضی صاحب و امیر صاحب تا حوالی نو که بچهار و بی تعمیر می شود و خواهم رفت تا شام بخانه می آید  
 این صاحبان بخانه مراجعت خواهند کرد من بخانه میراث را اندک خان بسره خواهم کرد و در **۱۴**  
 گوهر در راج علوب و احترام بر سر صاحب که الله تعالی بعد اشتیاقا بخفی نماید که پیر و ز که پانزده  
 شب جمال در روز دوشنبه بود موافق قاعده ستمه عرضی معمولی با کافیه ای اسی تعمیر رسید و شعر از  
 حالات آن سه مایه کمالات گردید خطی که اسی آقا صاحبان بود نیز رسانیده شد این صاحبان بعد یکماه  
 کامل در روز داخل حوالی خود شده اند من هم پیر و ز بعد شانزده روز بخاس آمده ام  
 خطی که دوست آقا صاحب مختار سرکار فیض آقا صاحب عالم بهادری شان نوشته بود نیز بطالعه  
 شان در آمد خاطر آن بزرگ جمع کرده باید داد در نیولا از قصص تازه این که اخیر سر و کتابی دارد  
 موسوم با محار خسر وی در نسخه مذکوره صنایع شعری بسیار ذکر کرده از آنجمله ترجمه صنعت  
 تجنیس خطی نوشته یعنی بر لفظی برابر خود لفظی هم صورت خود دارد مثل این عبارت درویشان  
 درویشان چون بسته خون بسته نه زانی بر بابی بیایند نیابند معلوم نیست که این عبارت متوجه  
 طبع این خرد است یا کافیه دیگری با آنجمله شخصی این عبارت نزد جناب عالی برده بود بسیار پسندیدند



صاحب من آدم با همین انداز آسان کسی نخواهد آمد صاحب لا جناب لگه زبند مذموم ریاست باورچی هم بعد ملاست  
 دست آدم طعام اگر نیزی و بند و سبک هر دومی پرد و آدم با خود بطور گماشته هم دارد دست رو به مشا به میخواید  
 ممکن نیست که بنورده را منی شود اطلاع قلم آمد و پیش این بنویسم که بعد بر دار را هم روانه کنم لیکن چون خبر رسید که  
 سی انغلی خان صاحب از کاپور کیش نگار و قطعه بردار را فرستاده و متوقف کردم حالا باید دید که خان صاحب چنی نویسد  
 و آنچه از کار و بار دنیا نوشته بودید صورت نیست که از همه بهتر بودن صاحب طلال و آئینه هر جا که تشریف داشته باشند  
 بحضور صاحب الانساب بر مناسبت اگر این امر صورت امکان بند و نیابت پرگنه از نیابت سر رشته داری  
 پسندیده تر لیکن بشرطیکه همراه خان صاحب مکن باشد با حاصل چون شاتعلقی نبات خان صاحب بد هر گاه تشریف بیاورد  
 همین گوید که نیابت تحصیل داری بگفته خود را برای شام قدر سازند ضمون خطا خان صاحب همین بود که بودند و در گشته بود  
 مگر نفاذ دارند با جمله بعد چه چهار روز بقیع که خان صاحب اخبار برسد و امری برای صاحب قرار گیرد و دیگر اینکه در خطا  
 لفظ جمل که گذشتن روح شخصی بود آئینه مذکور او هیچ نباید نوشت خبر برای از جیف از زبان عوام معتبر نیست اگر چه  
 دلالت بر غیبت و بیروت او داشته باشد مضایقه ندارد و الا چه ضرر و خصو صا عبارتی که در لفظ جامه گذشتن مثل  
 باشد هیچ صورت مناسب نیست هر چند این اصطلاح را کم کسی میداند لیکن بقرینه دریافت می تواند شد آئینه اگر  
 بچو خبری گوش خور و بهتر نیست که ننویسند چرا که اگر اصلی وارد و بعد دور و زشتا هم خواهند شد و اگر دروغ است  
 نوشتن آن خالی از قباحیت نیست و البته افتخار و تصریح نام شخص است اگر گینا به باشد بیست قباحیت ندارد و حالا بعد از این در  
 چهارچو یاکته کیشی یا دلوغ کیشی در ترکی می نوشته باشد یا نام عبارت و ترکی باشد بلکه به جیبی از کیشی از این  
 و گرانگی اظهار آن قباحیت داشته باشد در ترکی نوشتن بهتر است که احدی بران طلع نمی شود و شام خدا سواشی بی  
 در فارسی و هندی و ترکی سلیقه درست را بدو علی هم اگر چندی باطنیان خاطر توجه آن خواهند شد و دست خواهند شد  
 و دیگر خیریت از خصو را قدس اربع و عاریس حالا لایق رتبه باقا صاحبان باید نوشت بیشتر برای کسانی که بقیها  
 نوشتن چندان ضرر و زیاده ندارد و دست اند بلام هم خوش میشوند و الله تبارک و تعالی بفرمانش اینی **فقط**  
 سلمه آند یا صاحب الفضل و الرشاده بعد از این مخفی نماید که مکتوب و لوازم تو هم به هم بیع الا دل تسخه بخوری بر سر ز که  
 چشمتبه و تحمل که بست و پنجم شهر حال بود چه روز و وصول گشته غیبه انتظار را با هم گرا حلصول مقصود و کارها و چو محجب که  
 وین به اتفاق و در و لشکر صاحب لا جا به پرگنه خان صاحب کلف نشان نیز افتد و ط فیر مل و دولت ملاقی نماید و بشت  
 یعنی شما خان صاحب را بعینید و خان صاحب اخذ کند که پول جمع شده نماز و دار شکوه آباد بیاید معلوم است که شیوه  
 این مردم و قاعده ستمه سرکار اگر نیز مخصوص این صاحب نشان بعیت این خود و بهی است که بهر چه قدر است و ان  
 میرسد اضطراب و تعبیل وین مقام صرف ندارد لیکن چون روز اول دعوت است بر قدر که لقمه بماند و در ترسد  
 نمود و میران شیره است غولهای مشاوه گذشته امروز و والد ما بد شامی نویسد و همین خطا و زیاده جمیده به  
 و شاعر حال هم نزدیک است لیکن من تا امروز یک شعر نگفته ام هر چه بعد از این می نویسم بماند شامه باطنی خواهد بود

صاحب من آدم با همین انداز آسان کسی نخواهد آمد صاحب لا جناب لگه زبند مذموم ریاست باورچی هم بعد ملاست  
 دست آدم طعام اگر نیزی و بند و سبک هر دومی پرد و آدم با خود بطور گماشته هم دارد دست رو به مشا به میخواید  
 ممکن نیست که بنورده را منی شود اطلاع قلم آمد و پیش این بنویسم که بعد بر دار را هم روانه کنم لیکن چون خبر رسید که  
 سی انغلی خان صاحب از کاپور کیش نگار و قطعه بردار را فرستاده و متوقف کردم حالا باید دید که خان صاحب چنی نویسد  
 و آنچه از کار و بار دنیا نوشته بودید صورت نیست که از همه بهتر بودن صاحب طلال و آئینه هر جا که تشریف داشته باشند  
 بحضور صاحب الانساب بر مناسبت اگر این امر صورت امکان بند و نیابت پرگنه از نیابت سر رشته داری  
 پسندیده تر لیکن بشرطیکه همراه خان صاحب مکن باشد با حاصل چون شاتعلقی نبات خان صاحب بد هر گاه تشریف بیاورد  
 همین گوید که نیابت تحصیل داری بگفته خود را برای شام قدر سازند ضمون خطا خان صاحب همین بود که بودند و در گشته بود  
 مگر نفاذ دارند با جمله بعد چه چهار روز بقیع که خان صاحب اخبار برسد و امری برای صاحب قرار گیرد و دیگر اینکه در خطا  
 لفظ جمل که گذشتن روح شخصی بود آئینه مذکور او هیچ نباید نوشت خبر برای از جیف از زبان عوام معتبر نیست اگر چه  
 دلالت بر غیبت و بیروت او داشته باشد مضایقه ندارد و الا چه ضرر و خصو صا عبارتی که در لفظ جامه گذشتن مثل  
 باشد هیچ صورت مناسب نیست هر چند این اصطلاح را کم کسی میداند لیکن بقرینه دریافت می تواند شد آئینه اگر  
 بچو خبری گوش خور و بهتر نیست که ننویسند چرا که اگر اصلی وارد و بعد دور و زشتا هم خواهند شد و اگر دروغ است  
 نوشتن آن خالی از قباحیت نیست و البته افتخار و تصریح نام شخص است اگر گینا به باشد بیست قباحیت ندارد و حالا بعد از این در  
 چهارچو یاکته کیشی یا دلوغ کیشی در ترکی می نوشته باشد یا نام عبارت و ترکی باشد بلکه به جیبی از کیشی از این  
 و گرانگی اظهار آن قباحیت داشته باشد در ترکی نوشتن بهتر است که احدی بران طلع نمی شود و شام خدا سواشی بی  
 در فارسی و هندی و ترکی سلیقه درست را بدو علی هم اگر چندی باطنیان خاطر توجه آن خواهند شد و دست خواهند شد  
 و دیگر خیریت از خصو را قدس اربع و عاریس حالا لایق رتبه باقا صاحبان باید نوشت بیشتر برای کسانی که بقیها  
 نوشتن چندان ضرر و زیاده ندارد و دست اند بلام هم خوش میشوند و الله تبارک و تعالی بفرمانش اینی **فقط**  
 سلمه آند یا صاحب الفضل و الرشاده بعد از این مخفی نماید که مکتوب و لوازم تو هم به هم بیع الا دل تسخه بخوری بر سر ز که  
 چشمتبه و تحمل که بست و پنجم شهر حال بود چه روز و وصول گشته غیبه انتظار را با هم گرا حلصول مقصود و کارها و چو محجب که  
 وین به اتفاق و در و لشکر صاحب لا جا به پرگنه خان صاحب کلف نشان نیز افتد و ط فیر مل و دولت ملاقی نماید و بشت  
 یعنی شما خان صاحب را بعینید و خان صاحب اخذ کند که پول جمع شده نماز و دار شکوه آباد بیاید معلوم است که شیوه  
 این مردم و قاعده ستمه سرکار اگر نیز مخصوص این صاحب نشان بعیت این خود و بهی است که بهر چه قدر است و ان  
 میرسد اضطراب و تعبیل وین مقام صرف ندارد لیکن چون روز اول دعوت است بر قدر که لقمه بماند و در ترسد  
 نمود و میران شیره است غولهای مشاوه گذشته امروز و والد ما بد شامی نویسد و همین خطا و زیاده جمیده به  
 و شاعر حال هم نزدیک است لیکن من تا امروز یک شعر نگفته ام هر چه بعد از این می نویسم بماند شامه باطنی خواهد بود



او را هم بسیار دوست میدارم و او هم با من محبت شدید دارد و خلاصه از تفصیلات صاحب کلکته بهادر که از روی تو صاحب کلکته  
 شد چنین به ثبوت رسیده که اگر رکنه خانی می بود بشما تعویض می شد و حالاً هم توقع نیست که هرگاه کسی از تحصیلدار  
 مستغنی گردد یا بر سر قصور کجی غزل و مناسب آنده شکار بجای او منصوب سازند الحاصل شرف و بزرگی با یکس از  
 بطن مادر نیامده است این همه تحصیل است و ترقی و منزل دنیا نیز همین ل دارد و زوال خیال ترقی نمایان داشت  
 بهمان باز بچه طفلان است که بعضی عده زاد و در کنار وایهالشته خود را امیر عظیم الشان قرار میدهند برای کینه و دایه و قایل  
 و خلاصه مشایر برای عده که لائق امرای عظام باشد تجویزی نمایند مختصر که بر کم و بیش مشابه و منصب خیال نکرده با فضل بر سر کار  
 شوند آئینه نهیده خواهند باختقاد من ازین نیابت و غیره اگر که ام عهده حاضر باشی بخود صاحب والا نشان قرار گیر و صد  
 درجه تیر است زیاده خیریت محسن احسن و دیگر اطفال همه خوش و خرم اند خطای خان صاحب سرباز میرسد خوانده و چسپانیده  
 باید فرستاد و رفقه نبال بوستان عقل و حکمت دستاره برج اقبال و ثروت سلک الله تعالی بریزد که شنبه غروب پنج شنبه  
 شنبه بجوی بود و عرصه شاد و خطی که اسی بن بود در حویلی نخاس بین که از حضور باین تقریب که فردا در مشاعره است  
 رسیدم بمطالعده در آنجا اتفاق جدی شد نمایان آن روز از صبح بین جانشینان و دانشمند بلک عموی کلان نیز با جملة حالات  
 افاق وفاق بودن مرزا ابوالحسن خان صاحب در سر کار کلکته بهادر و دیگر کیفیت جویش نشان با شما و ذوقن از شکوه آبا  
 بشکرتبار دیدن حضرات همه دریانت شد الحق که ابوالحسن خان ادم بی بد و مرد و صف و درستی است و سوا این باید  
 که این کس خود خوب باشد زیرا که خوش صاحب صفات نیکوست طرف ثانی اگر نیکی نخواهد کرد و احتمال بدی هم ضعیف است تمام  
 عمل که مشتاق شما بود همه که مرزا ابوالحسن خان نیستند پس نیک رفتاری شما کار خود را کرد و ازین صدافرن به حال کرد و در ضلع  
 ده بر گزیده سعی و شفقت کسی بدست آید و خلاف مرضی خان صاحب باشد قبول نباید کرد و در ضلع دیگر بطریق آنچه بدست آید باید کرد  
 مرا این مضمون تعیین حاصل شده که شما انچه می گویم همین خواهید کرد و بدست که صاحب فهم درست و مالک مرتبه بلند خدا و دادکاری  
 نمی کند که زبان یاده گویمان در حق او دراز شود اگر چه بهود شما با اعتبار بخت و اتفاق است و می درین مقام چمی تواند کرد  
 لیکن ابجای خود چنین قرار داده ایم که اگر تم ترقی پس می صورت بند و خلاف رضای خان صاحب که مضر باشد با قبول نیست لیکن  
 تا و قیله خان صاحب خود مستغنی نشوند و بجای دست از نوکری کلکته موصوف بر نداشتند برای شما برگزیده ترقی که ممکن باشد به رضای حق  
 با دوستان خان صاحب دوست و با اعدای ایشان دشمن باید بود و صفت ادیت همین است پس دیگر این که درین شهر چیک بی پر  
 خیلی هنگامه آرائی کرد و مولای یکم خیر نشان الله خان صاحب سوا می زن میر محمد تقی که بجز احمد نامی نشان خلص منسوب شده بود صاحب  
 یک و تخر و دویم سیال و یک پر شربت مایه شده و زنده سالکی با نعره و شادمانی و نیا پیشتر بار و آنها را برده بود یکبار که چاک چاک  
 در دو سالکی دو بار ابله های بزرگ بزرگ این بار که چیک برادر و بعد دوازده روز هر دو پیش از دیدن طاعن شد و رنگ رو سیاه و دست  
 و بالنج بود اگر نزنده هم می ماند بر تراز مرده شده بود از صورت او بیمار داران حتی پدر و مادرش میلزیدند و عرض کرد که چاره  
 روزش از بیم این بیماری جان بحق تسلیم کرد و عجب داعی بر دل پدر و مادر گذشت و تخر و پیشتر هم و آنها را برده بودند  
 باری آنها جان سلامت بردند و آنچه در خصوص کلیات خان صاحب موصوف نوشته ایم که اگر نزنده و تو صحیح باشد

محمد زکریا  
 اشرف داد

بی بی پنهان

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

پول گرفته نزد شخصی که از طرف عامل شکوه آباء و ارباب می باشد بریان صورت میست که به چه نسخه است که کاتبش یکد و جا  
 حریف یا غلطی قلم انداز کرده باشد لیکن هر کتاب بعد از رسیدن به اشتغال شخص محقق مطالعه آن صحت می یابد آنچه مراد از کتاب  
 است اینست که آنچه گفته شخص در نهامی دیگر باشد درین نسخه هم باشد چون نسخه نو که نوشته میشود و از روی نسخه اصلی که نزد خالص  
 است نقل گرفته میشود یا از روی نسخه دیگر که از روی نسخه مملو که خالصا نقل شده و بعد نقل معمول است که نسخه را برای  
 تصحیح بخدمت ملازمان مدوحت می آرند در تصویرت خاطر من چیست که نسخه مذکور صحیح خواهد بود و این صحت آنکه شما میگوید  
 موقوف بر طرف ثانی است این مردم غلطی را چه میدانند این کاری یعنی شناختن ستم و صحت تعلقی با هر یو دون شخص بلغت  
 محاوره زبان را در احاطه اصل اگر خریدن دیوان منظور باشد آن شخص که در لکنه از طرف لاله صاحب بارای صاحب  
 می باشد بنویسند که چهار ده رویه نزد من برساند تا من کتاب را با و برسانم زیاده و در خانه شما همه بزرگ و کوچک اندون  
 و بیرون سلامت و خوش اند **فصل ۲۱** عندلیب گلزار فصاحت و بهامی پشیمان بلاغت سلمه امدا لغزیز  
 شنیده به شنیده که درین طرف ایام صبیبه جوان میرزا غازی الدین حیدر بهادر پسر بزرگ جناب عالی دام اقباله  
 کدام مرض جانستانی عازم تاشاشی خلد برین گردیده و از رفتن او غمی که شورش من غیر کنایش ندارد و والی که بیان  
 آن در عجم جا و دوان با برآه خانه گذار و نصیب جد و پدر است حاصل ازین تحریر که امر دوز و کو طمی و زبزرده حضرت  
 صاحب عالم و عالمیان مرزا اسکندر شکوه بهادر دام اقباله نیز برای تادیه مراسم تعزیت بخانه پدر میت تشییع فرما  
 شده بودند وقتیکه پیش مبارک قریب بدر وانه چولی طرف ثانی رسید آدمی نزد و تر بر طبق تعلیمی که از اول یافته بود  
 ویده با فخر کرد و صاحب خانه پیشش برادر دیگر که شمس الدوله و نصیر الدوله و جعفر علیخان و کاظم علی خان و محمد علی علیخان  
 حسین علیخان باشند و با یاسی والدین بر گوار بر وایتی یا محب اتفاق آخا بود و نداده سر تسلیم خم ساخت و دواشرفی نذر  
 گذارند و چنین به یک ازین جماعت دو دواشرفی پیشش شنیدند الاحسین علی خان بیک اشرفی التفاد زیدند من بعد  
 حضرت پیر و مرشد برحق که ما را فرمودند که پیش ازین بگزارند تا همبازی این جماعت اندرون قدم رنجبه فرمایند صاحبخانه  
 و دیگران برق چشم که ما را گر قند و حضور را سواری پیش جلوه گمان تا بکنار فرش بردند من بعد ملازمان و الا را پسند  
 جادادند و خودشان بقریه دست بسته استاده شدند بندگان اقدس با اشاره ابر و حکم شستن دادند تا بعد تسلیم به یک  
 بجای مناسب زانو نه کرد و پشت و وقت شستن حضور پر نور بر سر نهادند صاحبخانه دواشرفی دیگر گذارند نیم گرمی کلمت  
 اتفاق افتاد و بعد از آن حضور بدو کلمه ختمه که این الم را پایان نیست دل چنین منجاست که بقریب شادوی درین خانه  
 بیایم لیکن با مقدر تیزه نتوان کرد حق تعالی شمار ابر سر من زندان از جوهر سلامت و انوار از بر سایه لطف شاه  
 دراز رسا نداقتصار نموده فرمودند که چون در تعزیت بسیار شستن خلاف قانون است حالا من میگویم شمس الدوله و از  
 طرف برادر کلان عرض کردند که از شریف آوردن حضور را قدس سرافشار ما دم نعلبک الافلاک رسید آنچه پرورش  
 ولی نعمتان بحال غلامان و خانزادان میبایست از حضرت والا بطلب آمد لیکن با بار از نسبت پیش کشیدن گشتیها که  
 مجبوری و عالم تعزیت خلاف رسم ادب محل مدبر سر خجالت پائین ستار شده که در عالم اتحاد این کلمه حاضر است

نسخه  
 این نسخه  
 در کتاب  
 موجود است  
 تا دیر نمی آید

این جماعت  
 غازی الدین  
 حیدر بهادر  
 پسر بزرگ  
 جناب عالی  
 دام اقباله



انشاء الله العزیز بانه چند بار تقریب تمیث و در خانه وار و خواهم شد و پیشکشها خواهم گرفت اینقدر فرموده برخاستند آنها بر سر  
 حضور را از کنار فرش برپیش نشاندند و خود تا بیرون دروازه پیشانیت دویدند و بعد اواب مرخص شدند برای  
 اطلاع حواله بکلم شد دیگر اینکه آقا صاحب لطفشان چند تا حزنیزه و یک بنید وانه و چند دانه شفا لوب برای شفا ستاده  
 اند باید گرفت و احوال وفات پسر ناده میر محمد علی صاحب که چارده ساله قضا کرد دریافت شده و باشد و بیاید شتر  
 انار بدست محمدی دلا که شتر شده بود معلوم نیست که خانه طالب چه وقت رسید **۲۲** سیوه و دخت هجرت  
 و که یور بوستان از هجرت طال عمر کم بعد اشتیاقا که تقریرش زبان مقرر از آله سامان و تقریرش خامه و زبان سا  
 با خوشی دست و گریبان می سازد پوشیده نماید که در کتب لکنواز صاحب لفظی ویده شد که غلط آن نزد راقم آثم چون لکنواز  
 نیز جهان افروز از هجرت و آن نیست که لفظ یاره را که یعنی دست بر بنی در کتب غلط و غیر استعمال پذیرفته و آن زیوریت  
 که زمان آرایش دست بان می نمایند شمایا را ارباب نوشته بود وید جان سن یا را یعنی قدرت و توانائی و در شعار  
 اساتذ و منشات شان یافته شده یعنی یاره بنظر فقیر رسیده لیکن اینهمه میگویم که یارا را یعنی غلط است معورت این است  
 که اگر این لفظ را در بر بان قاطع ویده آید مضائقه ندارد و الا بار دیگر آفران های هوز نوشته باشد و بعد ازین لفظیکه  
 غیر مشهور باشد آید و کتاب ویده با طینان تمام نویب لغت فارسی در سر کار صاحب جود است آدم بر الفاظ عربی  
 و الله صاحب را همراه بر دند انجا رسیده تعبیر دیگر سیکند و امر و زلشکه را بکنار گوتی مقام خیم است و هنوز حرکت ازینجا نشنیده  
 نمی شود اغلب که این ماه تمامی رسد بعد ازین گویم پیشش میگویم لیکن برای مقام بهتر ازین نقطه زمینی نیست از دریا اگر  
 غلط کنم تخمینا سی و عدد بلند باشد و دیگر خیریت درین نقطه زمین خیمه حضور پر نور و مرزا ابو طالب خان بهادر چنان هم  
 چسبیده اند که اگر مرزای موصوف آهسته حرف می زنند صاحب عالم می شنوند و علی بندا القیاس از نظیر و از جهت  
 آهش او تا تمامی بیرون که در نقای هر دو طرف دران می مانند از هم متمیز نمی شوند حال خدم و متع نیز بهین صوبت  
**۲۳** مرزا صاحب الا قدر مرزا حاجی صبا دام کلا کم پیر و چون ابر صاحب طبع تکلیف نیز بر سرچ انداخته  
 دیر و موافق و عده حرکت بعمل نیامد و از صبح تا وقت عصر بیاس طر مرزا حاجی صاحب الدراجد شان که از جندی با هم  
 عهد و مشتم شده بود و در کوشی بود و دشمنش طالع زان و یک طالع مر وانه بود و محبوب شایعینی که عمل طبیعت خجست کت  
 ندادند و طالعهای بی رنگ و بگل بود و نداد اجادی که خواندنش سحر جلال است و می چند مجلس را کرده بود و لیکن در چ  
 حساب اندوختند اما خانه خراب نشی بارید که به ارباب قلم فرود نیتواند است جای شامخالی پیچ خوبی چند ساله شست  
 لیکن من مرزا حاجی در مکان جدا گانه از مجلس شسته مرده خود حاصل کردم تمام شد این حکایت امروز نشنیده بود  
 تمامی رسیدند و از جزو آخرین خدمت بشرف خواهد رسید معلوم نیست که جزو را امروز تمام کرد یا بقدری کافی  
 است و بنید نام خوبی فربه که شاکر و صاحب است مسوده خود را امروز پیش شاکر برای اصلاح آورده بود و یاخیر این  
 پیچاره اعتقاد مسخنی و نیز بصاحب ار و زیاده خیریت **۲۴** مرثی صاحب الا قدر سلک اندک معجبه  
 نوشته لید که ملاطی می باید که درس آن از خدمت صاحب استفاده نماید بشرط فرصت و ریک و زناش را

۴  
 شایعینی در بی  
 که رفتن  
 ۵  
 ۶  
 ۷  
 ۸  
 ۹  
 ۱۰  
 ۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰











درینو لاشینده شد که خان صاحب که نفر تاج الدین حسین خان بنواهند که از نوکری دست بردار شوند اگر این حرف معروف  
 بصدرت باشد و بنویسد که ایشان همین محل آوردند و استغفای شان پذیر شد شمایز نوکری را بگذارید آنچه مقصود شماست  
 بشما خواهد رسید خدا کریم است یکنامی از دست نباید داد اینجا رسیده با هم مشوره خواهیم کرد و اگر خان صاحب بمانند  
 شما هم بمانید تعیین که شاپوش از نوشتن من چنین خواهد کرد من هم از طرف خود حرفی نوشتم زیاده خیریت رفقه  
 خواهد بود بجان و میزرای اصفهان سلیم الله تعالی خط اسمی خواهد قطب الدین صاحب سر باز میرسد بطنع گرفته ملفوف  
 خط خود روانه فرمایند چون خط مولوی میر علی جان جواب خط من بود و فرصت هم دست نداد لهذا خط برای ایشان بعد از  
 فرستاده خواهد شد امروز همین که از دریم و امیر و خان میرانفاد الله خان صاحب میر و هم فردا پس فردا اینجا خواهیم  
 بود این بار توقع سفر نیست اینده یا قسمت رفقه خواهد صاحب والا قدر منبع الکمالات من این وقت  
 آقا صاحبان کرم مطلق نشان را میان صاحب یاد فرموده اند چون در عالم رفقت بر کس مجبور است چار و ناچار  
 باید رفت لهذا نوشته می آید که امروز من هم شام نزد شما بلکه ازین زود تر میرسم و شب با شما می خوابم فردا ما و شما  
 امیر صاحب دمر از محمد صاحب بخدمت آقا صاحبان می آیم و جلسه معقولی می شود بنا بر اطلاق نگارش یافت لفظ  
 پرستان بابا و فارسی مفتوح و رای بی نقطه کسور وین بی نقطه ساکن و مای و ثنت و الف و نون که به معنی جای  
 بودن بر پیرا در اشعار ریخته و افسانه های آید در برمان قاطع باید دید معلوم نیست که در فارسی هم صحت دارد یا ساخته  
 اهل هند است و از دو روز قبل که چک از راه رفق مغد و رو فیل کلان را فیلبان بی اطلاق برای آوردن میشکه  
 یا چیز دیگر از قسم چاره برده شام خواهد آمد لهذا اسب برای سواری مرزا محمد صاحب میرسد و آدم بخانه میر محمد تقی خان  
 ز قبه است ایشان هم می آیند و اگر پیش از رسیدن آدم نجاس زقه باشد بخیر است خواهد بود در خان صاحب طرف من لباس  
 باید نمود که اسب خود را عنایت فرمایند بر صوف را اینجا رسانیده برخواست زیاده خیریت رفقه خواهد بود نامی خدا  
 بوجاق بدید با هر آنچه گون بچون بیار نیلگرم فضیلت کوک فی تو یاش مرزا جعفر صاحب بی کوز تاقی فی مشتاق  
 بار لار تامل سیر کوشی فی باشد رنگیز بختاب قبله و کعبه عند الفیضه عرض باید کرد که بدیر دوسه فیل برای سواری بعضی اشخاص  
 بار آورده شنیدن غنای میر معلوم ضرورت زیاده خیریت رفقه خواهد بود الحسن دریافت نمایند که باری کرامت  
 ما را دید شما ندانید که همین عمو راوه کن اسحق ولی الله دست دیگران هم هستند بیست بر میه گمان بر نهایی است +  
 شاید که چنگ خفته باشد + این همه از آثار تحویر نقیر است چایا باید که اندر خسته خود را با خطا بنماید که درین شادی حرف  
 کرده آید اگر خواسته باشد که بکلمات چرب و شیرین روعن قاز مالیده هیچ ندید دست بردار نخواهم شد و ما چه  
 سید انم که شاد و اید باید از هر جا و هر طور که بدست آید پول بیارید که ما را کار بار قص و سوسه دوت طلا و شمارا بشما  
 بخشیدم زیاده خیریت رفقه خواهد بود نامی صاحب سلیم الله تعالی نزد اصحبی بختاب قبله و کعبه یعنی جد امجد خود  
 عرض باید کرد که پیش از سپهر یک نیل آمده زیر نیل استاده شود تا بروقت محنت انتظار بملای جان گرد و دوسه شب  
 نمی توانم آمد فردا وقت سپهر مستعد این اراده می هم سوده از میان حاجی گرفته باید فرستاده و چند دانه بسیاری هم

بصنع گرفته ای  
 بند کرده ۱۲  
 اسب جله کتابیه الوداع  
 کوچه و زکی و اسطی  
 پیچیده و نرم که فضیلت  
 آسمان کی آفتاب  
 میرزا جعفر صاحب  
 او سکی بکشی کی نشن  
 بن بی تالی اس امی  
 کی سپرد که دهم ۱۲  
 حله بخت عمار  
 باید کن با از یب  
 دوت \*

هم بدست رستم نغمه سوزنازاده خیریت رفعت<sup>۱</sup> خواجایم صاحب دریافت نمایند که این وقت از حدیث و رحمت  
 که بلا طلبیدم فرمودند که پس فردا صبح صاحب اول صبح انجامی آیند و فردا ضرورت تحریر و انتخاب اطلاع دانی خواهند  
 از این جهت هرگز وقت صاحبان مناسب نیست این هم برود دیگر بسیارید بر چند رنگه نیم قبل نکرد و چه مجبور دست  
 برود ششم لیکن فردا وقت سه پرتادن صاحب برای دیدن حسن تردد و انجامی ضرورت پس فردا وقت نماز که  
 بر نیامده خواهد بود بدولت خانه شریف خواهد بود و در<sup>۲</sup> خواجایم صاحب سلیمان الله تعالی معلوم نیست که آن  
 سیدزاده مسکین مسافر و زور به آمده بود اگر نیامده باشد خیرام و بر وقت بیاید گفتگو باید کرد و اگر برود تا شام آمد  
 جلب و سوا یک ملی شده باشد باید نوشت و اگر آن وقت هم رسیده باشد چهار رستم و تغییر باید فرستاده و بگوید  
 عدد و کم و بیش<sup>۳</sup> خواجایم صاحب سلیمان الله تعالی سه جزو از مقامات ترکی لا اله الا الله اگر نقل اینها  
 گرفته خواهد شد برای دیگر هم خواهد رسید و اگر در همین اگر درس میگیم و فیکه اینها را تمام میکنید باقی اجزای طلبیده خواهد شد و  
 اگر سه رفته و هفتده خواهد رسید این را باید گرفت برای باقی تدخیر خواهم کرد و خطیکه اسمی قاضی نجم الدین خان تقوی صیقل شانه  
 بود میان ریاض الحسن طالب علم هرگاه طلب نماید بلا تکرار باید داد و لفظ را یگان در بر بان و دیده معنی آن باید نوشت  
 و نسخ نقل شده از خط مولوی میر علی و شب نصیب با و شد لیکن مضمونش بخاطر دارم همین قدر است که قصد الهی بر طلب  
 سیاه داشت آب شایسته هیچ باید جو شایند چون نصیحت آید مالیده و صاف نموده باید نوشید و از دال نوک که در هر صبح  
 بر سر خورده است و خدا هر قدر که پرور غن باشد باید غر و شایین عبارت را با خط مولوی صاحب مقابل بکنید اگر برابر آید  
 بدین وقت علی خان گوید که نسخه همین است و الا در همین کاغذ بنویسید این قدر جا برای تحریر یک نسخه کاغذ نیست  
 بر خواجایم صاحب مخفی فاند که در روز رفته آقا صاحبان در جواب مقدمه مرزاند و صاحب آمده بود بخیریت رسید  
 صاحب من این احوال را در همین نشین خواج که بریم الله خان صاحب باید نمود اگر مرزای فرمود این قدر مبلغ این تحقیق  
 احوال از صاحب خانه با صاحبان برسانند آقا صاحبان هم راضی شوند چه مضایقه و الا من و شما هر دو در انتقام  
 شان منظور نیست و دیگر خیریت پوشید فاند که فادعین و لام میزانی بیش نیست جمیع صیغهای آن نیز همین حال از  
 پس آدم باشور را باید که جمیع مصدرهای صحیح را که مثل و حضور مضامین بناتند همین وزن حساب نماید  
 و صیغه مقابل صیغه سباز خواهد از باب ثلاثی جو خواه فردینیه شانشانیکه هرگاه کسی بپزند که ضیق بر وجه وزن است  
 کامل کند که در این صیغه جعل مصدر که ضرب است تازی و شست مضموم و نون شد و زیاده است هرگاه همین وزن  
 بر نعل که میزان است بیفزایند صیغه ماضی جمع موزن حاضر شود همچنین در شکل فادعین و لام را ملاحظه نماید و بگوید  
 که شکل بر وزن انفعال است زیرا که هر چه در استفعال بر فادعین و لام زیاده است در شکل بر کاف و میم و لام  
 خواهد بود همچنین انتظار و تشار بر وزن انفعال است و بنهاد و تقیاض بر وزن انفعال است و اگر در میان انفعال و  
 و انفعال التماس افتد مثلا لفظ انتماض ماضی و انیم و شخصی برسد که انتماض بر وجه وزن است باید که گویم که اگر انتماض  
 بر وزن انفعال است که انتماض است انتماض بر وزن انفعال واقع شده و بر انتماض بجای تازی و شست ملای حلی و دال نیز میاید

بسیار خواهد بود

این کار را بکنید

مقدمه

در نسخ و خط

در نسخ و خط

در نسخ و خط



همچنین الاعلیٰ به چند صیغه افعلی باشد که امر حاضر نوشت است از باب افعل و افعل علی بر وزن افعلی که مجموع مفاعله  
 افعل و یای متکمله است فاعل متعقل مفعول است از باب افعل و در کشت شکلی که مزید فی در قافله محید و باید دید  
 بر خطی نوشته نزد قاضی صاحب فرستاده شد که در روز روانه شده باشد خبر الامه و خط امیر  
 یا فرزند ابی که روانه شود و آن شخص در روز خط دیگر از شما توفیق رسید و عرضی که برای جده مجد نوشته بودید نیز بمطالعہ درآمد  
 امیر که روز دوم ربیع الثانی شش و در روز شنبه در حضور سرد و فرشتش و خیمه و طعام است زیرا که فردا از اسلیمان  
 شکوه بهادر عیال آمد طفلان خود را گرفته بخانواده و یک شب از موضع زن و بچه اسیر خواهند زد و درون و بیرون هر دو جا  
 صحبت فحش و سر و دست خود را بدیده لیکن امروز بعد چارده روز پنجاس میروم سبب رفتن این که چون این صحبت  
 رو بروی طرف ثانی مقرر است دل گوارائی کند که تنهایی دوست هم زبان خود مثل ناپرسنگه آنجا فتنه شود و خاموش  
 بنشینم اگر چه آنجا سوای من حدی نتواند شد لیکن من یک کس بی قلبیان و آب و یار موافق چرمی کنم بعد بر سر چار روز  
 که بنا به عالی اوم اقباله و صاحب کلان بربیل بدین بابا اتفاق خوانند که آید البته در آن جلسه شریک خواهم شد زیرا که  
 این پرو و الا جناب زیاده از نظار کردی نهایت یکپاس نخواهند شد بعد از این مایتم و این صحبت و این همه  
 اساس حسن چینیها این سبب است که مرا جدا گانه از پاره لاجرمی بوده است در شان همچنان آباد چون حمایت شد  
 زنی از از رنگ و بن نشین شانه زده موصوف کرد که این بچه که در شکم دار شما نیست چون غنای خاصه و صفا  
 اطفال با همین گوش است و در کسب و مقدمه زن نزد صاحب غنای بسیار است و این مرزای میسر و ح  
 قصه شستن او کردی بمناسبتی که با در شانه زده باشد او را پنهان کرد و من بعد با حضرت غلبه بجائی و نواب قاسم و اوره  
 حضور احد شش اعلیٰ مشوره نموده او را روانه بکنون نزد صاحب عالم خود ماکر در انان آفت مضمون بماند مضمون  
 خط بمناسبتی است صاحب عالم بهادر این بود که کسی که از این زن منقول خواهد شد از شما بغیر زدی خود بگماید  
 و مناشن مرا هرگز نگذارید چون حامله ام بود بعد دو ماه و چند روز وضع حمل اتفاق افتاد لیکن بجای مرزا  
 جهان افروز با نو پید شدند چون این دختر اولین فرزندان شانه زده موصوف است و سوائی این زر کار با می کنند چنین بنا  
 گذارند که نه از روید در چشم شادی دختره صرف باید کرد و مرزا سلیمان شکوه بهادر با اهل و عیال و جناب عالی و اقم  
 و صاحب کلان بهادر را جدا جدا بخواهید ساخت این تبار روید را مادر شانه زده مقدم الذکر فرستاده بود و این  
 گمان قوی که بس منقول خواهد شد لیکن نوشته بود که این پول را در هر دو صورت بمصرف باید رسانید تمام شد  
 این مطلب که اگر اینکه مزاج من غضب الهی قرین صحت است خاطر شریف جمع باید داشت این بار هم در عرض کرد که اس  
 در زر گوار نوشته ام و دو جا غلط یافته شد بی از باعث تعجب است چرا که همان لفظ را دو مرتبه پیش ازین در همین خط  
 صحیح نوشته ام پس گمان غلطی سوای این نمیدرود که در جلدی خیال نماد و آن نیست که شما در ذکر شنی محمد طبع صاحب  
 کی با این صورت نوشته شد که با شنی محمد طبع صاحب که دوست خالصا حب هند ملاقات شد این خود معصومیت  
 بلکه سر لایح و جای دیگر نوشته شد که با شنی صاحب موصوف ملاقات شد این غلط محض است لیکن چون

چون شما این علاج را خوب عمل کرده اید این خطا از راه میل به نیت اتفاق است و جای دیگر که غلطی دوم واقع شده  
سبب آن عدم معرفت بحال لفظ است و آن لفظ است که شما آن را سق نوشته اید یعنی نمائند که سق لیکن قاتل  
آبادون آمده و سق اسم فاعل آن و سقا صیغه مبالغه بر وزن فاعل چون لفظ ساقی حالا یعنی معشوق شارب دهنده  
باشما صفت بخار است و سق آب دهنده کم استعمال می باید لهذا صیغه مبالغه یعنی سقا باین معنی استعمال شود  
اینهمه صطلح شده است شخص سقایی که شک بدوش که دوا را که خانه دهنده دیگر بر زمینان که بر سر چاه در آهسته  
آب می افشان می خوراند باید که غافل باشد لیکن چنین نیست پس لفظ سقا از میل بقول غرضی تصور باید نمود  
که از غرضی صلی خود بر آمده زیرا که از روی لغت که در پیش هم متفاسد است و از این جهت که رفتن لفظ سق  
شخص سلمان مشک بر دار و دیگری اطلاق می باید زیاد و خیریت دیوان ابو الحسن خالصا با ابا عت تمادی انا  
بخاطر نمائند است که حساب سمد تهمان را در وقت بقی طلاق ستم از من می پرسند من در کمین و روی مری محو می  
نهیج طبع از شخصی پرسیده بودیم چارچوب در روز تامل کرد و در مشک زد و میگردید این حساب از روی قاعده غلط  
است زیرا که موافق قانون حسابی در عدد و یک هفت است حقیقت مجموع طاقهای گنجینه طاق مجموع طاقها چون هفت است  
و هفت طاق هفت هفت و آن گنجایش دارد و هفت طاق و هفت طاق و هفت طاق و هفت طاق و آن نمی آید خطا نمائند  
که درین روز ما خود هم کرم آقا محمد صادق خالصا صاحب نام ایشان نگارام که داشته اند موقوف این مکتوب است طاق  
باید نمود در **موقع ۲۵** متعنه نمائند که در روز که ششم شش حال در پیشگاه بود و آخر روز قریب بعصر بود و بعد از آن  
که از سبب قرب جوئی چهارانی بدو لقا صاحب عالم بهادر الکرامدن خود برای درس عربی نزد فقیر تقدیر کرده اند و  
عصر شش که بعد از آن خود نوشته بودید من و داد بعد مطالعه دریافت شد که شما ترویج را نمی شنوید هر چند  
من در خط و این یکا کرده بودم لیکن بخاطر رسیده بود که شما از حجاب این گفتگو زبان نمی آرید و تیرین گفتگو  
از من شرم خوا بید کرد و بجهت بخالصا و قبله و والد صاحب شما اشاره نموده بودم که درین خصوص مایه خواهد  
انگی باید نمود و اگر دل نخواهد باین دو دوست سهری بهی می توانم رسید حالا که منی صاحب یافت شرمی درین  
بیجا است اگر چه سبب ظاهر خانه داری نیز خویش لیکن در اصل هر دو دانسته و ندانند خشن است بیکگاه که طبع شما  
سختی خواهد مرادین معاطله هر چه ضرورتش مشهور است آنچه خود پسندی بر دیگری پسندی الواقع همه  
اگر ستم و دوباره خود را سوگزدن هیچ لطفت ندارد و گویند شرمی باین حد رسیده لیکن مدینه اعمه  
باین صورت سهری درون هم خوب نیست چینی ضرورت خواهد شد باینکه درم دختر شاه پیر ایا شاه پیر و یا بخایری  
و سهری در فیضه شامی شود و هر از آفرین فرستم شما خوب نمیداید و طر فیه مال با نشتی کار برداید مدغم فیضه  
و باین مردم غم مردمی غیرتی است تند که بر قمارهایش چیز را گردند و احوال بی انگه نقاضای شندید از طرف  
شما بطور آیدادی ز قیمت آن در صمیم نذر اند درین صورت هر چه با نثار رسیده است مال بابای شان شندید  
زیرا که نقاضای شندید چه که ایامی طلب قیمت هم ازین طرف محال می نماید دیگر احوال این است که خالصا

در وقت بقی طلاق ستم از من می پرسند من در کمین و روی مری محو می

نکته



والا مناقب تاج العیون خان صاحب صدر رویه در ربع الاول منحه سیصد رویه و مانیده ولایت علی خان بخت  
دیوان چند داده بودند علی مبلغ معلوم شکر علی نامی در قرض خواجا میر خان و صاحب بر دو صد رویه میگردد در ربع الثاني  
طلب نام منور صورت وصول ندارد ازین جهت که جناب ممدوح سبب یک ربع الاول روانه کاپور شدند و از آنجا که  
اراده فتح آباد دارند و در وقت که خطی بخدمت شان روانه نموده شد بنور جوابش نرسیده سبحان علی خان صاحب  
جواب آن هرگاه خواهد که نزد من خواهند فرستاد من بعد از وقت بخدمت ایشان فرستاده بودم در آن وقت این منور  
بوده است که در روز خط خواجا نامی آمده بود و بنگلی بخدمت ملازمان نوشته اند ایشان هم در جواب سلام و درستی  
اشان نوشته بودند و پاتر دو رویه هم رسید بعد وصول شدن نزد خواجا قاضی صاحب خواهم رسانید جناب ممدوح  
کتاب مذکوره را خرید و صحیح نموده نزد شان خواهند فرستاد که آن مرد که پرسید شامی دانید که من از شام تا نازک ملج ترم هرگاه  
شاهخانه داری را که لذت زندگی موقوف بر لذت نماز و یاد و نشانی که مادام الحیوة در هیچ و بلا گرفتار خواهم ماند از سر می  
میشود که یک یک در حق این نسخ را ملاحظه نمایم لیکن چه جوی نسخ پسند و ناپسند رفاقت خواهم کردی دانید که ما هم در  
زن شاه پیرامار و قریه ای کامیم مارا کجا سرودن و مایه تصحیح کتاب ما است ده بار شجره الامانی که تصنیف خود من است  
باز از آن خط و تصحیح آن اطلاعی ندارم و دیوان قلیل و دریای لطافت و غنیت تماشا بنور پیش خان صاحب است  
این بار که تشریف می آرند می گیرم روزی خود میفرمودند که هر سه خدایمانت خواجا صاحب حاضر است بیکدیگر دریای  
لطافت را یکی از دوستان من برده است بعد چند روز که می آیند آنهم خواهد رسید احاصل سخنهای مذکوره را نزد خود بخوا  
مانید و در **فصل** چهارم در ذکر شانزدوم ربع الثاني ششصد و هجری روز چهارشنبه بود و قفسیکه در باغ پستان  
که از حضور بیان افزین محرم شده و اقا صاحبان در ایام ورود خود باراده متوالت برای چند شبی گاه گاهی وقت  
عصر آنجا آمده من و نابرسنگه را می طلبید بخدمت مجموعی ششصد و میر حیدر حسین نامی که از چند سی منسب انصاحت  
بخدمت قاضی صاحب می خوانند عرضی که کسی را مجبور خود نوشته بودید آورده بهیچ دادند و بهیچ از این رسایند  
اینچه خواهد که قلم نموده بودند و نه نشین شد اقا صاحبان نیز نام خود را در نابرسنگه هم ملاحظه نمودند احمد شکر که طرف ثانی  
خود بخود حکم خواهد کرد بی آنکه شالاب را جنبش دهد و چه قدر خوب شد که غنیت رویه آنجا گذشتید و باقی اینجا فرستادید  
کمی و شبی وجه حاش و ابسته بخت و اتفاق است آدم هانست که انان بقوت بازوی خود بهر ساند و الامیانه جویان  
که در انسان می پرورد و آدمی را در هیچ تفاوت نیست نان پدر خوردن سوای ایام طفولیت بکار آدم نمی آید  
و پدر چه موقوف است که نان آفای شبیه به پدر هم برای بی غیرتان زن سیرت است آفای شبیه پدر است  
که کسی را پدرش بکشد مثل خواجا سرلان که شنی را پسر خنده پدرش میدهند و عمو و خالو پدر زن هم از همین قبیل است  
بلکه نانی که سیرنج برهند آنهم قابل قبول است بجان شما که این سی رویه را من سی هزار رویه می دانم بلکه من  
سی هزار رویه که بذلت بدست آید صد درجه توجع دارد و تفصیل حال بعضی صاحبان دو شاله پوشش و طلا و خور و خنجر  
مناسب نیست شما حال آنها بخوبی میدانید شما آن دو شاله و دو کوشتی که بآن بزرگواران داده بودند نصیب

نوشته



چند روز دیگر انتظار بایستید اگر درین عرض خط خواجا نامی می آید خبر و لامی نویسم و شاید که منطوق ایشان  
بوده است که شما وقت روانی زری از صاحبان قرض گرفته فرمائید صاحبان آنجا همراه برده اید حالاً منتظر سرانجام  
زیربستید هرگاه بدست می آید خط و منبذوی برود را بخواهید فرستاد معلوم نیست که این حرف مقرون بصحت  
بود یا نه یقیناً که دروغ نباشد چرا که این صاحبان مافی الضمیر خود را ازین پوشیدگی دارند و منطوق معلوم نیست که همین  
خط صرف فرستاده اید یا ندیده اید است من هنوز عرض نمائیم که ای جدی خود نوشتن این ندیده ام بعد ازین خواهیم دید  
نزدیک من نیدن و ندیدن آن هر دو برابرست کار بر یافت صحت و سلامت بوده است که بگفته اند و البته که از آمدن  
این خط مدتی که بوده برآمد چون قاضی صاحب بخور در نخاس می باشد و خانصاحب و قلی در چاقوی از با  
بعد سافت و آخر شدن روز خط می من برستم حواله کردند و عرض نمائیم که از سبب خواندن نشدن آن وقت این جا  
نفرستادند این از دو حال بیرون نیست یا برستم وقتی نزد قاضی صاحب سیده است که عرض نمائیم که در خانصاحب قلی  
بجماونی می فرستادند بایش از رسیدن او خط می من نزد خود نگذاشته عرض نمائیم که رانده باشد و خانصاحب  
از باعث غروب شدن آفتاب فرستادنش ترس من موقوف بر امر فردا داشته اند یقیناً است که حالاً بیا بی چون شما بچ  
مطلبه و خط من باقی نمی گذارید خاطر من جمع است که در عرض به مطلبی سوای مندی و سلام و دعا بنوده باشد  
آمدم بر احوال دیگر تاج الدین حسین خانصاحب میر غلام علی خان هر دو ملازم حضور بر نورش نند شما به خانصاحب  
سید صدر و پسر و از غلام علی خان صاحب و صدر و پسر فراریافته خانصاحب خود نگذاشته اند که من بکلام خانصاحب  
گذاره خود درین مشافه فرماید عازم دکن بود و بیکمندی بفرود اضافه و ایضا خدمتی اینکدامات سخاوت نمود و بیکمندی  
است باید و بایستی بچک ازین صاحبان باریاب بکلام حضوریت الاسما علی خان که بافضل هر روز وقت دو به حاضر  
میشود این است حوال این صاحبان تقدیر دیات ایشان هم بفضل الهی حسب خواه درست شده برای تنظیم  
بعض امور رخصت چند روز بجا بنور خود بسته بودند و حکم شده که برای نگاه برود و بنابر ضرورت با صاحبان عالی شان  
هم ملاقات نمیکند لیکن با صاحب کلان که منوکی قلم ملاقات موقوف است برای دیوان و دریای لطافت و نفیست  
تأشاکر نوشته اید از خانصاحب که حواله قاضی صاحب کرده خواهد بود لیکن دریای لطافت برای چند روز  
از دوستان خانصاحب برده است انهم بعد چند روز خواهد آمد و کتب اربعه یعنی الفکر المفتح الله و البواب الحبان  
و ترجمه شریع و حق یقین تلاش بهم خواهد رسید هرگاه بامی سزا بدست خواهد آمد بقیمت تخفیف کرده برای روز نوشته  
خطا پیشد دیگر غیرت روز **۳۵** از چهار پنج روز جواب خط شما نزد والد شما فرستاده بودم خدا و انداز چه سبب آن  
نشده ام و که شنبه بجمادی الاخره است وقت عرض خط ببال فرستاده خواهد شد و در روز وقت عصر آدم  
اقا صاحب آن مخدوم جواب خط شما را که آورده و در نزدان بنگارداشتم و خیال من این بود که آن خط اول خود خوانده  
شده باشد حالاً منتظر خط دیگر باید بود هرگاه بیاید این خط را در لفافه جواش باید فرستاد این وقت زبانه میر  
حیدر حسین نامی که از والد ماجد شمار قصای دایمی استفاده می کنند دریافت شده خطوط من همی فرستاده



جمع باید و هست و عرض کردن برای تنخواه بحضور عالی صاحب دالال جاه کمال انانیت و دور اندیشی است من این قدر  
که انشا در خط اول کرده بودم برای آن بود که اگر کسی بالا بالا دریافت شود مضایقه ندارد و الا سوای این گفتاری  
تنخواه چه صرفه دارد بلکه باید که ان هم گفتگو از این قبیل مناسب نیست شاید رتبه رتبه بصاحب دالالشان برسد  
و انکار نیست شکوه آباد صین اقرار کرده و حال امن و تسخیر امری بصاحب تنخواه نوشتن بخدا آنچه در ضمیر من میگردد  
شما انجا بعل میباید بلکه من اینجا چنانکه می باول خود شتوره کرده و انکا شما بنجده بعد و گردن قلع امری قرار بریم  
و شما پیش از آنکه من بفرستد از آن کاری کنید پس مقابل با شما خطا است که تا بعد روح القدس همراه شماست انشا الله تعالی  
در این سفر ملاقات خانصاحب نصیب انصاحب خواهد شد تازه انکه چون در این بدوز با شما بنزاده مرزا با هم که در  
ملک آمده است دیروز صاحب عالم بهادر فوج شیرینی دکان کوئی و غیرهای دیگر برای او بجا نرفته است و اندر میرفت  
علیهان کیل حضور و نا بهرنگه تالیق نشان شده رفته سواری هر دو سب است و دیگر نزدیک بکلی نسبت آدم بهادر از نول  
نمایه سنگا گفته بودم که همین نیست که ذالی شما بهرنگه تالیق کردوش بدین است که مدو که از مدتی گردن طبع بیت غیرت متغنا  
برید بهشتی روز سار و با چای و یوسف علی خانصاحب را تجویز کردم لیکن حضور و الا نظر بصرف من میرود صوف نا بهرنگه را  
هم همراه کرده تا یک دور در که اتفاق گشت افتد وقت سول و جواب پیش طرفانی تعالیم کریشان باشند دیگر انکه عمار  
نوکة متصل کوئی ساخته میشود و نور متی باید که جمعی رسد اگر چه ترک شهر و جویج روحانی است لیکن خلاف راسی سلطان  
و حکام هم خوب نیست تازه انکه سابق شخصی بن بست و دو سال و دو سه شش پیش من برای اصلاح مسودها و درایت  
نتمهای تالیق نمودن آمده بود و من سوال او را در کرده بودم و این نزدیکیا شخصی او را بخندست قاضی صاحب  
آورد و چار شربت را تمام کرده و نه الفصاحت شروع نموده است و مسودها را هم قاضی صاحب بدید و می گویند که مرد که  
عجیب ترین ترشیده است و اصلاح مناسبت با تحریر ندارد و الفاظ سهل فارسی را نمیدانند تا با الفاظ عربی چه رسد شاعری  
این شریف بصیغه خود شکاری ملازم او بود و بچاره دست بسته استاده می شد و مثل انفار کار میکرد و این حل را که شما  
نمودم خون از چشم من بارید که فیمین او را که را که از او بگو گفتن هر چه گفته بمل آورده و حال او را روپیه از حضور پر نور برای او  
معشر شده که تنخواه هم یافته یک پاس روز بر آمده پیش آغا صاحب آمده نمی نشیند و وقت عصر مرد و بکشد  
داخل خوانان حضور که این منصب منصب امیر زاده است خواهد شد شما میدانید که بر خواصان حضور مخفی نیست فرمت هم  
در چشمان کم نمیشود در **۵۳** مخفی نماند که امر در بقدر هم بر مع لآخر شش ماه جوی زور و قوت به است حضرت شما محروم و از دهم بگو  
سخ خط اسمی انجا بطلان آمده و سر ساخت آنچه از احوال آن ضلع و تنقید به جای و قبول شما بهر عذر و تعلق بخت اتفاق  
دارند و دکنی و گستان بکار نیاید و دشمنان اسماصل تاج الدین جید خان عجب با خوت و مروت است انکه اگر ملک  
باقتیار خان موصوف می بود و آنچه برای برادر حق خود تجویز میکرد و برای شما هم میکرد اگر برای صاحب چیزه صورت می  
بست برای برادر خود و هم می کرد و سوک این اعتبار هم شرط است شخص منوی از مدتی در آن ضلع تحصیل دارد و در اینجا  
هم در وقت نکیت رای از باعث قرابت و نفیست راسی نامی عنده و ثروت ظاهری و ثروت و شما در آن ضلع





سوی که در این پنج چیز اندیشه نباید کرد و از آدم دیوانه باید که نجات **فصل** بر سر پروردگار جان بیاد و خطا حساب  
 کرد مگر تاج الدین حسین خان بن رسانید جواب هم با نوقت نوشته تفویض نامه ده نمود و شد مضمون خطاین بود که  
 خواجها ما می صاحب ازین حادثه خبر شد و من بی اذن صاحب الاجاه همین پوری اندیشه نرفتم اگر طلب میفرمایند  
 بپروم والاخره و نیز مرقوم بود که از حضور برای باورچی و حقه بردار قید بسیار است بلکه نوشته اند که شما میخواستید که من نان  
 خشک خورده باشم پس شما متوقع آنم که یک باورچی خوب بده و چه میاشاید راضی نموده و یک حقه بردار که سوای اینکه  
 آتش بر سر فلان بگذارد و دیگر پنج سلیقه درین زندان باشد لیکن قدری خوش ظاهر و جوان باشد زود باید فرستاد تا  
 شد مضمون شفقت نامه خان صاحب معری الیه حال شما بشنود که باورچی خوب لکن نموده و روپیه هم نیرسد چه جای اینکه  
 همین پوری بیاید و هر دو طعام بند و ستانی و اگر نیزی خوب بپزد لیکن شما حضور عرض بکنید که هر باورچی این سلیقه  
 ندارد که هر دو طعام با بخوبی تمام بپزد و مگر تلاش بسیار شخصی درست آید هرگاه حال باورچی بند و ستانی و لکن نموده بانصورت  
 باشد که هفت و پیم میاشاید ذات و یک پیش خدمت بدین راه سر و پیم و یک آثار دارد و هر روز که فته باشد اینگونه باورچی  
 که سلیقه بر و طبع داشته باشد چگونه در سفر کم از است و به قبول خواهد کرد زیرا که در لکن نموده برای چنین کس مع میباشند  
 پانزده و شانزده مقرر است و در بعضی سرکار تا ازینهم زیاده اگر حضور عالی مرقوم خاطر دارند که طعامهای خوب برآمده  
 چیده میشود پس یک باورچی بند و ستانی که قدری از سر رشته رکاباری تمام گاه با شنج پیش خدمت بپارد و پانزده و دو  
 ملازم فرمایند آرد خود داخل حساب نیست معمول باورچیت و یک نان بانی هفت و پیم که اقسام نان بخت و حضور بسیار و اگر  
 شوق نان بند و ستانی نباشد و مرضی مبارک که همین است که اطعمه بندی و ولایتی هر دو و حضور بیاید پس رشا شود که باور  
 باین صفت تلاش نموده آید لیکن شما هر مع پیش خدمت کم از است و پیم خواهد گرفت و مامورم یک بر طعام ملک و را  
 خوب می نویسم قوت نیز ما در اطعمه ولایتی ناقص است لیکن اگر اتفاق نیو و یکد چیز که خواهد بخت یک سلیقه طعام ولایتی  
 هستند چنانچه خواهد شد یا در حضور با امتحان خواهد رسید و یک آنکه تلاش حقه بردار هم می کشم هرگاه درست آید روانه  
 خواهم کرد تمام شد این فته هم غلامهای مشاعره حال اگر والد ناجد صاحب شته باشند هم ملا و والا بعد ازین خواهد رسید  
 و این بی خبری از است که من رین چند روز بخاس ز فته ام فردا عوت جاب کتابا فرزندان ارجمند صاحب کلان و  
 دیگر صاحبان عالیشان شما حضرت مرشد داده خود و ما مقرر است لیکن طبله ز سر شام تا یک نیم پاس شب خواهد بود در  
 محبت مزر سلیمان شکوه بهادریم خواهند بود و ششباری از سابق دو چند و دیوار نامی فی برای و شنی چارون بعد  
 رفتن شما از دست آمدن زمین نوبت است اما طمعه هم بسیار است و برجهای کاغذی هم درست شده است این برجهای  
 همان است که خواهند میشود و عوام از اخباره می نامند شما هم ملاحظه نموده آید و دو صله و بجا و روپیه برای باو چنانچه  
 جناب عالی و صفت آن برای مطیع صاحب کلان فرستاده شد و طعامهای دیگر انجام بخیر خواهد شد و دیگر خیریت و ملازم شما  
 خواجها حسن خیلی اشتهاد است بچرخید است هر روز بن میگویم که هرگاه کسی انجام ببرد و مرا خبر بکنید شاید چیزی برسد  
 بریه از قسم طویات مرقوم دار و معلوم نیست که شما چه مضمون بگوش شاگردان خود میدید که از اصلاح عموم حساب





که خواه مکس سعد چون دنیا بامید است ازین فزود که صاحب والا جناب بحال شما مهربان است بسیار خوش شدم  
 اگر محنت و دنیا گشتی و علو همت شمار و زیکه فضل الهی شامل حال خواهد شد با هم جناب شما امیدوار فیض خواهم بود  
 از افلاک حیده ملازمان شریف توقع قوی دارم که به سلوک نایاب پیش خواهد آمد من هم بعد شازده روز پر دراز  
 حضور آید و در یکدم است بخط مستقیم را قوتی آقا صاحبان رسیدم شب جمین جالبه بود صبح در شاعره رفتم  
 و شیب هم که از شاعره بر خاستم از باعث تکل و لای که با مان شدید باریده بود باز جمین جا آمدم چون از شب هم با مان  
 از صبح انوقت هم گاهی ترشح باریک و گاهی باران پر زور و شور می بارید و حال اندکی استاده است هنوز جمین جا هست شام  
 و در اینجا هم بر این غمهای مشاعره حال بنظره که در برای شما نوشته شود و نا بهر تنگ که حاله اگر نگارم شهرت دارد و در  
 روز باران پیش کف دستش خود بخود از دست چاک شده است و درم هم کرده یک شب پیش ما بود و در بار بهر چاک  
 نزد آن صاحب خوش حضور پر نور زنده خلاصه بعدی از ار کشیده است که چه بگویم قلم بر قلم نداشت که یک سطر هم بنویسد  
 من با جزارت از بدنی از طرف نادمی نویسم حالا لازم این است که شمار قلم متضمن استفسار کیفیت حال و تالم خود از  
 از دریافت این خبر برای نویسد که خیلی محبت باشد از در یاده خیریت ایام دولت بکام باد **قلم**  
 منحنی نماید که خط محبت نظر فروده است و چهارم شوال ۱۲۸۲ هجری بتاریخ نسبت و ششم شهر صدر رسید و سر  
 سادت بکمان باشد از سر که با بود و دید از خط حال دریافت شد که بعض عوارض جسمانی قطع الله اصلها با نفع حرکت  
 گردید و امید که آن بالا از سر بازگشت بمنزل مقصود و در ایام اتفاق افتاد حالا بر سر نامه خط آنچه شما نوشته اید  
 نوشته خواهد شد پیشتر بار آورید از خط و شمار و بود و خیال می کردیم که حالا باین زودی رسیدن خط و  
 صورت نخواهد بود است لیکن از عیادت شما که برای عنوان جواب مکتوب خود قرار داده ما تر نموده اید اطمینان کلی حاصل شد  
 یعنی زودتر از خط و از طرف خود رسید و در این الا خط مشفق مکرم خود می تاج الدین حسین خان صاحب بصیبت  
 آدمی که بنا بر دریافت چگونگی آقا صاحب محمد و محمدان آقا محمد صادق خان صاحب آمده بود و بفقیر رسید و خط مذکور  
 بار از احوال صاحب جمیزبان قلم سپرده بودند از تحریر خالص صاحب می تراود که صاحب والا جاه از شمار ضمیمت  
 اگر کشفش رسید سلوک نمایان می کرد و جای شمار دول دوست بشو و گاه یقین که باز هم یاد فرماید بهر چند آنچه  
 مقصوم شما هست زیاده از آن بشاید تا سی خواهر رسید و می شما و سفارشش دیگری لیکن راضی بود و آقا  
 از فکر باعث فرید غرت دوست کرد و در صدر و پیه هرگز مناسب نبود این ادا ما در عالم هم چینی زیبا است با  
 فکر این رفقای باید غایت طلسم برای قبا هم دریافت شد خدا ببارک کند شاید در خط خان صاحب  
 مشفق مکرم سهو القلم اتفاق شده باشد که بجای صد و صد نوشته بودند و طلسم هم بعد ازین حرکت شد و با  
 بعد و من پوری و سهو کند خبر صمیم با نشان رسیده باشد یا همه طلب را با جمال یک جا و الا قلم که در بهر حال بهر چه  
 خوب شد آینه خدا افضل خواهد کرد حالا شما یک تنگ تحصیل کرده اید بعد ازین بشرط شمول عنایت ایزدی تحصیل  
 خواهید شد خدا به چه بد بفرست بد در یاده خیریت خرد و کلان این چو ملی و آن چو ملی چاق و تند بست اند و دیگران

این خط را در روز دوشنبه ۱۲۸۲ هجری قمری در شهر تبریز دریافت شد

آنکه در عرضی نمایان بودم و در آخر در آن حالت شصت و هفت شکوه اناموس نمودم و الله ماجده شایع بعد مطالع این عرضی سکوت کردند  
و تمکین کرده شایسته فارغ شدند گفتند که برای خواجها امامی درین خط منتهی ضرورت است که فسخ را بجای فسخ نوشته است باید داشت  
که فسخ یعنی بدکاریت و فاعل آن را فاسق می نامند و مراد آن فحورست چنانچه فسخ و فحور شمرت دارد و فاعل آن فاسق و فاجر  
گفته میشود و زنی را که مابین صفت متصف باشد فاسقه و فاجره می گویند و بجای اراده و عزیت لفظ فسخ استعمال نمی یزد  
یعنی برهم خوردن اراده و عزیت جناب امیر المومنین صلوات الله علیه میفرماید عرفت ربی بفسخ العزائم یعنی شایسته  
خدای خود را برهم خوردن اراده های خود **و** خواجها امامی صاحب سلمک الله تعالی بدین روز رفته رسید مارم  
فیه دریافت گردید البته رقعهای ترکی خالی از مژه نیست برای اینکه خواننده را از آن لذتی دست دهد باین طریق نوشته  
شده و بیشتر این حرکت با ایامی عوی شهادت آدم بر ذکر دیگر تاریخ میفرماید که کثیری شب گذشته نگاه میفرمود خوانده  
خواهد شد چنانکه قبله که به معنی جدا آمد خود عارض باید کرد که بر دریک شب رسیده برای آمدن خوانم فرستاد پوشیده نهاد که  
و نگاه زیاده از سه اوم که یکی از آن حاجی کر بلای صاحب هستند خوانند بود خلاصه اینکه فردای نگاه میرموصوف  
وز و جاشن عفرانی پوشن خواهند شد و تاریخ است دوم رسم سابق بل خواهد آمد و فردای آن خوانند می است  
یعنی شب است و پنجم مجلس عروسی مرتب خواهد شد **و** خواجها امامی صاحب سلمک الله تعالی هر روز که  
چهاردهم شهر حال روز پنجمه است پیش خیمه بطرف بهدر سه روانه شد و دیگر چیزها هم مثل گبورخانه و باورچخانه  
و حساب پنج رفت فردا قطع کوچ است لیکن پنج خیمه بطرف لکهنو نیست رخ الله باد است مشهور این است که برای  
انتظام برکنه سلطان پور و تهدید عمل میروند شاید که مکید و مقام در اینجا اتفاق افتد بعد از آن بکنه پور و زمین  
صحت دارد و نهایت سفر با پر تاب کده باشد که است کرده از سلطان نور بطرف است و بهر صورت توقف پنج جا  
نخواهد شد چرا که این طافنا سکان نیست و هر دو مسوده عوبیه را فردا دیده ترجمه خواهیم کرد و بعد ازین میرسانم انشاء الله تعالی  
این است که شخصی از علماء فیض آباد وارد خانه میان آفرین شده بود از من می پرسید که سوای تو در تهران نامم بود  
کیست گفت از من همه صاحبان بهتر اند گفت شخصی تعریف خواجها امامی میکرد و جناب هم تشرایشان ملاحظه فرموده  
گفتم من هم آوازه کمال ایشان شنیده ام نه خود ایشان را دیده ام نه تحریر بر آن گفت من دوسه قعیه پیش خود  
دارم بطور ولایت به از ایشان کسی نمی نویسد لیکن آن قبله در طرز قدیم کتابی است بجا اند و تمام شد نقل خدا  
مبارک کند **و** خواجها جگان سلمک الله تعالی خط مست مرقوم دوازدهم در لفظ عوفیه بزرگوار شما  
بنفیر شاق رسید از مطالع انزل بسیار خوش شد و حسن و صفا عالی فرموده است انشاء الله العزیز هرگاه کلاک طوم می آید باین  
ریوت نزد حسان شود و خواهد بود که طوم و طوم باید داشت این پکنه از انزل تمام تمام قریب انجام مید و کس از دوستان تشر  
خواهند بود از آنکه دو کس خیر مہمات آن کلاک اند که با کنوچی پسرای بالکرام علی رابطه محبت دارند و حال کنوچی قبیعی که  
با من است شما خوب میدانید اگر چه کم گوشت لیکن زبان جانش می تواند داد چرا که حال خلاص من شمار و غلام است و  
خیریت خطای اقا صاحبان اینوقت فرستاده شد جواب بعد ازین خواهد رسید خط را و نگارام موقوفست مرد که نسخه هم نوشته است

توضیح

توضیح

توضیح

ملا خطب باید کرد بدینیت آقا صاحب کلان را قدری صلوات از باعث اشتغال مبروات در معده معلوم می شود این  
 بی بر تقدیر است تقاسم اندک الطیب و اناندا را موقوف داشته آب گوشت با ایشان می دهد **فقره ۴۱** خواجها اما  
 صاحب سلامه نقالی دو قطعه رقیبه یکی می و الدیاجه شام و دین در خصوص احوال خواجہ قطب الدین صاحب لاف و وعده  
 در رفته ام به صبحی اگر میفرماید این صاحب بخت فرستاده باشند و میسرید و در سر بانیست ملازمان شریف خط می و الدی خود  
 را بعد طالع صبح و در گرفته و رفت خط غامکی روانه نمایند و خواجہ قطب الدین صاحب گویند که بعد طالع این خط ملازمان خود  
 بصبح بخانید و دیگر آنکه شما خوب میدانید که من خود صاحب را از دادن کتاب بدم منع می کنم لیکن چون میر نصیر الدین صاحب  
 از شب دوستان من از بیلی اینجا آورده اند و ترکی چار شربت را از من بصبح رسانیده می خواهند که کم همارت دین پیدا  
 کنند و اندازی صاف نمودن دین و در یافتن عباراتش نسخه تصنیف شما که تحیر نموده اند بخوانند جای اندیشه نیست باز اگر  
 حواله بایزد لیکن چون آدم ایشان را نمی شناسد آدم خود همراه آدم میر صاحب مجموع کرده باید فرستاد از چینی رفیق من  
 آدم هم بخیرت نخواهد رسید و رفته ملا شما خبر می شناسید در خصوص آن جناب آدم هم نیست تصنیف هم برای همین است  
 که کسی فیض بر دارد و آمده اند که مردم را احتیاج تصنیف انصاف است افتد من کتاب را ایسی در بزم نمی کنم لیکن در دادن کتاب غیر  
 بکس ازین راه نائل می شود که بعضی اشخاص پایتخت یا طار را ملا خط می کنند برای این منی از منم با مجامع میر نصیر الدین از  
 نسخه ترکی که تصنیف صاحب است بی تامل باید داده خواهد خواند و نقل بر دارد و میرزا اب انوش از طرف شما محض عرض  
 کرده شد و آقا صاحب را نیز از حضور دعا فرستاد است و آقا صاحب سلام میرساند و دیگر برای هم و منراج حضور فیض الی رد  
 بصبحت کامله دارد **فقره ۴۲** دور و پیر برای آن زن کور سر بر سر حواله آدم امیر صاحب بگوید که کبر و یک و پیر قیامت  
 آخر جلوی الاخره دور و پیر دیگر نزد صاحب خواهد رسید و برای بدیهه الغرادر و بار آدم و رفته رفته بود و مرزا جعفر صاحب بکبار  
 بر بار بود و دیگر در جواب رفته با آدم مرزای مدوح سپرده شد و وقت میدری خواهد داد و بخیل که تا شام کتاب بیاید اگر می آید  
 صبح میرسانم البته که میرخان هم در کسب گهر می روز بر آمده خواهد رفت انتظار کتاب خواهد شد و اگر نمی آید  
 جواب خواهد رسید باز فرستاده می شود لیکن شما در خط هیچ نویسد اگر خواهد که بر سر نامه این قدر خواهد نوشت  
 که به تیره العزایم فرستاده شد یا پاره عمده و خل الفاظ خواهد کرد و بعد تحریر رفته کتاب هم آید بایک گرفت **فقره ۴۳** خواجها اما  
 صاحب پیاله شربت انابت و صاحب فرستاده شد اگر شربت با آدم مولوی حسین علی صاحب داده باشد این پیاله را بخت  
 وزیر صاحب برساند که فعل شیشه سازند و اگر نداده باشد بر جیم یک حسین بیک بگویند که بخانه مولوی حسین علی خان صفا  
 رسانیده بیاید فردا وقت سپهر بالای بنگلخانه خواهد شد اگر انصاف شدن می آید و شمار اسوار کرده برای سپهر دریا خود  
 برود و در مکان آقا صاحبان نیز خواهند نشست مکان مولوی حسین علی صاحب همان خانه مولوی مصاحب علیخان انصاف  
 است حوالی دیگر که برای یوزاران دست بردارند **فقره ۴۴** خواجها اما می صاحب سلام الله تعالی و عبارت  
 ویر و زه که ترکی بود یک لفظ انصاف تعبیل خط نوشته شده بود و عبارت مذکور این است که شما که خواجہ قطب الدین از تنگنا  
 کمتغای فقط درین مقام صحت دارد و تنگنای با کاف فارگمتنجا برای چه دیگر آنکه منسب و اول روز بخانه نراج

تاج الدین حسین خان و خرد و بختانه میرزا علیخان خواهم رفت پس فردا انانیت پسر فرادها ساجامی ایکم زیاده عمر و دولت  
نصیب باد **فقره ۶۵** خواجهامامی صاحب بجز دیدن این فقره تردد فیه بیانید و بکفره هم برادر سید از وزیر درویش  
موقوفستان وقت که اران میر صاحبان برای خود می زنند و الا سوار می میرید چون راه تنگ است پیاده باید  
از اینجا من میر صاحب و شما اتفاق بدو تخانه شمار وانه خواهم شد امرو وقت شام فرستاده موافق طلب میر صاحب خواهی  
اقا صاحبان برای خواندن خواهد آمد **فقره ۶۶** مسوده اصلاح شده می رسد باید گرفت من هم بر می آمم بخواه  
و فعیده خواهد شد تحقیق خواهد کرد در حمت خدا که خیلی خوب نوشته اند و دیگر این که من از شفیع امرو میروم و دیگر نوشته افشانه  
عربی از و بگویم و نشود که در بزرگانی حوس رسانیدن آن فراموش کند و بر اخانی باید یافت که در خط می طالب حسین خان  
خطی لغوف سر بسته است آنرا بر ساینده باقی را باره بکنید **فقره ۶۷** خط فیه خط اقا صاحبان می فاضی صاحب میر سید وانه  
باید نمود و بکفره است که لفافه آن عمار محض گذشته شد این گرفته بنوعیکه است سر بسته تر و خود بخاطر دیدم وقت که سنجوا هم  
میگیرم و من و دیگر بخواهم بعد از این می آیم خارش بی سحر ترا و ده است و فیه عطران بری نصیف طاران  
میر سید گرفت **فقره ۶۸** خواجهامامی صاحب کلم الله تعالی عرضی بر میر ارمان علی صاحب سید سنجاب قبله و کعبه  
عرض باید کرد که میار تر و مرشد زاده نصیف الدوله میار و باید برادر اگر بگویند که عرضی شخصی که تو از حضور نباشد بجمعه و فشان خط  
و منویر است جناب قبله و بعد از آن وقت بر شد زاده بگویند که این شخص غایب از قدیم و از شریعت مخوار و حاق دولت است اگر بعد از این  
بگویند که زنده و فاضل و اطوب و الا عجیب است عرضی از لطف تانی روز خواهم کرد و من از ویر و شایسته و سبزی خورم و طعمان من بر شریعت  
**فقره ۶۹** خواجهامامی صاحب کلم الله تعالی سوار می بخیرت کسیر بلا تامل سوار شده باید ویر که عذر از حاجت  
پسر مرا جعفر صاحب حواله سیان حاجی کرده باید گفت که این کا عذر باقی است که پس که رفته غلانی بیار و باید و **فقره ۷۰**  
خواجهامامی صاحب بیانید که در جز و دان من خرد و نور که تا ویر و در و نیم و درق از آن نوشته شده است در میان  
اجزای منویر و نصیف دیده و بر آورده حواله رسم بکنید که من جان خواهم نوشت ماجر این است که امرو مرا جعفر صاحب  
خلافت عادت بنا بر ضرورتی سلی صاحب طلبیده اند و الا روز جمعه بدید میر سید و نصیف من سیدم اینان عازم با  
نوبند بیاس خاطر من چار کلهی نشسته اند من خود از ایشان ترص شده بخدمت اقا صاحبان آمد من عرضی صاحب  
خانما این است که تا شام اینجا باشم در بصورت بچار نشستن فایده ندارد و چیس بگوید نوشت **فقره ۷۱** تازه ای که شخص  
نعمی یعنی سلی زبان است در حضور یوز و ذبا لعلی دام اقباله عرض کرده بود آن تقریرین نوال بوده است که آن  
کدام بخدمت که مرگب اچار حرف است که گاه بچرف از آن دور نمایند همان چار باند و اگر و حرف مخدوف شود همان چار  
باند و بچین اگر حرف دور نمایند باز همان چار باند و اگر چار دور نمایند باز چار باند من از انرا الله خالصا متب من بخت  
که هر چند تو متوجه این چیزی نمی شوی لیکن بیاس خاطر من منتقت شده این تقریر و زیادت که ده نویس چون خاطر  
خان موصوف غریبت تامل فرستم همین که اندکی فکر کردم مطلوب است آمد معاوم شد که سبب مذکور عباد  
از چاد است زیرا که هر گاه یک حرف از آن دور کرده شود چار باقی می ماند بیس دال هر گاه دال از چاد مخدوف

چار باقی ماند و اگر در حرف و رشو و جان چار می ماند یعنی دال را می خوانند تا به است که بعد در کردن ال و را می بی نقطه  
از چار و چا باقی می ماند که بحساب چهار می شود و همچنین باز در کردن سه حرف که چار باشد و ال بهمانه که بحساب یک چار است  
و همین صورت از در کردن چهار یعنی دال که بحساب یک چار است لفظ چار باقی میماند این نیز را مفصل در خط فاضل  
هم باید نوشت و از دیوان صاحب هم باید پرسید اگر فکر ایشان کار نکند خود ذکر باید کرد **و قع** امروز که بنم  
است عرضی که آبی قبله و کعبه است و بر و ز آمده بود و بطالع و ساور و م و آن قع مختصر که برای خودم بود نیز دیده شد  
استغفار خان صاحب بدین معنی گفت که نوخت تر و دارم باید دید که محنت شما چه غمی است و چون مقدورات نیامتن علی را ده  
بسته می نیست اتفاقی است از این چه شود و از اول خود را حواله بفکر کردن چه ضرورتی دارد اما باید که از خود کاری نکند که مطعون  
و لوم شود و هر چه خود بخود و صورت ظهور در این کس آن معذور است و دیگر اینکه در معنی شما این بار و لفظ غلط ویده شد  
شاید از باعث جلدی اتفاق افتاده باشد یکی اینکه از واثقانی دارم بحاجی اینکه با واثقانی دارم دوم همیشه این بحاجی  
همیشه بنگان یا همیشه با ویر و ز خطی می صبا نوشته شده بود و در همین خط موقوف است چیزی از حساب هم در آن مذکور است  
**و قع** از خواجه انجمی صاحب سلمه آمد تعالی از مزاج جناب قبله و کعبه هیچ اطلاع ندارم مفصل باید نوشت که ویر  
چگونه بود و از بر خط است فقره پس فراد که روز جمعه است را و که کاپنور دارم یا بقصورت که اول پنجاس می آیم و  
از پنجاس او شده براه خواهم افتاد و میخواستم که در روز بیایم و شب اینجا بمانم و صبح روانه شوم لیکن میرد علی میگذازد و  
چرا که شب عروسی مشارالیه فردا شب دایره که که بر می یولوی مصاحب علی صاحب بار سنگین و گران است و غیر  
از ده و دوازده که بار بر دوش نه نشو و اگر که ام جو باید در سر کار باشد بخد مت جناب قبله و کعبه نظر معنی بن کرد  
که برای هشت یا ده روز غایت شود و زیاده خیر است **و قع** خواجه انجمی صاحب سلمه آمد تعالی و اند شما عجب کار  
کرده اند نیست که و قنیکه بهل ای سواری ایشان آغا صاحب که مقربا سه رو به که بحساب هشت است و یومیه خرج خانه  
و گاه گاه و آن خود را که خود را بهلایان دادند و هر دو سپاهی خود نوکر سر کار بودند ایشان یعنی قاضی صاحب همیشه  
بنزل رسیدند بهلایان را طلبیده گفتند که گاه و آن تو بر روز چه قدر دانه می یابند و برای گاه چه می گیری و برای  
خوراک توجه در کار است بهلایان جواب داد که صاحب بیژاد همای خود گفتند آغا صاحب خرج راه با داده اند اگر  
نی دادند از صاحب یک رقم حالا که در پیش ناموجود است از صاحب چه طور بگیریم هرگز با هم نمیخواهید گفتند این که  
نی شود و که شما از پیش خود بخورید و این دروغ میگوئی که آغا صاحب خرج داده اند بهلایان که سه رو به که زکمر خود  
کشیده با ایشان نشان داد و از هم قبول نکردند و آخر طرف ثانی مجبور شدند عرض که خرج خوراک هر دو سپاهی بهلایان  
و گاه و آن بدمه ایشان بود و وقت رخصت هم یکت و به انعام دادند بهلایان آن سه رو به را با آغا صاحب  
رسانیده این حکایت را نقل کرد آغا صاحب گفتند که اگر طبیعت ایشان رسد در خرج کردن  
بی اندیشه بود و چرا بهلایان طلب نکردند خوراک سپاهیان و بهلایان هم مضائقه داشت خرج گاه و آن انعام چه  
ضرور بود بهلایان ایشان بود و حاصل در اینجا توجیه شده بود که آنچه از ایشان خرج شده است بخد مت شما

در قع

در قع

در قع



نور

شما که قائم مقام بر بزرگوار خود مستبدر رسانیده شود لیکن من متع کروم گفت در عالم اتحاد انعام صفات نهاده بود  
 پوشیده ماند که خط شما امروز که غرض صفت من رسید لیکن چون من نکرده و نیاز به خود آمده ام و هنوز دو کلمه می نویسم  
 ترده بودند که پوزن خاص این خط و عرصه که برای جدی خود نوشته بود پیش من آوردند تا منم که هر گاه خط نهاده ام و فرستاده  
 یادیر و زدن غالب اینکه ویر و زآورده باشد خلاصه این عرضی جواب همان خطوط است که است و چهارم محب طاهرین  
 طوف رفته بود زیرا که است و مهمت شما این خطوط را نوشته ام حاصل مضامین مرقوم همین نشین شد فی الواقع در شان  
 خط متضمن دفات مرقوم مغفوره الکی مرزا ابو الحسن خان دیوان وقت تیر خط نصرت از خاطر من رفته بود حق  
 این است که اگر من نمی نوشتم سواي بزرگان شما از طرف من منوع بود خود و هم مناسب ندانستند و بگری بگو نمی نوشت  
 آنچه از نور الطاف آفاقی قدر دان ملک فضل در حق خود نوشته آید یک میر کوکب و سخن آرائی در آن گنجایش ندارد اگر  
 صفات حمیده صاحب و الامتاق مد ظله العالی گوش سامعان را نمی نوشت رفیق شما که دایمی دشت انجمنه که رفیق  
 شکوه آباد اصلی بدشت و این شهرت بنا بر معلومت بود پیش و متکدر در دهن علامه خاطر با خوش کردند با تریک خود نصرت است  
 که مورد عنایت و دینی باین صفت که طعام اگر نری و منهد و ستانی بر دو خوب نیز دفعه ازین که است رویه مشاهیر بهر  
 او قرار گیرد و راضی بفرست من یوری نمی شود و حق بجانب اوست چرا که اگر جای او و باورچی نوکر کرده شود بهر یک  
 هم از ده در سفر نیکی و پس این بیچاره که یک دو آدم پیش خدمت هم خواهد گذشت در سفر جلوه که از دست رویه خواهد  
 گرفت خلاصه آن باورچی که اول مقرر کرده بودم بعلیم آباد رفت و خوب شد که رفت برای این که بسیار بد و بود  
 لایق امر نموده است و خضر برادر معقولی بدست آمده بود و هنوز هم سبب لیکن بیچاره ساله بلکه از بیچاره هم تجاوز است خالص  
 پند نکردند به رفیق شما و بجانب صاحب الامتاق عرض کنید که اگر مشاهیر باورچی مع پیش خدمت است رویه که کوفز  
 خاطر و الا باشد من باین صفت شخصی که هر دو طعام خوب نیز بدست آورده روانه خدمت عالی سازم یا دو کس  
 جدا جدا با هر هر صناعت بده رویه را نمی گردد بهرستم آنچه نوشته ام بجنود عرض کرده هر چه بفرمانید باین جهت  
 زیاده خیریت رفیق شماره اوج معانی و مهر برج کلمه دانی سلک الله تعالی خط و یکراسی عمو صاحب شاد و جاحظ  
 ایشان که امر و معرفت سبحان علیها الفاضل رسیده است رسید این را هم بگریم خان باید داد و بزرگ است که در خط  
 اسمی ایشان در خط خود سجده بآدم ندکوردید ویر و در دستار و دو پیوه و شمشیر و سیول رستم را در کمان بر اثر شاره الله تعالی  
 باقلیان بدی و سوزنی صاحب خانه و دو دستار و یک بابوش از دیگر آدمان در دبر و بخواه حاجت خان باید گفت که مسوده  
 خود را حواله حال رفیق بفرستد و دیگر شتابه علی حمل نباید داد و در دست خوست در باغ مزاجی پیرم را جعفر و بروی نجای  
 پس من میداد گفت پیش خود دیگر آمد که جلوه موقوف در دست نمی خدمت برای آمدن می میگویم لیکن هنوز در خصوص کار است معذور  
 نیست که مفادات آگاهی حفظ کردید و در صدا و چند ورق باقی است خط قاضی صلواتی فرستاده شد باید گرفت آن خط اول خود  
 نزد قاضی صاحب آنکه کرده باشد یا در خط آن حال جواب بفرستی خواهد بود و آنه خواست که خلاصه خطا خاصا حبان هم در خط  
 خود خواهد سید که داشت زیاده خیریت رفیق خواجها با جمعی صدا یافت نمایند و خط متضمن فاش امیر علی میر سید شاد را

افشا

آدمان جمع آدم  
موقع دست بفرستید

نور



فصل

بر من خط خلاصه یاد نمود و با کیفیت که هر دو خط را بطالع در آورده همین وقت در خانه خود شش سرشان بصمت یکدیگر بزرگ  
نگاه دارد و در میان خط ای مرزا باقر صاحب غده کوچکی دیگر است که نشانه آن خط است از آن نیز با حیطا تمام در خط خود  
گذاشته اند که نشود که کاغذ را برینقد و در بسیار و بد حال صاحب بشنوند که این مرد عزیز در اول این گفته بود که صاحب خط نوشته  
بدیند می سومی نوکری کسی مقصد اخراجات نخواهم شد این قدر خرج پیش خود دارم بر روزیانی صاحب دریافت شد  
که یکدانی بسته اند باشد که من از فرستادن چنین آدم سخت حجالت می شوم و کار این گونه مردم گاهی درست نمی شود مگر تقدیر  
می شود که کسی با این خط را بطریق خیرات چیزی بیداد رحمت خدا را خواهد طلب الدین که غرت خود و آبروی مرا نگاه  
داشت خلاصه این است که در خط ای مرزا باقر صاحب مجبوری چیزی نوشته ام از اول خبر شستم که یکدانی بیرونند و الا جواب  
صاف داده می شد حال که وعده کرده بودم ایضاً آن ضرر افتاد من بمرور روزی ایتم غلی امر فرستم گفته ام فردا با غل  
دیگر بخیر منت خواهد رسید **فصل ۸** خطی نمائند که در خط است خط قوم است و ششم جادی الاولی است البته جری نامور و گنج جادی  
الآخره موافقین مرقوم در روز دوشنبه مشهور روزی امیر در شمع بیان است رسیده مطالب متعدد در حروف بحرف و کون  
آشناساخت عرفه که بخین قبله و کعبه نوشتند نیز نظر دارند لیکن خط ای مرزا باقر صاحب لطفت نشان بر او رسیده بزرگ  
جناب مدح بر روز وقت عصای بخیر و دانه تنزل مقصود شد خط مذکور موقوف بهین رفقه است بعد طالع یاره باید کرد  
مخلص با هر سنگه از بر روز بخیر است اما صاحبان مخدوم بوده ایم ملازمان ناهر سنگه صاحب که حالاً اینکار ام موسوم اند  
صاحب باستان دولت صاحب عالم بهادر خود را فرستادند بخیر است ایشان احتیاج عذر عدم تخریب است لیکن چون شما  
نوشتید اید البته چیزی میگویم بای تو ایسم رای صاحب الا قدر مدح عجب محبتی باشد از بعد صد خط هم اگر یک جواب  
رسد خط صد و یکم از طرف ایشان خواهد رسید و کلمه هم نخواهند کرد و آنچه در مقدمه قبول نکردن اگر نگذرد و تاکنون دو جواب  
تفصیل قلم نموده بودید یا عت برور خاطر شد رحمت خدا را از آفرین بهین مناسب بود کیفیت ده رویه خود را نوشت تا  
و نه بان زود مردم ساختن چه ضرر اگر که اماران جناب مدح بیا تاکنون اینجا می بود و باز هم ممکن نبود که شما قبول صرف کنید و تقدیر  
دست هر چه درخواه اماران میدهند بهین قدر آنچه صرف می شد اگر چه بعد از مجد شما میفرمایند که خواهی نامی آنچه اوقات خود  
را بطمانیت بسر بردانتر نخواهی کازنداریم لیکن آنچه شما قرار داده اید همان بیکوتر است یعنی هر چه بعد مصارف ضرور  
بماند اینجا باید فرستاد احوال آنچه قدر که بود باظهار خالصت الا مناقب مقدم الذکر و ریافت شد وقت روانگی  
جناب قبله و کعبه ایچم دیده رفقه اند لیکن مطالب مذکور مفصل از زبان خالص صاحب کوساطت من دریافت فرموده بود  
هوزر شایه مولوی حسین علی خالص صاحبین بدستخط خاص بگردید و اماران است هر موقوف گشته کرد در تمام شهر  
بهین خبر است که کعبه و بخاه رویه شایه و فریافت و عمده امانت عدالت یافتند و بدینجا به نظر گیرید میر علی خان  
ویل بر روزی کرده بودند خون بسیار بر او تب شدید داشته اند و در روز و در روز بر او تب است بود و در از  
طریق صاحب علمای و نیکو تقدیر مرتبه هر یک از این جماعت رسانیده است این مرتبه خطی جناب آقا صاحبان مخدوم  
بر باد نوشت بطویل و مختصر موقوف نیست هر قدر که امکان داشته علمای مشاعره حال در شفق خدایم موقوف

لغوت خوانند شیش خود نگاه باید داشت تا وقتیکه دیوان نزد صاحب برسد و طبعها برای صاحب و برای دیوان  
 دلی و الا محلی هر دو روانه شد خالصا صاحب مخدوم خوانند خود در پی دیوان انصاحب گرفته هر چه خرج خود زد من باید  
 قورسا که بدو شش بیکیانیده شود زیاده خیریت **و قورسا** مخفی ماند که دیروز که در جمعه و جمعه در شعبان بود خط مشر  
 منطمو فوق بسنور در لطف عرضی اسی جناب قبله و کعبه متضمن صحت و سلامت و آمدن خالصا شش فوق از ریگنه و همان شما بود  
 نماند یک شب در احوال و عنایت صاحب لاجا طبعیدین یوله برای حمیر و نویندازه که خداوند کار سازد و شش منصفه طوره  
 در یک سبده مسرر ساخت و دعوت خالصا صاحب مخدوم در قفا از واجبات بود آنچه لعل می آید بجا و پسند طبع است و بو  
 که از کل صدر یک بدیع شمار سیده است شام کوشش مردم شتافی است بنیم کی دماغ از هزار خطر می کند و عذر یک  
 در خصوص عدم ارسال مبلغ خواه در عرضی نوشته بود دیدی جانو خوشا زری که در ضیافت دوستان فنیق بهیضت ایام  
 رفتن شکوه آبا و خانه خراب هم بخاری در دل می شگفت احمد که این بلا از سر باز شد از اخبار تازه این که دروغه شعبان  
 غلام حسن خالصا صاحب جتناج الدین حسین خان صاحب جنت الی بچسند اگر چه از مدتی آفتاب لبام بوده اند لیکن چون  
 چه صاحبان تکی لعل آورده اند تا نیت خطی متضمن این تعزیت بخیریت خالصا شش ارسال در یک رسم دنیا همین است  
 و عذر بخیری خود نیز این واقعه بوسیله تمام شد این طلب نشسته نوشته بودم که با محسن با ساجی قبله و کعبه هم فرزندان و  
 احمال انتقال خاکلی در جوبی تو تعمیر اقامت گرفته و خبرت که زوجه میر عبد الله نیز تمام بخار و دو خواهر عبد الله هم شایسته بخار  
 بودند حالا حقیقت حال برین مبنی است که هفتده اینا با شتافی عمارت نو طمع هوای خوشش در اینجا مانده بعد از شش روز که  
 برای دوروز برای فرستادن ششست نیاز خضر کنار دیا خود و کلان اینجا آمدند بعد حصول فراغت ازین مهم و الله میان لعل  
 اولاد و محبا و خود بجای خود مر اجعت نمود و دیگران خود را از رفاقت ششان و زدند گفتند که ما مجبوریم آن مکان بدل نمایی  
 و فتنه که اینجا مانده اید اطبا زن شود و ما جوبی را نمیکند زریم قبله و کعبه ازین حرف ترا آمد گفتند که خوش است همین جا بماند بعد از این  
 بار شش عمارت مخمری برای خود بسیارم این قدر مبلغ از کجا بیارم که برای یکی حدیثه لکانه عمارتی تعمیر کنم بر حال بعد  
 بر شغال باید دید یا فضل خود تنها والدیه میان لعل و فرزندان آنجا است و دیگر وضع و شرف از انفاث و دلکوار و طفلان  
 کوچک و بزرگ همین جا می باشد مرضی قبله و کعبه این بود که بعد تعمیر پذیرفتن جمیع آنکه که بعد بر شغال متصور است آن جا فرزند  
 روزی نواب شمس الدوله بهادر در خلوت گفتند که برای حدیثه و در تمام بخار و پذیرا که طبیعت جسنور گرفتار تو هم است  
 حبابه اینجا طمکد رد که ایشان خود در شهر می باشند اینجا هم سیه گاهی ساخته اند که گاهی می رسد رقفا و عیال و اطفال آمده  
 یکدور و زبیری برید و آن شخصی نقل کرد که یک بخار جوبی ساخته بود لیکن منور از باعث نحوست ساعت که بخوبی برای جوبی  
 روز شمع کرده بود در شهر متوقف شد از بدستنی او و روزی سواری از ان طرف گذشت آن مکان را خالی از آدمی دیده پرسید  
 که این خانه را که ساخته است مردم عرض کردند فلانی همان وقت میبکین را بر طرف کرد و در قبله و کعبه بچود استماع این  
 حکایت فردای آن روز رونق افزای باغ شدند و شب و روزها سجا بسیر میشد و دیگر که آقا صاحبان شفقت نشان  
 از سه جمل و روز جواب خطا بنی شما نوشته نزد من فرستاده بودند در لطف همین کاغذ میرسد این بار رسید آن

فصل

فصل

باید نوشت لیکن کاغذ قدری طویل و بعضی باشد رفقه دار اگر کاغذ نایاب و زریه برای من پارچه کوچکی کافی است و اگر کاغذ  
 رام می بخیر و عاقبت اندکی از یکباری فرزند دلبر خود خلی مشغول می باشد باید بدید چه میشود بر سر نامه غرضی لفظ غلام خواهد بود  
 بود معلوم نیست که این غلام را شما هم می شناسید یا نه سابق این برای نایابان اعتبار بود و حالا که حق فرقه داده زیاد است  
 رفقه ۸۰ منشی جریری از تربت و لودگی سبحان نزالت سلمه الله تعالی بعد از روزی که مخفی نماند که امر و که غم شهر حال است  
 محبت طار رسیده جهان جهان نشاط باین مشتاق از زانی دلت بر عنوان کتب شمارم بود که شاید خطبه دیوان  
 ترسیده و الا با ترجمه میر سید ابی گمان برده اید مقرون بصحت است اگر با عی نظرم میر سید ترجمه آن نوشته تمیز تمام  
 معلوم نیست که خط شما خطبه در داک فرستاده بودید بپرت آدمی که باین طرف می آمد رسیده اید اگر در داک داده اید بر رسیدن  
 دلیل قطعی تر تلف شدن نیست یا غالب شدن هر ترصد باین آک در هر دو صورت از آن ایس باید شد و اگر این خبر علت  
 پیش نمی آمد که باین رسیده بود و جوابش نوشته شده بود و اگر تقویض شخصی که عازم لشکر بود نموده اید بعد از این خواهد رسید که آن مرد  
 از جهت بعضی ضروریات چندی دیگر در شهر توقف و زریه یاد راه کدام نای پیش آمده آنصورت که خطبه فقیر میر سید ترجمه  
 بخدوت شریف خواهد رسید تمام بن این مطلب آدم گفتگوی دیگر خطی که ملفوف خط خالی خالصا و قبله امیر انشاء الله خالصا  
 ام و لصاحب سیده زریه پیش از بجزو بریاست شش این است که خالصا حب زریه که این خط بخدوت نشان رسانیده ام و دو  
 خط نوشته بود که یکی منضم احوال خود که هر روزی نویسد و آن را در داکل سپرده بود و دومین مشتمل بر چند طوسی پنجاه و پویه کان  
 به این فرستاده اند اتفاقات عباد الله خالصا انان خالصا خط فقیر را در خط طوسی ملفوف کرده با جلیتم برسد یا سهو  
 واقع شد چون قاعده فرقه ماین است که خط طوسی را بعد جمع شدن روانی نماید یک مهندسی را در دوتروانی سازند  
 این محبت سه چهار روز بدکان ماین ماند و چهار روز بر کاره ماین بگذرد و رسید و آن جابیده خدا دانده ماین چو  
 با کرم علی خالصا حب بزین خالصا حب خبر گرد با کجکه کرم علی خالصا حب خط کور بر بخدا کلا کلا میر محمد تقی خان سپرده اند  
 اگر فرستاده باشند فو المطلوب والا خلا بخش را در جوبلی امیل ترجمه فرستاده با بطلبد و دیروز هم خطی در لغت خط خالصا  
 فرستاده ام آن را بر سر خود خواهند رسانید یا صاحب خود بطلبد ۸۱ منشی بلاغت نشان بطلبد و نشان بطلبد  
 براعت توانان سلمه الله تعالی بعد از از روی ملاقات شریف و تصور خوابهای خوش در شب ممتاز یایای بام و خط  
 بر زن از غلبان آلوش خواججه ذریه خالصا حب ام لطفهم واضح باد که دیروز بر دو رفقه طبع رو صاحب ملاحظه نموده با ترجمه  
 مازی و قدسین در رفقه خود هم مجیده در لغت خط خالی خالصا حب قبله امیر انشاء الله خالصا حب ام نمودم اخلیک یکدیگر و بر سر  
 از رسیدن این خط بخدوت برسد یا اینکه از بسبب بعد سافت بکان خالصا حب آن خاص در رسیدن آن دیگرش بر دیروز نیا ام  
 بخدوت والد صاحب رفقه فرستاده شد باین صورت که خط در داکل نگریزی روانه شده نزد دیوان صاحب خواهد رسید  
 ایشان نقاضی صاحب خواهند رسانید اگر جواب می آید نزد صاحب خواهد رسید بطبقه شما مبدع میادی کم و می خدمت نقاضی  
 صاحب هم آن لطیفه را اگر حاجت برسد بفرستیم احوال شکر این است که هنوز جایکی نیست که شنبه نمی شود  
 نا آخر راه بریح انسانی بطلبد متوجه شوند این قدر است که این زمین بفاصله یک کرده پیشتر رفقه خیمه می زدن و بزرگ





در داک اگر تیری فرستاده بودم ویر و جواب هم انداز خطه کور در اینجاست که شاه علی در کمالی هست و صاحب حال و دهم  
 آورده شاید چند کس را با خود بختی ساخته بطور چند چهار و چهار ماهه مقرر کرده اند و اراده دارند که بنصیر الدوله  
 هم سفارش کنند و احوال لشکر برین لحاظ است که زبانی جویدار صاحب کلان دریافت شد که در دوسه روز کوچ بکهنو  
 میشود و در قه غاصادق صاحب بختیون بود که بیس فردا کوچ بکهنو هست اسد اعظم بالعواب لیکن اینقدر رسیده اند که حالا  
 سوای بکهنو هیچ طرف کوچ نخواهد شد اگر چه یاران تعریف زمین سیفی را باب مبارکی کنند لیکن بیت اعلی ای  
 لکنو را به از عمارت زرنگار فیض آباد میدانم و در وقتی که این آباد بود و لکنو ویرانه باز هم لکنو را پس بیکر دهم سیکلین  
 شهر را می ستانید شعور دارند از زیاده خیریت **قعه ۸۵** سر آمد خواجگان عالی شان خواجه امامی مسأله اسد تعالی بعد  
 انشیاق با واضح باد که امروز که بستم حال است بعنایت الهی یاد آورده کوچ شش که در بی بطرف لکنو اتفاق افتاد  
 و چنین قرار یافته که از بخاوشش در بکهنو برسم امروز جمعه است از فردا که شنبه است شش و حساب یاد کرد  
 اگر خداست که در روز شنبه اینجا خواهیم بود و مرضی جناب عالی بود که کوچ بکنند صاحب کلان پاسبان طوطی خوش  
 تعبیل کرد و خدا جزای خیرش را در **قعه ۸۶** بنال بوستان شرف و جلالت نظر کم اسد تعالی امروز بخدمت  
 آفا صاحبان احوال شادی همشیره خواجهر صدر الدین نوشته شد چون جمیع بیا که است ایشان با خط شریفی یاد کرد  
 لیکن بر روز شنبه رفتن صاحب بخدمت ایشان ضرورت خلاصه من هم تا فردای آیم بطوریکه سراسیمه بفرستم  
 و شاه کردی نویسم پس چراوری سنگه مانگشاهی سه جزو اخیر طر مشرب نزد من ساینده بودند از رسم باید گرفت  
**قعه ۸۷** نزد من نام معدنی نظامی خواجه امامی سلمه اسد تعالی دو و نیمه دو و لافافه نزدان بعد فیض و کمان رسید  
 گرفته یک و سه در عرض خود که برای آن هر دو غل زره دارد و مسافر را که زده بود بیکه و یک یک بزرگ شمع ساینده  
 و امروز بعد عصر وقتیکه و کله ری روز باقی ماندیم از کار رگد شسته در دالان پائین یازد و یک شب تخیر بر بونده شدند  
 هرگاه خیرات علی خدمتگذار اصف الدوله بهادر که صاحب هم اول آنجایی می شناسد باید یک لافافه ازین و لافافه  
 که عبارتش علی است بنامه برهید و بگویند که در کمر کی اشرف آباد داخل شده خانه حکیم میر صادق را برسد و از  
 خانه حکیم فرور خانه مولوی غلام ضامن صاحب زیارت نموده این لافافه را بخدمت مولوی صاحب مصرع بر ببرد  
 در جواب بگویند آمده بخدمت شما از ارش دهر و صاحب ملازم است که از دکه شری روز باقی مانده تا وقتیکه تاریکی  
 چنین و آسمان را بگیرد و نوبت احتیاج قوت با صره هندی حیانت با عانت چراغ و شعل سبیر و انشسته باشند و این  
 عرصه نصیب است که نامبروه موافق قرار با خود خوش شدت احتیاجی دارد و خواهد آمد و لافافه فارسی را پیش خود ببرد  
 هرگاه آفر که بر صمدی همچنان و بجز از مقامات که بزم خود خوش آواز و عازم فرخ آباد بوقع خوشخوالی خود برایی  
 تحصیل سرست میاید فیض را بداید نمودم هم گوش عمو صاحب خود عرض باید کرد که آمدن جناب عالی اینجا بسیار محال است  
 از توجه این امر پیش کسی زبان نباید آوزد زیرا که این مردم قاعده دارند که خبر را شنیده حاجا بجا محاسن انشاز را  
 میدهند مباد احوال قال جاسوسی بگوشتش میس برساند و موجب تکرر خاطر باز کش شود و اگر بخیر است قبله و کعبه هم

قعه ۸۵

قعه ۸۶

قعه ۸۷



مقدمه

مقدمه

مقدمه

این خبر عرض کرده باشد فلان قدر نیاز عرض کنید که بر زبان نیاید هر چند میدانم که برین سخن کردن ماموریت است  
 خود بخود کسی نخواهد گفت لیکن چون از قیاس اسرارست شاید مقتضای بشریت در عالم اختلاف بر زبان آید پس آنگاه نمود  
 از پیگیری بهترست **مقدمه ۸۸** بزواج اقبال مندی خواهد نام الدین خان سمقندی دریافت نمایند که در روز  
 وقت شام هجری یک فقه دیک کاغذ فرین بهر چند پس در تقدیر رسد که امانت نزد لطفی بیک بود آورده چون شعرا را استخا  
 نیافت نزد محمود صاحب تنگداشت در وقت یقین که شب بلا حلقه را داده باشد معلوم نیست که شما کجا رفته بودید شاید در  
 داعی شده باشد والا عادت شما نیست که جای بروید من لمورد وای دیگر شروع کرده ام چهار روز این را به هم می آیم  
 بعد از این استخا آمده بنای آمدن خالص صاحب شفق می گزارم و فردا در حضور پیر نور مجلس تفریت امام علیه السلام است  
 ارشاد شده بود که خواجها امامی نویسید که فردا با برادر خود چهار گری روز برآمده اینجا بر سر خند عرض کردم که خواجها امامی  
 درین مجلسها که میروند فرمودند که این چه معنی دارد که آدم در مجلس تفریت سید الشهدا حاضر شود و در خانه مافا عادت است  
 که کسی سبب اصحاب گند نمیشود خواه امامی این همه تعصب نداده و اگر کسی بیگانه بدیدیم نیز چرا که ایشان کار با جناب امام علیه السلام  
 دارند اگر کسی بدخواه گفت نزاری خود را خواهد یافت یقین که مرد بالیاقت این حرکت نخواهد کرد که علی رؤس الاشهاد تبرک الله  
 و از آدم رذیل مقام شکوه نهمیت بهر صورت ایشان حاضر خواهند شد تمام شد سلسله خال مقال با حضور حال  
 بشود بد که فردا در و فیصل و دیگر سوارها برای آوردن مرثیه خوانان و کتاب خوانان و غنیمت خواهد رفت در تفریت  
 بیج سواری عالی نیست که نزد شما برسد پس لازم این است که شما و خواجها عبداللہ یکجمله در میان ما بنشینید و خواجها  
 خان را بالای آب عمده صاحب خود سوار کرده چهار گری روز برآمده اینجا بر سر سید اخرو را اینجا بر سر برادر بالای فیصل خواهد رفت  
 فردا بهر صورت آمدن ضرورت زیرا که حضرت خود فرموده اند درینا بدن گمان تعصب خواهند برد و سوای این گروه است  
 که در مجلس رقص باید آمد و در تفریت کنار باید کرد **مقدمه ۸۹** رفته و در روز شما خواب بود لیکن بخت سعیدی و طالع  
 سعیدی غلط بوده است ازین جهت که بخت موصوف است و سعید صفت آن و همچنین طالع موصوف است و حمید صفت  
 آن و ضابطه نیست که صفت موصوف را در یکجا امضاف سازند بخلاف فارسی که آنجا بخت سعیدین صفت دارد و طالع  
 حمیدین نیز در عربی قاعده این است که هرگاه صفت موصوف را می خوانند که ضفاف بخیری نمایند موصوف را مضاف  
 ساخته صفت را بعد از آن ذکر می کنند و الف لام بخت صفت می خوانند مانند بختی سعید و طالع حمیدی الحمید و الف و لام بر  
 صفت برای آن است که در صفت موصوف مطابقت ضرورت چنانچه در بخت صفت موصوف است ما هم  
 خوانده ایم درین مقام هرگاه بخت مضاف شد بضمیر متکلم طاهرست که از قید نگره برآمده معرفه شد پس صفت را  
 متباعت موصوف معرفه باید ساخت لهذا الف لام تقریر بران زیاد که در زبان مقدمه را بخوبی در پیشین ساخته  
 آئینده در تخریر رعایت آن می کرده باشید و کاری که شروع کرده آید از ناخوبی با تمام رسانید دیگر آنکه فردا شما برادر  
 از دو گری شب بیدار شده و درخت پوشیده ناز کرده بنشینید من دم صبح اینجا خواهم رسید و شما سوار گرد  
 انتظار سواری حضور که بعد یک لحظه خواهد آمد خواهم بر در **مقدمه ۹۰** آنروز که گوشت کوفته را می پزید صاحب تاه و لوم



بودم غرض من نبود همت که این چیرگیاب و نعمت عظمی است بلکه مقصود من این بود که در یک و نیم آثار گوشت همگی و دونه  
 روغن بود با وجود قلت روغن این قدر چرب بود که گویانی آثار از نیم سیر روغن هم زیاده دارد همین گزارش باید کرد و در  
 بنابر علی آمو بود گفت خواجہ حسین سہ یاورد و دو یک فلوس نقد ہر روز میزد و یک روپیہ کہ مراد دوست  
 غلام پدرم ماہ ماہ میرسانیدند باعث وصول شدن تنخواہ شان آن ہم میرسد و سوا ی این یک اس  
 کہ باز جای نمی آید بر احوال حیا رہ دلم کتاب شد آخر رقمہ بیان اگر ام احمد خالص صاحب نوشته دادم چہ خوب و بد  
 دادند خدا برای خیر و بد مقدر را چه باید کرد و مادرش خود بخود پیشہ بیای خود د والا قبلہ و کعبہ و جنت  
 پرورشش او مرکز خاطر داشتند باجمہ دیروز غزل دیگر گفتہ شد نیست **غزل** دوزخ نمونہ ز دل پر شکر است  
 بختانہ بہ این اگر این خانہ نہایت پیدان شان ناقہ نہ و از تہر اسال رطلی میان گوش من نہانہ است  
 فرمان عدل از دیالیم کہ جا بجا خلق از غمت ہلاک شد و شتم قضاوت سوزن برون مبارکجا ایاب  
 دست خرم کسی بگریب غم آشناست ای تیغ آبدار گسی زود میستہ لڑخواب لڑخواب و رنگ کلا  
 شاید کہ چہ خم زلفت گذار گر دما بولی ہزار نافہ ختن بہرہ مہمان کہ خوندیدہ ہر بڑا کہ بخت فتن  
 رنگ آمد ز دست تو آہ این دیاجرت **رقعہ** معلوم نیست کہ سودہ گوشت آہ کہ نوشته بودیدہ ہر روز  
 بہرہ برویایمین جاذب اموش کردید و جناب قبلہ و کعبہ اموز بخانہ نصیر الدولہ بہادر رفتہ بودند یا نہ ہر گاہ شریف انجا  
 بہرند عرضی میرمنو صاحب باید داد و نقل این ہم تفویض بہت صاحب است و در مقدمہ دعوت خالص صاحب اگر دیروز گفتگو  
 طلی نشہ باشند و قرطی باید کرد و ہر چہ جواب حاصل شود باید نوشت کہ بعد از آن روزی قرار دادہ آید و من باز بنیاد روز  
 دوا می ہست کہ آن شخصی ہن نشان دادہ پیر بی رنج است بعد ایدین دیدن کردند ہیت استعمال خواہم نمود و منقد  
 شجرہ الامانی ہم تقدیر خواندہ ایدر اول نا آخر بطور خود در بیماری ملاحظہ باید کرد و اموز آخر شب کہ شتم داشتہ این نقل  
 بنماطر رسید **غزل** ستم کہ نالہ غان گلشن آموزم بروی خاک بسجمل طہیدان آموزم تا زبک کہ دشمن جان و  
 دل خودم بہر دم و تنہای نازہ بان چشم برین آموزم عجب مدار بستنیانی بن شداید کہ طراکشتن خود ایدر شتم  
 آموزم و غلجت تملکہ ملک جبار را خرد و کشتیج لعلہ گردین بر من آموزم چنان ملا طلب افتادہ ام بودی عی شہ  
 کہ بوی برق دیدن بخر من آموزم اجل بگردم یعنی دار نگرد و اگر با بل تقریر انداز شیون آموزم **قصیدہ**  
 از غم آن نہ شکار ہادہ گشتون دل جان را برک زن آموزم نوشتہ اید کہ این شعر ہونسان سدی  
 لفظ ہر دارد شعر کہ شطابو د خروس جنگ بہ چیز نہ پیش باز دین جنگ صوت ہیت کہ این شہر سعادت لیل ہونسان  
 نیست بلکہ دلکشات زیر کہ ہر ہونسان دین زن نیست بلکہ در شہ نیست فعون فعون فعول بیتا کوش ہین شہر بنام  
 جہان دار جان فرین حکیم من بر زبان فرین پی معلوم میشود کہ اتفاق خواندن ہونسان و طغولیت بنفادہ ایلک شہنشاہ  
 شہامید دانش و قدیم بنشد کہ نظم ہر ازین قہر عاقلہ و مہیا و دیر لکسا با ی علم سومی لوان شاعر کہ قصہ و را و شعر و مسر  
 بہرمان و حل است شہوی می شد شہوی از انما تنہا در یک بحر واقع می شود و در شہر کا مختلف لوزن میا بہر صورت نیز ہر طایف است

قصہ

قصہ

اول صبح ثانی آن جمعی فارسی کسور واقع شده که بعضی استغفار می آید نه چه بر وزن میغیش این است که هر چند خسوس  
 در شک چالاک است لیکن پیش باز چه طاقت دارد که بخیر و بدین خود تواند در جواب قبله و کعبه بگوید پیش من نمی  
 این شعر فرموده بودند لیکن در مقام خوبی این معنی بلکه از روی تشویر طاهای بکشی میگویند که بعضی ملایمان این شعر را با معنی  
 بخوانند من بر وزن این افزوده کرده بودم بخیا رسید که شاید کدام شعر بستاند لیکن لفظ باشد که من بخاطر ندانم از آن  
 شعر دریافت شد که لفظ چینی دیگر صحیح و آنچه منظور صاحب است از این لفظ برنی آید با کمال برای شما چه نقصان دارد  
 فقره دیگر بخیر نموده بفرستید و برای مقدمه معلوم هرگاه من می آیم بخیر می گویم دیگر آنکه بعضی میرزا میرزا بقلید و کعبه می آید  
 که نزد فیصل الدوله بهادر میرزا این وقت رفته میرزا صاحب بود و نوشسته بودند که بعضی من اگر نزد نواب فیصل الدوله بهادر  
 رفته باشد که خبر انتظار جواب بگویم و اگر هنوز همین جا باشد چندی بفرستادن آن توقیف نماید که در من فرود بیاورد میرزا  
 هرگاه از آنجا برمی گردم مصدع خواهم شد بنابر اطلاع همین وقت نوشته شد از این اندیشه که مبادا فردا جناب قبله و کعبه را  
 شوق و بعضی بصاحب ازده برسانند و طرف ثانی از اتفاقات بخصوص بفرستد و از اینجا دستخط شده بیاورد صاحب ضعیف حضور  
 طلب کرد و دو سطر باز بنویس او خجالتها بکشد و بدین عرضی موجب جنگ زنی مردم شود در **فقره ۹۳** احوال مشاعره  
 بر غریب است که چون وزیای موسم زستان کم عسرت و ناخارغ شدن مردم از طعام و طی کردن مسافت تا اینجا بفرستد  
 پذیرفتن صحبت همه بر سر نهند از این جهت صحبت و بر زده نصف شب بکشد جایجا در واز بماند شده بود حقیقه میرزا صاحب  
 خوشگونی بدستور بوده است تمام جسم مبارک ایشان عشته داشتند آدمی کسی نمی شنید لیکن من خدا که غزلها خوب گفته  
 بودند احوال آن کس در مادر معلوم شد شمار را باین هرزه چانها چه کار است آید که باید حرف نباید زد و اینها  
 عادت حرف زدند با اهل بنار دارند این مادر و حقیقه لاول عمومی شما بعد از آن پدر شما باین به رسانید که حاله اس  
 کوه می شنید و دیگر اینکه بندگی صاحب بخدمت قانامان بیاورید ساینده شده گفتند چه میگوید که گزشتن بپای ایشان همین جا  
 بیایند گفتن باید و در خلاصه و عده در میان نیست آمدن نیاید من موقوف طبیعت صاحب دیگر آنکه آنجا صاحبان ایشان  
 زعفران پرسی که تصنیف شما و فارسی است طلب کرد و اندر دست بچو بفرستید در **فقره ۹۴** در یزد طوطی عصر بزم رفته  
 آورده بود چون آنوقت صاحب مستراح بودند و یکدیگر و کار دیگر متعلق و بوده است حواله کدام زن خدمت کرداری کرده  
 زن مذکوره آنرا بر پلنگ صاحب گذشت معلوم شد که از آنجا کدام بچه بدو شده بود و بطلالعه رسید خلاصه بخیر این  
 بود که بر یزد رفته که صاف صاف نوشته بودید عبارتش خیلی حبت و در دست و پیکر بود و اصلاح بسیار رسوده معلوم نیز  
 دیده شد بنظر آفرین بر دهن قار و سلامت طبع و استقامت سلیقه تنگای نهایی صاحب بخدمت بود سوای یک گمان  
 که غلط محض بود یعنی نسبت آن میرزا حیدر علی زکریا که میرزا باین منصب نمی تواند رسید و اگر برسد هم از قدرت الهی چه بعید  
 لیکن بالفعل خود از روی او باین مقام نمی تواند رسید حالا افضل بشنود که این مسوده لاله امرت لال در دست کرده سلام  
 از من گرفته بودند من بعد صاف نموده برای ملاحظه من فرستادم من ایشان نوشته که این مسوده ضامن شده و این شیخ خود  
 نگارنده ام صاحب محض بقول عین پیش خود دارند بکاغذ دیگر نقل آن بر آید من بعد بخاطر رسید که استخوان قوت

فقره ۹۳

فقره ۹۴

وقت قلم نماید که پس بی تاثر و شاف و شاد و لب مستطیر آنکه باشد که دخل محاسبه بجای و تخصیص این فقره که از کنگ سحر  
 نگار شده چنانچه قدر خوب آمد و هت هر بی شریک است لایق گویان بر خور و چند و این فقره هم لائق و جاست و در سر  
 استقام عباد و قریش چشم بی نور سلطنت است و ساخته و بجای لفظ خصوصاً لفظ سیما چه قدر خوب نوشته این یک لفظ را بر بار  
 لفظ بلکه نیز فقره است شامی و نیک که من این لفظ را کسی ملحوظ ندارم عیب است که را مانده این بر روی او میگذازم درین قلم مبرور  
 قلم ندارم من خود این موده را دیده و بخدا که شکر این روی بجا آوردم شکر بسیاری را که بکنید لیکن این قدر مفرور و زیاده شد  
 بلکه خود را نادان محض و طفل مکتب دانسته و نوشته بهایا بید کرد و باقی بر سر لایق و ز خاطر ظم از طرف شما مطمئن و لفظیکه بفرموده شد  
 نیامده بود آن لفظ لفظ صباست سوره نرو شامی رسد ملاحظه باید نمود و دیگر فقره هم که نوشتهاید بایکزه بود مردم که بایکزه  
 صرف می کنند شما مفت مفت این و لنتا را می برید و این شیوه شیوه و طلع بطریق است **رقعه ۹۵** خواجه امامی صبا  
 سلم که بعد تقاضای اصلاح شما بر سوده معلومه خیلی مستعد شده است شما نیز او را بخوبی بیابید از خیال انانیت از نرو  
 خیر خواهان ما و شماست مرست بسیار قابل صاحب فهم درست سواهی آن شخص اول نوشته اش اصلاح کرده اند خلاصه  
 چند خطی تحریر نموده بنده رفته است که نزد خواجه صاحب بفرستد که این اهم اصلاح میکنند حال آنکه شما میگویم که این سوده  
 را خوانده بی تاثر قلم رواں بکنید اندیشه نباید کرد و این مرد را امتحان شما نشود است با جازت من هر چه من بگویم  
 بکنید و همین شخص امروز می خواهد که سوده اصلاح شده را برای نقل بگیرد من برای اینکه بساد اطراف ثانی بنمود  
 و ملای در ویش راه یابد و نام بکنی این عزیز خود خواست کرده است مضایقه ندارد و صاحب سوده اول هم ازستان  
 صاحب است اگر می بیند خوش مشیو و لیکن این صورت چه ضرر که از تیر کار بخیر باشد و سوده اصلاح شده بنام  
 مصطفی و فقه با برسد تمام شد الیوم لغفت مکتوبکم فی خطی و ارسلت الی امرت لال فدا بر سوده الی المولوی صاحب  
 و ایضا ارسلت طرفه صغیر الی الطین لال علم خواجه وزیر خاوند صاحب فاضل من بجهت سبب طرف معلوم عند علم و  
 ستاده الیه فان المایر و فی الطرف الطین و یکنون سه طر جون این و خور این موده را نوشته است شما در سبب طرف مرست  
 بخواه از خانه امرت لال برگردد و اصلاح بکنید و بعد الیه بجهت نیست تمام ام قلم مکتوبکم الی فخری فواحد یا طبعی که در  
 تلغ نمیشود اینجا بجهت بدکم **رقعه ۹۶** این سوده را عزیز من پیش من فرود آفت که این را اصلاح کرده و من سید قلم  
 میکنم و مرست بجا دارم بجا بسیاری نموده مفت که یکی این کاروان خود بگویند که درست کرده بدید بکنند از و شاف و شاد و  
 باید که آنرا جلور خود هر چه در خاطر گذرد و نوشته درست بکنید من آنرا ملاحظه خواهم کرد و به جای که تحریر صاحب جانخواه بود  
 آنرا نگاه خواهم داشت هر جا که حق بدست طرف ثانی خواهد بود جانب را و خواهم شد و شما را اطلاع خواهم کرد **رقعه ۹۷**  
 دریای لطافت میرسب بنوعیکه در روز نوشته ام میرضا علی باید داد و آن کاغذ ویروزه را اگر اصلاح کرده باشید  
 بفرستید که مالک تقاضا خواهد کرد ایوم جالبه محمد علی و قال ارسلت النسخه الموصونه نه الفضا ته بصحبه خاوی الی الخواجه  
 امامی و بهو طلبی عند لا مرقلت لای امر قال لا اعلم لم طلبی الان اسئل عنکم انتم قولوا لم طلبی سید بوجی عند  
 کم الیوم وقت المغرب او غدا و ایضا جارا الیوم مکتوب المولوی منیر علی باکم ارسلت الیک سید محمد علی بنده

خواجه امامی

خواجه امامی

خواجه امامی

وقت ۹۸

وقت ۹۹

وقت ۱۰۰

وقت ۱۰۱

که در اول تجرین رفته میر محمد علی اراده نحاس نموده بودند این وقت حازم شدند و رفته رفته بعضی ایشان نمودند کتاب را آدم من خواهد آورد و در وقت ۹۸ کاغذ نعلمای من که در روز بدست خواهم رحمت الله خان فرستاد بودم اگر نوشته باشد خاله آدم من مکتبید والا همین وقت نوشته نفرستید و این خرد شعار بیان مهر بخلا و یک تخته کاغذ ساده بنویسم هم گرفته پیش خود نگاهدارید که بوقت ضرورت خواهم گرفت و خط والد خود بکماله اسمی من بود که رفته رفته ظاهر میشود یا برید یا بر یک خط رسد و عمو صاحب خود را گویند که سر غزل از نعلمای قدیم نخواهم رحمت الله خان بدینند که در مشاء بنویسند لیکن یکبار خود هم از زبان خواهد صاحب موصوف بشوند و در وقت ۹۹ ازین غزل شما معلوم شد که طبیعت شما موزون و مناسب با فن شعر است لیکن بسیار متوجه این بناید بود چرا که لذت بن بی بی را آدمی را از تحصیل علوم شعر بفرمایید از دم که گفته باشید ضایقه ندارد و فتنه قدری بر عیبت بهم خواهد رسید و در صبح و غلط وقت میباید خوابید آن وقت تعلیم از این فن بهم عمل خواهد آمد این هر دو خطر احواله بسیار است میباید که آن شب از بانه آمده بودید به گاه بیاید بنویسید و یقین است که برای گرفتن فرمایش مرا مغفل خوانند آمد و در وقت ۱۰۰ دو غزل تازه که در شب اتفاق افتاده در همین کاغذ نوشته شد نقل آن در دیوان باید کرد و این بیت را که یک مصرع شعر است این است **مضرب عم** شکوه بهر چه از آن شوخ بریزد کنم در حاشیه دیوان در ردیف هم دیده نوشید بایزاد

### غزل اول

سفر زاری سیر لاله را آید طبعین دل بزخون بجار آید  
نشسته چو کس دم گرم گفتم که ز دل سوزده نالان کوی آید  
ز آه سوز و غم ناله ناله من مرالمان که نسیمی از آن بیا آید  
صدای تنی آمدن آجری دودیده تا کوی خود آن بخار آید  
دمی که رفتی جان روان بیا جلوم این که چهار تن تر آید  
بود بگردن طفل خوش کنیز زنگار کینان بر سر خرا آید  
نشاده لرزه براندام عاصی و شر بجمع که قاتل سیاه کار آید  
وقت ۱۰۱ فردا خطی بعبادت صاف صاف امی تلوی میفرم علی صاحب بکلیاس روز را دیده بلکه ازین هم کمتر خوش

بفرستید اینضمون که هر چند آن بخیر که در عرصه سابق عمل آمد منافعی طبع لوب پند بود لیکن ناوقتی که ناقصان متاع خود را بکمالان نفوذ شدند چگونه آتش و موج آن آگاه شوند ازین جهت از جا و دواب اسراف گزین بود و امیدوار عفو است و دفعه چند که در حق این محکمه چکیده است لم عجزه رقم بوده است و خیره سبابت در محاسن و محافل شد کونای آن بر تفریح اطفال باشد این قدر عبارت دیگر نوشته اشتیاق خود را بایزاد نوشت و در وقت ۱۰۲ شما از پیش خود رفتن آن طالب العلم همراه والد خود و بر شستن از منزل اول همراه پدر و یکدیگر و طلب یکدیگر را شنیده بر زبان عربی بنویسید یا از جناب فخر و لغت میر رسید این برای آن است که تا رسیدن من فصل در تحریر واقع نشود و در وقت ۱۰۳ را در روز

### غزل دوم

کد کا خود پیش از فتنه بدید  
همچو نقش بایکجا و آید  
نیت مسیبت از خست طبع  
بهر چشم ناشدین ساس خست  
از غم گل آرای پیچ و پند  
مرغ کج تاباش خوش  
دخای آن را روشنی بیکدیگر

بر دل نگاه و وقت می کشید  
تا بلی بدینا شجایم و کم کردن  
من فدای این بلی که از دست می  
گرانش غش غمزه است از بلی  
میکند نصیب من خنده گل فیز  
بسیجید دلم غم غم من مکار  
آنکه می قتل آن باشد قاتل امر

طبعین دل بزخون بجار آید  
دل سوزده نالان کوی آید  
مرالمان که نسیمی از آن بیا آید  
دودیده تا کوی خود آن بخار آید  
جلوم این که چهار تن تر آید  
زنگار کینان بر سر خرا آید  
بجمع که قاتل سیاه کار آید

سفر زاری سیر لاله را آید  
نشسته چو کس دم گرم گفتم که ز  
ز آه سوز و غم ناله ناله من  
صدای تنی آمدن آجری  
دمی که رفتی جان روان بیا  
بود بگردن طفل خوش کنیز  
نشاده لرزه براندام عاصی و شر  
وقت ۱۰۱

امروز میر محمد علی مسوده خرم بیک آورده بودند حاجا اصلاح خوب کرده اید دل بسیار خوش شد میرزا به هم خلی خدایان  
 صاحب هستند و خطای فاضلی صاحب بیهوده مطالعه صبح زده موقوف خط فاضلی روانه نمایند لیکن دیگری از آن نه منند و در  
 برمان فاطمه لفظ خوشنود بکنی رضامند است ملاحظه نمایند عرض من این است که درین لفظ بعد خای نقطه دار و او هم ننویسد  
 باخی نویسد پس اول در خدا و او بیست و یک را بدین و الا در خاوشین نقطه دار باید دید بخار عارضی افضل الی از سبب یک خدای  
 یک روزه خست شد و برای حرب بنام و کلاب باید ان امروزشروع کرده ام باید دید خدا این حرب را از نشانته شده و دارد که هر  
 چیز است **رقعه ۱۰۴** فرمود خطی با حاکم از غده فضل مند خندان است برای صاحب خواهد رسید و درین انتظار باید نشد  
 الیه بیکس و در براده فرستاده خواهد شد و بر آیه که باقی در ششمین برنگیر و مسوده عجزیه اگر نوشته باشد بشید بفرستید **رقعه ۱۰۵**  
 سه خط کهنه و یک خطی لافاز نزد صاحب میرزا خطی لافاز از طرف میرزا فیض الدین صاحب اسمی ملازمان شریف خط  
 فقیر بود باید خواند و در خط دیگر از خود گذشته و خط که بی اسمی مولوی صاحب علی صاحب است و دومی اسمی میان علی  
 است به چو باید داد که بدوان مولوی صاحب مدوح رسانیده بخلائی که سر در مانع اطفال را درس میداد بگوید که بی برای مولوی  
 صاحب است و یکدیگر برای میان علی حسین صاحب از صاحب فرستاده اند و اگر ملا بدو زده نباشد بخادم حسین افضل حسین بگوید  
 و اگر اینها نرسند اصل را طلبید بگوید که مرا افضل این دو خط داده اند یکی برای میان علی حسین است و یکی برای مولوی صاحب لیکن  
 حسین بیک یا حسین بیک را نیز از صاحب بخواهد که در وقت غن باید کرد و این هر دو خط را بخواند و رسانیده باز تر در انصابت باید و بگوید خط  
 میرزا فیض الدین صاحب که نام قاصد احسان است با و باید داد که رسانیده خود بخانه خودش رفته رخت تو برای پوشیدن من بیارد و در  
 دیگر فقیر را معاف باید داشت بعد ازین می آیم و نیز آوردن خالص صاحب **رقعه ۱۰۶** محمد جمال با درجی بصورت عرض کرده  
 که در ایامی که ملازم نو انصاف طحان بودم سوای مرغ ملا و هیچ نمی خوردم همین سبب تیا با و جی و دیگر که بودید بیک پلا و بر بیک بی  
 بخت و مقلد طعم زیاد از یک نیز آسار برنج بود حکم شده بود این ملا و نیز در خجابت فقیر و جعفر عرض باید کرد که از این طعم قطع  
 خود را مسیحی برای آن قبل از خورم فرستاد و افضل الی امیدوارم که همای که می روی در بر نیاید که طعام بخار رسد لیکن با بیم اظهار ضرر  
 است **رقعه ۱۰۷** سایه این انصاف صاحب که غلامی تازه دران نوشته شده بخانه شناعی سنده رفته است لیکن ابلا بی سایه  
 از همین دو بند نوشته شده حالا صاحب می باید کردین هر دو بند نظر کنید بر هر یکی که من ضار کرده ام از ادبوان نباید خواند  
 و به هر حال از علامت مذکوره باشد بی تا مل در هر دلیف نویسد **رقعه ۱۰۸** این وقت فقه بخت انصاف صاحب که در مافوقه  
 تفویض آدم خود نموده ام نامه بخت شریف می آرد صاحب در نقل این غلامی تازه در باید که کاغذ کور با و آدم من بید  
 که با انصاف احسان کردم برساند تا وقت نقل کردن غلاما آدم را نباید گذاشت که بجای برود و بگوید بخواج این که در شیب از این امت لال  
 بسیار هر دو وام در موقوفه خود خواهد داشت اگر در بخار جلی در غم بدید خاک غراب بر می کنند من این غم را بپا دوست میدم که  
 با انصاف احسان صادق الوداد است خود من انصاف است و فقرت را که از اتفاق افتاد از انان آمده صاحب را بگوید که بگوید که ملا  
 بخانه آید **رقعه ۱۰۹** خواهد بود می صاحب که از غلامی من این وقت از میان آن غلامی که کسان اردی توانی آمد و وقت کار  
 یا عصری آیم و اگر همین معامله است مجبورم از دالی دیگر زده که پیش بچهره است بخت بگوید و چهار بار بلی بصحابت رستم بخانه بخانه

و باقی باطلال باید داد کید را شایم بخشد میگویند که کید کوچک بجای الاصل غنی لذت می شود و آینه هر جاز من مایل  
سیار و من در خانه نباشم شما مختار صرف کردن آن هستید حاجت با جازت من نیست زیرا که یقین کلی دارم که اگر مطبوع  
خوش طبعی خواهد بود حصه من خواهد گشت بلکه اگر برای شما خواهد آمد از و هم برای من خواهد فرستاد و اینجا خواهد گشت  
زیر که آنچه میدارند که مرغوب طبع فقیر است ز هر جا که بدست می آید برای من میفرستد و نوید دیگر برای صاحب است  
که مدتی پیش ما این چهار دیوان فقیر بخانه شریفه صاحب نقل شده بود از آن جمله دو دیوان برای دوستی فرستاده بودند  
و دو تای دیگر نزد ایشان بود از این دو تای باقی مانده یک دیوان که شد و یک دیگر در صندوق بوده است که بدست آمدنش از  
بعضی مواقع پیش من گشت هر روز این دیوان کم شده از جای بدست آمد در میان این دیوان بعضی غولها هست که شما ندانید ایشان العز  
فرود آمد و منی طلسم در دو دست و نقل آن باید برداشت یاد خیریت **فصل** خواجهاجمی صاحب طالع متعالی است  
آغا صاحب کتبی که در کار است بجزو قلم و کعبه عن کرده همین وقت کتبه و سینه حواله آدم آغا صاحب بامین و در کتبات  
خواجهاجمی که یکروز اول میبایست که آدم باید لیکن هر طور که باشد همین وقت باید **فصل** امر و از انبوی خرسید  
رواجه پیش لیدم به پشت ستر خود چندان شوار بود لیکن غسل بعد از این برای عظیم است که اینک من فی چهار کاره و چند  
آوده بود و بندگان قدس جلالت ایشان که من این چیز را دوست میدارم از راه طاعت طبع یک کلاه من هم حرمیت فرمود  
من معنایت خصم بعد از ادب است که منم چون خود منی بوشم برای شما فرستاده ام اگر چه در حق شما هر دو اندک لیکن هر چه  
نزد شما میرسد خواه کار خود آید خواه کسی بید بهتر است که کسی بید **فصل** از رزقه و رزقه احوال کشتن طالع  
در یافت شد که قدری در وقت بهر سید که تالی کو بر روی زده باشد ما و او خود همین حال دارند اگر چه دولت تعلقی  
بجست اتفاق دارد لیکن بطلان باعث خلاص همین چرا که می شود و در و لکن زاده بایک با او خود و این چه پیش یکدیگر نه  
نیز داخل همین طبع هر چه چانه بی شک عارند و لیکن نه همین حال دارند که اقربای خود حویلی بخش چند دخت را گداشته  
جای دیگر فرمود و بزرگم باطل خود و در بار از شهریان میدانند و گمانند که در و رسته رحم بدست می آرد و کی شاه علی ارمان  
باید داد و یک دیگر بیان بیرون کور باید رسانید و نه الفصاحه از شاه کرد و ری طلبید و نوم گفت که در و رسته لعن نام نه الفصاحه  
خواجهاجمی را هم نشانی بهر استخوان عظیم کفتم و رخی من باشد گفت خداوند جز و ان فقیر که پیش صاحب است گاه بهر سید با و  
سرم کار دیگر پیش دارد و **فصل** امر و از خط برای میر میرالدین محمد صاحب شده وقت ظهر با عصر بدست آدم خود فرستاد و  
که فرستاده اند که آید و مسوده عربی بنویز با صلاح نرسیده بعد مطالعه در دست ده فرستاده خواهد شد معلوم است که ای صاحب  
دیوان را رسانیدند بانه امروز دو غزال یک بخمال رسیده است دیگر که میر محمد علی صاحب احوال مرا خرم بگفت و سیف آمد  
خدا شکار را نوشته آورده با خود چند ستاره برای صلاح حاضر میشوند یا محبوب خدا شکار خود خواهند فرستاد و باید برای  
اطلاع نوشته شد تا اهل صلاح باید کرد اندیشه را بخاطر راه دادن خوبست **فصل** خواجهاجمان که امده است  
اینوقت لفظ کوز را که با کاف تا ز می و او معروف و برای نقطه دارست و ربان قاطع ملاحظه نموده احوال آن را بدین  
که چند معنی می آید کوز پشت معنی خید پشت شهورست و در عوام کوز پشت میگویند و به صورت یک کای هوز را

فصل  
فصل  
فصل

فصل

فصل



زیاد و میشود معلوم است که این مایه جزو راسل هم صحت دارد و یا در عوام چنین شهرت یافته شما نجوبی و ریاضت کرد و بپایید  
 و در مایه لطافت رسید غرض من از تحقیق لفظ مذکور بهر صحت و غلطی مایه جزو است که یعنی خمیده نیست با مایه جزو می آید  
 یا بغیر مایه جزو با دیگر معنی سرکار ندارم **فقعه ۱۱۵** خواب صاحب بلند مکان سلک است که کاغذ ویر و زره بعد نقل  
 غزل نازده یقین که زرقاغا صاحبان خود و نم فرستاده باشند و در شب بن سپاری و گنیز خنده و در اوردن وقت تقسیم حصص  
 شش سهای محکم که از آن حرمت شده بود گرفته بر وجهه بجا کرده شش با هم نمید و در وجهه علی السبوت و از این مجموع نصف شش  
 بگیرد نصف بخوابد و بعد از آن در میان شش و دلی جاری چهل حصه شش است معلوم نیست که خطا دارد یا نه و در زمانه بخیر و  
 فزاد که عیاضی است برای یکد و ساعت زرقاغا صاحبان با در وقت لیکن اصل خبر باید طلبید **فقعه ۱۱۶** سبب بخار شش است  
 عارضه بزرگ ابوان بلاغت سلک است که خط ویر و زره که سبب هر نصف لیدین صاحب و بطالع غیر در اوقات فریاد برید و ما و شش که  
 بسیار خوب نشسته بود و در مقام اول شک واقع شده بود و آخر معلوم شد که من در خواب اندن غلط کرده بودم عبارت شش  
 صحت کلی نیست و این غلطی که از من اتفاق افتاد و ایرادات فطرت است انصاف است حق نیست که حق جانده و فکرا  
 بیشتر خوب بجهال بی بصیرت از علمای مفراید بسیار کم دیده میشود که مثنی طبع با دیگر صاحب گمانی خط هم درست نشود باشد  
 لیکن چون شمارا معذرت ملایم که کونر خاطر است لیل بطور خود خط متوسط شک هم هم بر این معضایقه دارد و دیگر اگر بگو  
 صاحب خود بعد سلام نازار طرف من بگوید که مزبونه یعنی نه در بار بار بسیار است خواب کسی را اگر مرئی ساختن می گویند  
 بسیار معلوم نیست که نه بزرگ و در زوشه آورده بود یا خیر **فقعه ۱۱۷** در ویر و زره و لید از دیگر خبر صاحب که در ویر و زره و  
 سواي این هر چه بود از خاطر رفت لا اتم قهوه و کشن می آرد تمام شد این مدعا بخانه تاج لیدین صغیر طایف صاحب فتن معضا  
 قرار و لیکن وقت و پیر باید رفت زیرا که امر و زهر است عید احتمال نبودن ایشان هم بخانه قوی است بهر صورت  
 و پیر و زره و قهای دیگر بهتر است موافق قاعده هر بنده خدا و چنین و ز اول برای وید و وادید میر و ویا آخر میر و ویا  
 و میان است راحت خود را در آن مجوید مختصه اینکه درین رفتن رفتن شما محض را یکد لیکن رفتن برین رفتن می چه بد اگر  
 ملاقات شد خوب است والا سیری است بهتر این است که یکد قهوه کوچکی بر بنفصون برای خلاصه فوشنه و باخوف نمود و  
 وقت موار شدن همراه بر بنفصونش اینکه داعی نیا که کش لیبی نه نیست عید حاضر شده بود اگر چه طبع ملازمت نیست شد  
 لیکن حاضر شدن بدر دولت هم باعث نزار سر و رست حق فعلی این عید و بنزار عید و یکسار یکد که و اگر صاحبان نه  
 یافتند رقع را بخانه رسیده مخص به خوابید که و اگر نیا قید حواله امیر صاحب میان نجیب اندامی با آدم و یکد کرده بود  
 و اما صاحبان هرگاه بخانه باشند خبر دریافت باید رفت و اگر خیریت بجناب فکله و کعبه مجو به صاحبان طرف من مبارک باد  
 عید غرضی بماند **فقعه ۱۱۸** ازین بند غزل که برای شخصی نوشته ام که غزل که فایستان خروشان و فر و شکان  
 در دیوان بنویسد بعد از آن غزلهای این بند را ملاحظه بکنند بعضی غزلها تمام نوشته شده است و بعضی از سبب  
 ناسم مانده و چنانچه برای همین جا خالی گذاشته ام پیش چهار می باید که بین غزلهای تمام در دیوان بیاورد و در اشعار  
 غزلهای بند را با آن مقابل کنید هر چه باقی مانده باشد از زری دیوان بر کاغذ دیگر نقل که در صاحبان مل تو معنی بند بفرستد

فقعه ۱۱۵

فقعه ۱۱۶

فقعه ۱۱۷

فقعه ۱۱۸



این قدر محبت نیست و شعر از غزل زمین نمی دانست چنین نمی دانست و یک مصرع از زمین دل خود را شناخت پس خود را  
شناخت باید نوشت و در غزل زمین ندانست مصرع اول یک شعر را تغییر داد و تمام شش هجمن صورت نثر را  
باطنار نسبت عند المقابلة معلوم خواهد شد **وقوع ۱۱۹** خواجہ صاحب من ظاهر لال ملک را سها طرقت کرده این را زلال  
نام برده خبر دارم چنانکه احوال درم عند المعامله معلوم میشود و یاد در ششما بتری دانید که مدتی در سفر و حضر پیش شما بوده است  
الغیبه تقصیری کرده باشد که نوبت با اینجا رسید بحقیق من حق و تکراری بوده باشد لیکن خائن و دزد نیست و مدتی  
متدین و بدخواه اقامت است اگر بماند که بمن قدر گناه که بحث و تکراری جواب داده و اگر این عادت را کند در مورد تقصیر  
نیت و ارفاق تمام بعد از این همچو کسی خورد و اگر سوای این تقصیر شده است که از دل دور است بهر چه بدترش آدمها  
سیار اند و خواهش داده و پیش سیاه باید کرد و دیگری بجای او باید گذاشت و اگر چنین نیت تقصیرش معاف  
باید نمود که آدم قدیم است و راز دارد و حق خواهد می گوید که ملای تقصیر جواب داده اند لغت تو غلط می گوئی من هرگز نیاوردم  
که فلانی بی سبب کسی را تقصیر قرار داده جواب بدی مفصل این احوال را بر نگار یکه چگونه است **وقوع ۱۲۰** خواجہ امامی سلام  
الله تعالی چون پیروز متصل برای دفع حرب عرفی لیمو در بدن خدب شد و نشیب آثار تجاری برای عبادت حاضر بود لیکن فصل  
شمال حال شد و در غذا پیر خواهم گردید و در شخصی چند تا دلی سیاری لطیف بدیش من آورده بود و قدری برای  
صاحب هم فرستاده شد چنانکه مال افتوح تنها بناید خورد **وقوع ۱۲۱** خواجہ امامی صاحب ملک الله تعالی اللہ تعالی  
رفیق و محبت مینماید چنانکه عرضی نشان بخط قاضی صاحب ای حضور پر نور در قلند ان شامت نزد شما می آیند و اراده ملازمت  
جناب قبله و کعبه دارند لازم که باین شایسته تقریب نموده جناب والا را بران آماده سازند که در لاله نامه قبول نمایند  
و این قدر هم ارشاد شود که مادر تقدیمه باو نیتا چند بدل سعی خواهم کرد دیگر این که مشاگر الیه می گوید که در مذنب بنود این ایام  
سکینت ندارد و روز دیگر در سایندن عرضی نزد مرشد زاده توقف مناسب است و بی پریشانید و روز بخیرت حاضر  
خواید شد هرگاه که نخوت ایام زوال خواهد پذیرفت خود برای بردن عرضی خواهد کرد **وقوع ۱۲۲** سریر زور و غیر  
سجده انشاء الله مخالف صاحب سر بر دم اموزد با رخصتور آمده ام و روز دیگر اینجا توقف است باز ما نیم و لکن خواهم لال و سر را  
بریر زور و پیو خراج راه داده باشد از رخصت نموده شد و خط هم برای دوگس نویسنده است لیکن هیچ نخواهد  
شد باید دید چه می شود و چهار روز ششاش بالیده بودم اموزد و ای دیگر شکر و ع شده این را هم دور و دیگر سوای امروز  
می نماند اگر فائده کرد و بفرموده الایه چه بدید حرب عمل شما خواهم کرد **وقوع ۱۲۳** از خبر ودان من سوبات فقیر که صاحب  
خطه و نوشته اند بر او رفته و نزد خود نگه میدارد و باقی را حواله بچو بکند و بکیر مجد علی از خانه نشان طلبیده باید گفت که فردا  
روز جمعه است بخیرت آقا صاحب عرض کرده سواری بدر دولت سلطانی باید فرستاد و تا دوا و خوب خواهد گذشت  
**وقوع ۱۲۴** خواجہ امامی صاحب ملک الله تعالی قبل برای سواری میرب و شما و خواجہ حاجی خواجہ عبداللہ سوار شد  
چون وقت میانی رسید و شما می خصیمه باید آورد و اگر چه اینجا احتیاج آدم نیست لیکن باز هم جمیع یک را در جلو باید کرد  
شب همین جالس باید بر فردا صبحی هم همراه شما نجاس سوار خواهم شد **وقوع ۱۲۵** در روز که و از ششم حال بدتر

وقوع ۱۱۵

وقوع ۱۱۶

وقوع ۱۱۷

وقوع ۱۱۸

وقوع ۱۱۹

وقوع ۱۲۰

وقوع ۱۲۱

در روز شنبه بود نیم یک نعل و شکوه اباد را از تور و بعد طالع عنده استر در کرم و خطای می نمودم و ششتم فرمایش کتابها  
 اما میسر مثل حق یقین و ترجمه شراعی ملایم نذر فقر اندکی و شوارت در یک انگونه منوع در همین زمان عزیز شده است  
 کسی نمی پرسید و حالا بر نفس بدایین چیست اول کیاب و انگه گران تربست می آید مثل متغوی ملایم و روم که بزرگ  
 ایران عصر دولت صفوی بی جدل طلبا بر کاغذ ساده بخاری می کشیدند و شش و هفتاد و دو در وقت شاه سلطان حسین  
 شهید که ختم السلاطین صفویست بر پشت آن یک کسی نمی خرید و یک و پیه گران میدادند قدر هر چیز می توانستند  
 باشد که ملایم با شاه چون بعد از تربست خوردن از شیر شاه افغان دوباره دراکر با و جلوس بر تخت سلطنت که در موافق  
 و عده نظام قرار که وقتی با شاه را از تکامل و سیاحت داده بود و نصف و پیاوشاهی داد و جمیع اهل کاران مانع و مانع  
 که نظام برای اینکه باو گاری و جهان بگذارد و همین حکم کرد که روپیه و اشرفی از چرم ساخته بپارند و هیکل ساخته شد و ضعیف  
 و شریف آنرا در بازار برده و صرف را و در دلال بازار با کار قیمت اجناس گرفتند و خلاصه اینکه این کتابها مثل کتب دیگر در بازار  
 تربست نمی آید اگر کسی بطور خود از ناداری یا از راه طبع بیشتر طیکه و نوشته می شود و داشته باشد بفروشد و هر فردی که  
 ساده بر کاغذ می کشی که می آرد تربست روپیه می کشد و میگوید که این منتهی محلی صحیح می باشد از نظر کارگاه علم  
 صاحب اگر دولوی و دلا علی صاحب گذشته است حال قیمت این طرف ثانی همگی با پزده روپیه و فستاده ششماند که در  
 مثل گشتان و بوستان سکن نامه و یوسف زلیخا خیال کرده و من کردم که پول دیگر هم خواهد نوشت و لیکن بالفعل از مقدار این  
 کار بر می آید که بیست و نه از روی یک نوشته آید چنانکه گفته ام که از این نوشته هر نسخه که بهم رسد باید آرد و شخصی از بزرگان این  
 آرد و نموده بود که نسخه هم می آید و دیگر بزرگان گذشته را می آرد و اینقدر گفته سکوت و زبیده است بهرگاه که میگوید  
 اشتیاق مشتری را و ظاهر شود و می آید بهر قیمت آن خواهد کرد چون دلال و مانع هر دو صادق و از بزرگان این اند  
 و در کار قیمت و تکلیف شان لازم نمی آید پس بپاید که با حجت به مطلب نایند بهر چه از قیمت آن کم میتوانم کرد و نه و اگر  
 میتوانم داد و بزرگ که در هر دو صورت خودم ذلیل می اعتبار نمی شوم و در صورت چه باید که بخت مشکل است و قاضی است  
 هم مجبور اند پیش ایشان یکد و نظر از شهر برای درس می آید تا این باین کتب حقیقی اندازند لیکن بطرف ثانی پنج بناید  
 گفت بهرگاه که نسخه به قیمت مناسب تربست خواهد آمد اطلاع کرده خواهد شد از زرقلیل فستاد و نذر و دل می ترسد که  
 مباد کتابی بپازد و روپیه بگیرم و در نظرش مال طایر روپیه باشد و هیچ دیوان انشا الله فان بالفعل بهر صورت متعین از این سبک  
 کتاب مانع نوشته است با اصل و تقابلی است و یوانیکه نزد مصنف است غلطی بر این دیوان است که هیچ آن رحالی صورت  
 امکان دارد که سود و فواید بسیار از اینها بگذرد و باید در میان منته و تربست بیرون می و ترا فریب و بل جید در این می آید  
 زیرا که خانه مرا احمد از خانه خانم صوفی باشد و گاهی می یوزد و از دور و زنی مانده و سوای این از بخت که چند  
 نفقت لازم که در سه خوان بر می آید و داشت بهر بخت نفقه شده است از باعث آن شدیدا طلبا هم او را از تحریر و مطالعات  
 مانع میشود و هیچ کس نیست که تمق نظر صورت نمی بندد پس مجبوری دیوان بعد از آن بدل طویلیه است بهر جهت پس بدو از  
 حرکت که تا بجای خود نپاشره بر می آید بنید و ان بسیار خوش شد اگر می آرد و سو فروری کار با منی جهات بسیار در پیش

آنوقت البته بالغ این عمل می شود و در عالم بیکاری از خوردن و خوابیدن هزار درجه برین تیرست چون عالمه تعلی بشوق دارد  
 بقول استناد که میگوید مصرع شوق در بر دل که باشد پیری در کز نیست حاجت پنداشت نیست بهر جهت  
 خود بخود برینما شکست خواهد شد و در عالم بی شوقی اگر صد یا پیش من میریدیدید با هم فایده نداشت با جمل ایطای  
 علی همان است که سوای روی در آن کار حرف زده باشد اگر بعد در کردن آن حرف روی مصرع مانعی همان باشد  
 که در مصرع اول است قافیه ازین عیب پاک است مثل شفقان و رفیقان و الا ایطای علی دارد و چون عزیزان و رفیقان  
 چه بعد و در کردن الف و نون جمع عزیز و رفیق که باقی همان در روی هم نیست ندارد و همچنین خندان و نالان ازین عیب  
 که در اینجا الف و نون صفت فاعلیست هرگاه و در کرده شد خند زلال با هم قافیه می شود و خندان چنان رفیقان  
 و نهان و خندان و رفیقان هیچکدام اینها ایطای علی ندارد زیرا که نهان یک لفظ است الف و نون آن از نیست و خندان  
 الف و نون برای فاعل و در رفیقان برای جمع است پس هر دو با هم متحد نیستند از هم متغایر اند لیکن اینجا دو عیب است  
 بعضی بر اینست که خندان و رفیقان نیز ایطای علی دارد و گویند که حرف زده اند و در مصرع جدا جدا است لیکن چون  
 زنده افتاده است بعد از کردن حرف زده اند و در مصرع هر دو روی از هم جدا می شود و ضیقت ازینهم جدا است هر دو  
 و پاره بران رفته اند که زنده در هر دو مصرع جدا جدا در کافیه است اگر با هم متحد اند البته ایطای علی نامیده می شود و اگر با هم  
 متغایر اند بر ایطایست شایگان نام همین قافیه است که متغایر ایطای علی باشد تمام شد این حکایت هم اقامه جان  
 که سیم سلام و شعیب می خواند قاجار الدین حسین خان صاحب چهارده روز بکلمه نوشتند و در ده روز یکصد و هشتاد  
 می کنند شایگان ایشان سه صد و بیست و یک خط نوشته داده بودند که در قرض بر صاحب است و دو قط دیگر که از آن  
 نبودن شان شایگان حال است بنامه بعد سه چهار روز بعد و یکی گرفته می شود و بعد از آن مایم و ولایت علیخان خان  
 موصوف چون برین و نه هیچ ندارد و از قدیم با دوست و سخنی است از شرم جواب خط شایگان نویسد لیکن میباید  
 تکمیل و حال موصوف نیست خط ای مرزا ابو الحسن خان فرستاده جواب آن در لفظ خط خود باید و در وقت ۱۲  
 نفقه نماند که بر روی خط و در یکشنبه بود خطها که موصوف است سوم شهر مذکور بود رسید و هندوی ده رویه  
 در روز که غوغا شعبان بود و موصوف معول را در پیش میرزا علی که خداوند بود و پیل حضور و پنج بیست و یک پاسبان  
 و انگار ساز عربی و روشن جوکی ازینجا بنامه موصوف رفته بود از آنجا میبایست که خدا را با آن سینه از راه نکند  
 بچاهای آوری و موصوف را به عبد الله باعث بیگانه میز سوار شد و دایمی و میان حاجی و گنگارام بر یک فیل بنال است نشسته  
 بودیم و در روز حضور هم خط است با و درست شد تمام شد این احوال حالا حکایت دیگر است که چون جدا جدا را با طفل  
 محبت بسیار است و تمامی بچها با خواجه وزیر صاحب انس گزین و مانند ایشان را سبب تر شریف و شتر خنوب  
 والد ماجدشان بچها دنی اتیان افتاد و آنجا با طفلانی آرام و در یاد ایشان بودند و ازینجا این صاحبان از  
 غریب آن احوال متعجب و غریب و متعجب از چار بنابرین گذشته که آن محسن مجتهد طالع عمره چهار ماهی طیارند چون  
 ممکن نبود که محسن با و خود بماند ما و شش ماهه را زود و در مجتهد را نیز که میبایست که او را در دست و زنی که در پیر و شایان باشد

ف  
۱۲۹

و در دست موصوف شایگان

میباشد همان بجای پادیه و عاشق اوست بماند نکرده پس جا آورند چون نظامی و سخن هم در بی مادی و شریک میباشند  
 آری تازیانه زنا میگردانند و گرانیشان بزرگ شده اند از شهر چهاونی نقل کردند حال آنکه طفل سهواً میخورد و سرگردان و گریه  
 مکنات و تیر سهر چهاون آمد و در چلی نخاس کسی نیست زوجه و عبد اسد زور و یکای برای دیدن و والدین خود داده اند  
 و طبعی صفت قی و ده که در شهر میاید هر دو دختر عوی و وسط شایسته و شمر از یکدیگر و زانیان هم آمده بودند آنچه از اجل بگریه میاید و خود  
 و انضامی محبت خود با و کرد و اید یعنی چه آیا در دنیا کسی است که محبت با فرزند خود داشته باشد به انسان چه بتر و فضا است  
 که حیوان با وجود بی نصیب بودن از عقل و رفیقه بچه خودی باشد با محله محسن و حسن و در برابر بخت سبقت بدهد و دیگر اطفال  
 که تالاف داشته رفته اند یک یک بفضیل الهی در زیر سایه عاطفت جد مجد شامش را بر روزی از غدا طر مشرف از این بگذرد  
 جمع ماید و منت بر شکوه آباد موقوف نیست اگر آقا کمال بفرستد باید رفت رحمت خدا بر حوصله و محبت شاکل و درم و در  
 همین است این عادت عادت بیغیران است که بی پنج و محنت نان بزرگان خورده در یک مکان میگویند باشد اگر گویای  
 فیض از بیغیرانی است آید صد بار پادیه راه رفتن به انسان است نقشه زمین و مکان تو باین صورت است که از دوازده و یک  
 تا بدر دوازده و دوم یک قطعه زمین است که در محبت آن یک نیم برابر یکدیگر و چند صحن بیرون حویلی نمیست که بی محقول  
 در آن طیار می تواند شد چون در خانه زنا از خواجده جان بر میسکند شاید برای خوابه و صورت هان حویلی تعمیر کرده شود  
 از در دوازده و دوم که از چاه قطعه زمین بعد از در و طول و بقاء در عرض خواهد بود و عمارت باشد و بعد از همین زمین  
 خواهد شد و از کما آید و از ارا حاطه تمام زمین مذکور قطعه زمینی است اما شیب بقدر ترنج زمین طول آن از عرض  
 بیشتر و عرض پنجاه و دو بوده باشد این قطعه تمامش باغی است و باغبان هم برای درستی آن فکرت کرده اند  
 با فعل با قصد و زشت کلاب و شمشیر و زشت بیل و موتی و در آن جو دست آلوده بکمر از قشع و شمشیر و شمشیر و شمشیر  
 و زشت بچین و زشت چینه و موله و دیگر تالاف ای میوه حالا خریده اند و سوا این برای بقول و ریاضین پس بسیار  
 خالیت تمام شد طول و عرض زمین مذکور که با قصد و رویه بر دیوار های احاطه آن صرف شده و در زیر سوا چینه  
 و شمشیر برای بزرگ برای بر محل سراساخته اند و مکانی ندارد و بعد برسات البته مکانهای متعدد تعمیر خواهد یافت خدا کند  
 روانی شما به پیوند و زشت بند و دیگر شایع در رضا اندی آقا هاست است هر چه منی بسا و الا جاده باطن با دیوار  
 تا حال آنچه شما صاحب الا نشان گفت و شنید کرده اید هم معقول و مربوط بوده است بکینه و هم فخر با فضل خواهد کرد  
 بکم و پیش شما به هیچ صورت نیست تا قوت در بدن است نوکری باید کرد که نان و در باز و عجیبی و دار و الواضع  
 ابو الحسن خان مرزوبی و آدم سیر چشم صاحب قیقتی است و حتی با و ضامع نخواهد شد رقع نام مرزای و موصوفت همین  
 خط موقوفت باید رسانید باید که در انصاف بجهت صوری اندک اندک که زوجه تالاف شما کنید شود و دیگر آن که از  
 استقال شما خلی نگردد از نام داده و خیریت و **فصل** بگلر بگی قتل و رحمت و زمین ملک اندک است حکم الله تعالی  
 سلام شوق سوگند امداد و واضح با و که ریحتمه الواد و محوره به قدر تهر حال رلف بیفنده انچه خدمت خود خواهد کرد این  
 انحراسی النسب سمر قندی المومنین که نشو و نمای ایشان از خاک کایان است و منجبت عافیت است و منجبت عافیت

فصل

فصل



بنام عرف ریویز می‌شمار که چه قدر زود و خوشنودین زبان ششانی داد و بیگانه زبانیها از تاثیر باطن اشراق موطن  
آن خواص دامای عرفان است و الا مردم استخوانها درین راه شکسته اند و سر منزل مقصود را بلذکر و اند با جمله امر و بکست  
سوم ماه است بجا آورده ایم و فراموش کردیم میسریم و خط شما دید و زبانیها را نام مکانی رسیده حالا از دو منزل شیرمست  
و بعد ازین هم نخواهد بود و شیر اگر براید تعجب نیست لیکن خودی از قسم آمو و پاره به کجا شاید بیلیدرجی و دراج بدست یزدیک  
آنکه بخدست والد ماجد خود از طرف من بعد سلام نگرفت که زودتر در قانع نعمت عالی خویش بکار برده قطع بخواهیند که  
مصرع اولش اینست مصرع اولی چون آنم که انیزای شد و قطع و قافی حساب کتاب رداف کرد و واقع شده بر او در کاف  
بخط تعلیق قطع نظر از شش و زیبالی آن نویسنده و از خط خود و جمیده زودتر در کاف رسانند که در شیرمست خطی  
ایشان یعنی قاضی حسیب مستقر من مطلب شده است که رسید و باشد و ایشان هم جواب آن علم سیر به باشد تازه اینک من شیر  
یک شیر دیگر در قیاره شیر انجلیجان صاحبزاده همدان علیخان هجراتی تنها بدست خود نگار کرده آورده بودند  
بست نشد تمام راه که می‌ایم بجهای شیر در چرخهای چوبین می‌خروشدند یک بچه را جناب علی بجنرت صاحب المیز و عهد  
کرده اند بکلمه نو که میرسد می‌دهند ایشان در موسم زمستان بخیل که نزد حضرت خدیو اتفاق روانه فرمایند که را که چون  
خطبای شیر سواری جناب عالی از شمار مر اجبت بخیمه گرد و یک شیر کلان بر فیل بار بود و حالاسی شد و بر وایت بعضی  
سی و یک لیکن شیر امروزی کلان تر از بچه شیرها و سخت ریشخندی بود یعنی هرگاه که گله زفل خورده از پا در آمد و بر سر  
فیل حضور نشست و بقر تمام حلهای که در لیک طاق حرکت داشت از کیمیه باز چار طرف بر و باریدن رفت و درین  
گرفت از اثر و لیده میساخت و می‌غلطید و می‌خروشد خلاصه اگر جناب علی را موتمن الاشبال گویند می‌زیر بر زاده و خیرت  
**قعه ۱۲۹** مخفی نهاد که خط بجهت خط موافق معمول دیر و که هفدهم رمضان بود یکس شب رحوبلی قدیم شما بطایفه  
ورامه آنچه نوشته بود دید که غلطی در و لفظ از باعث تعبیل عمل اند از بجزیری یقین است که چنین اتفاق افتاد من هم  
از اول همین نوشته بودم لیکن مرابین چیزها سر و کنا نیست اگر شما تمام بر بان قاطع و مطلع در سینه داشته باشید کمالی  
و برای صاحب حاصل خواهد شد البته چون میانه من شما محبت و وفائی است که خوش میشود لیکن اگر شما خط فام که نویسد با در  
باز را می‌نویسد بنویسد باز هم تنگ نمی‌آید آنچه من بآن سرور می‌شوم است که زری و شوکتی دامی و چپشان پیدا میکنند و او را  
شما چیزه خوار و محتاج شما باشند با طالب علم و فاضل هستند که کمالی نان میخورند و از عادات بد طعون خلق خدای شود پس  
لیاقت ز شاد و بزرگی انسان متوقف بر صفات حمید است که آن رحم و کرم و خلق خویش و مرث فووت وجود و جسان  
بچپشان کردن و خود ممنون کی از اقرای خود نگارید و دیگر امور غیرت است شما به پیری مادر که به جهانی رسیده بهیرج غنا  
پسندیده این چک چانه داشت لیکن زن طلب کرد و فریب بسیار میفرودخت و زبانی ماه مبارک تا هر روز که عید به روز شنبه  
گذشته باشد آنچه باقی است اینهم با سالی خواهد شد که شایع خدا کند که زود در صاحبان بر و نوشته برسد که شما هم بجا می‌روید  
وقت حصول الطمان بر کتابی که در کار خواهد شد از چا خواهد رسید خاطر جمع باید داشت لیکن وقت فرصت را کارگر روید کتابت  
من چیزها مضاعف دارد و بعد شریف و بیگانه که دستور لعل سن از چا خواهد فرستاد و چیزها که از این کار هم شما خواهد رسید لیکن اینست و آن

نویسنده



در بعضی جهات و بعضی احوال بجا خواهد آمد حالاً بهین قدر اکتفا می کنیم که خرد و بزرگ در جوابی تو فیصیح و جوابی قدیم صحبت  
و عاقبت انداخته دیگر نوشتن آن ضروری خواهد بود و بعد ازین خواهم نوشت این وقت سخت توشش دارم و بسیار  
ترود این که مزاج آقا صاحب سرالطیف و احسان آقا صاحب صادق خالص صاحب سواهی این دیگر چه نویسم که بآن درجه  
علیه السلام که از این بار سلامت باشد و جان بر نشود یقین من خواهد شد که صد سال ملک به تیر دیگر زندگی خواهند کرد و شهادت  
بدعا باشد بخیر و دلم می گذرد من می دانم چون همدردی نیست این احوال را که کم کم پس بر روز و شب روزی بود که با همه  
مایوس بودیم لیکن باز بگوش آمدند و سوختن هم بر طرف گردید و شب یاده از آن شب بود امروز از طرف شما ندی که گفتیم  
پرسیدند که گویید و خود بخود گفتند که مرزا امامی برخواهد قاضی خان است و باقی گفتند که همیشه خود بسبب اینجای می آمدند  
حالا شاید درین شهر نبوده باشند بر شیب در جوابی آمده بود لیکن بالا نیامد این قدر که من نوشته ام در جوابی نمی توانم  
کرده بودند و از ایشان با وجودی در آن گوش مقابل دهن نشان گوش من نمی آمده از ده سخن یک سخن بدخواهی بگوش می شنید  
و بدقت فمیده می شد عمل ظاهر برای ایشان حکیم تجویز کرده بود و قبول نکردند لیکن دوسریست که خود بخود در عالم غشی  
آمدند امروز همان باعث زندگی شد برادر خدا گفتند که این مرد و در حقیقت شود مرا سخاوت دیده عجیبی است که ناگفته بگذرد  
چه باید کرد که این امر با احتیاجی نیست امروز رسد ایشان است و آدم نشاند برای ضرورتی در حضور آمده ام اگر  
مسهل عمل میکنند و چند دست اجابت می شود امید صحت است از لاغری و نقابت چه گویم هرگز نشانت نمی شوند خطی درین  
مقدمه زودتر برای آقا ابوالحسن صاحب که از فرط محبت زیاده از ایشان دیگر گرفتار اند باید نوشت احوال مرده و کینه  
که بنور و دین نرفته اند این است بعد ازین هر چه صورت می آیند نوشته خواهد شد امیر صاحب هم ازین سبب باز منموند  
پیر و امیر صاحب و دیگر قاضی صاحب هم آمده بودند امیر صاحب کمان میرود که امروز هم بر سر آمد تمام شهر مردم  
تب کرده اند لیکن تب ایشان عجیب نبی بود باعث انیمه و سادسین است که ایشان صغری محفل واقع شده اند این  
بیروت را غور باید کرد که چار و روز دست اخلاص و دما ازین شهر هم که مبادا خلوس بنشیند و خدا چنین کند دیگر حالات  
که در عالم کرب معانه کرده ام بر نویسم که تفصیل آن در طومار انجاشین بدینین **موضوع** مخفی ماند که خط محبت  
نظم قوم و یقین از شگوه آید و تفهون غرضه رسیده و سر ساخت آنچه از عدم قبول نذر قانوگوان و دیگر عملی که می دانم  
شخص معلوم نوشته بودید باعث طمینان گردید و خرقه نذر باعث فدا اختیار و ترقی دولت خواهد شد و مختصر  
سنوی تقریر من معلوم می شود که باشند شاه جهان آید دست و اگر از جای دیگر سبب در آدمیان ترک شمع باشد  
چون او به با لقمه تمام شمار را بر گرسی جاداد و خود کش بر نوزده سبب متضاد ندارد لیکن در صورتیکه زیاده از اینک  
گرسی و یکموند به در آن مکان نبوده باشد اگر دوزخ و دوزخ هم در آن بود لازم جان بود که هر روز بنشیند لیکن ظن  
غالب همین است که آن وقت زیاده از یکموند به خواهد بود و الا شکار گرسی نمی شد سبب هر حال اگر طرف تالی برضا و عزت  
ظاهر کسی را بر من خود هم نشاند باید که عدد بکشد از خود نرفع بر آدم صاحب غرق منع و حیوس است هر گاه طرف تالی مجوز  
شود چه صانع از قرض شمار در آن بسیار خوش شدم در خانه سولی خوردن و خوابیدن حالی نیست لیکن بی ل را





اگر ایضاً و دوبری بود که استعمال میکردند پس معلوم شد که اینها موش تقدیری اند زیرا که در تفسیر ذکرهای هوز که آنانی است  
گویند یعنی آید موش معنوی و آن موش هست و لفظی که از آن این مقصود یا موده یا مایه مانند حمر الف موده و حمر الف  
مقصود و لیکن این نماند و غیر ذوالعقول موش است که علم کسلی از ذوی العقول باشد با صفت آن پس مرد را بطور مثال  
خواهند کرد و نیز را بطور مثال موشی علیه اسلام که کن و زن است چه ضربت موسی درست است نه ضربت موسی و  
مثل عذر که نام محبوبه است و در اینجا ضربت عذر را خوب است ضرب عذر را مثال مثال علم بود مثال صفت مانند جلی  
باشد که زنگ مله گویند موش سماعی محصور نمیدانند شد لیکن سبب طلب هر چند لفظ دیده شده و آن نیست که عضای بدنی  
آدمی چون چشم و گوش و ابرو و بینی و دست و پا و غیر آن همه موش باشد و شمس هر چه باغی آمده و فردوس و هر چه مراوت  
است و باقی چیزها موقوف بر دیدن کلام شعری عرب بالغت است و موش معنوی اگر کسی تخمیر کند هم باید غلط است  
چنانچه در کلام الهی القلم است چون ارد شده چه فلک معنی یک گشتی کشتیها آمده و در هر دو صورت موش است و صفت  
آن مشخونی نیست دیگر بر جمع عربی و رای جمع ذوی العقول حکم موش ارد و مانند قامت الجبل لیکن قام الجبل هم در کتاب  
من فرق این مراتب را قانون محمد و نجوبی بیان کرده ام و آنچه تصدیق این مثال شان مینویسند همه غلط و بوج محض است  
لیکن اعتراض بر نوشته آنها نیز مدعی کسی که با محبت مفرط بهم رسد آگاهش باید بود بلکه خود هم در کجای هرگاه قانون نامیه  
رو بکاری نوشته شود جهان و موش که مروج انجاست باید نوشت زیرا که اینگونه عبارتها در تفسیری صاحبان عالیشان از قاف  
و عربی رواج پذیرفته است و غلط آنها همین نقوش شده در تصویرت کسی را که خلاف آن معنی صحیح بنویسد بیخبر محض میباشد  
مجبور اطاعت قوم باید کرد و هرگاه رنگ تحریری برای اصحاب فهم و ذکا و آشنایان کتاب و صاحب قدران تجرید  
و محققان بخیه شود و از الفاظ غلط و مشکوک و سقیم حذر ضرورت تمام شد این طلب حالاً بشود که علم هر کس حاصل شده است  
از فیض مطالعه کتب است و کتب مدرسه بخوانده و شود قطع نظر از اینکه باید با بد فهم کسی دست نمی آید پس صاحب شوق را  
لازم است که عند الفحصه با معان نظر کتاب را ملاحظه نماید البتة بعد شاق فائده دست می آید این نیست که دخت محنت بری  
ند پذیرا و خیریت **فصل ۳۲** است در بعضای صفایان بیکلری دار السلطنه برعت و رحمان سلیم الله تعالی  
بعد از این موقوف قشون عبارات بدیده و البتة لفظاً رنگین قبا و پوش معنی اشتیاق تازه و آرزوهای بی اندازه در  
میدان قوایس تعلیم عاراجا نگاه افراش فوج دریا موج بیان میسازم که ویر و ز که بست و بهتم شهر حال و از چهار روز  
بیت اشرف آفتاب سعادت یعنی فروگاه لشکر ظفر منظر جناب عالی دام آفتاب ارض نظاره بود و امر و زهم و از دولت  
همین جاشرف قوای قوت و جو آرست فردا باید دید لیکن غلبه برای مقام است غیرت بیاض فرزدق و حسان رنگ  
سببه حلقه شعری بلاغت نشان مکتوب محبت اهل انبیا تا آخر مرغوب جاذب القلوب کان کل سطر منه و حق یجذب  
قلوب المشائین بعد نصف النهار که چاشت کرده و دراز کشیده بودم بتوسط چهره پندی یعنی بر کاره واک رسیده اوقات  
را خوش ساخت **فصل ۳۳** در عده ای وقت تو خوش که وقت ماکردی خوش شد عبارات این محیط لیاقت  
تحسین و آفرین داشت جزا که الله تعالی الهامین خیر او خطوط و دیگر که در آن جمیده بود دیدم دیده شد جواب خط

نام شهری نزدیک خوارزم

که اگر بیک سلطان بکنی است و بکنی درای شای قاتان





است بخواجه صاحب کونید که بجز کامل نان بگویند که خط اول صاحب راقه لفت شد خط دیگر میان مضمون مختصر نوشته بدید  
 که بدست آدم معتبر و اندر کرده شود هرگاه بیارند در خط خود چمن نزد خالصا بقدیم الذکر باید فرستاد تمام شد  
 این مطلب از اینجا میگویم که در خط شما فقط چمن یعنی قاصد و هرگاه بود پوشیده ماند که چه شخصی را میگویند که همراه خود احکام  
 پادشاه برای امرای برود و چنانکه القاب باشد خواه دام ظلم خواه دام ظلم هر چه نویسد درست است و سوابی این برای  
 شخصی مخاطب دام ظلم و برای غائب دام ظلم می نوشته باشد **فوق** یعنی نماید که در روز که بیستم جمادی الاول  
 روز چهارشنبه بود قاضی صاحب لفظ و خواجها ماسکی ساکن بنارس نزد من فرستادند در لفظ مذکور عرض نمودم خواه  
 پادشاه خالصا حبس خطی نامزد این حقیر و در خط دیگر اسمی قاصد صاحبان مخدوم رافت نشان و کرد که کار ام دین بدینا و خود  
 بود است خط خود را بمطالعہ در آورده هر دو خط مکملتوب الیه جدا داده رسانیده شد جواب از همه بزرگان موفوف  
 این کاقد است باید خواند از دریافت احوال مرزا حسینکا صاحب سخت ملی بدل رسید لیکن چون مرز خواوست  
 مشکل از روز و ترسان خواهد شد زیرا که اکثر اوقات دیده میشود که آدم سخن و جوان مرد با فدا س سیده است و در وقت  
 بیرون از همه مردم در رفیق برای او چنان دایمی شود که صد بار نایده او را که با می میکند صاحب هم محبت نهانی با و دارد  
 مگر برای او کرده باشد بنواهد کرد و نیز از حصول علم بحقیقت حال قضی القضاة قاضی نجم الدین عینیان صاحب است که هر دو  
 آنده حق این است که این گونه آدم حجت سیرت کجا پیدا می شود نقل و بیان انشاء الله خان که نزد او نشاست هنوز در نهان  
 بصحت رسیده مصنف آن روزی برای دیدن من در جوابی همادونی بیی بختانده بود و در عهده سیرت نشاست  
 من قاضی صاحب گفتیم که برای چند روز دیوان به رسید که با نقل آن مقابل آن گفت چه فائده که این دیوان که من میش خود  
 دارم خط تر از دست و طبع این نسخه موقوف بر محبت و محی مرزا احمد نشاست تمام شد این گفتگو احوال خان هر روز  
 این است که از دو ماه و سه طرف شده و سبجان قلی بیگ غیب که است تا چهل ساله اش بود و او را در تمام شهر سوا نموده  
 یعنی چندین چوب را نش گشته که با سبجان نقل آن برده نشسته شده و او سوا می این کار دیگر این کرد که بعضی اعراضه شهر گفته نزد  
 خان موصوف و نشاد این عزیز بی مال آن چو ما از طرف ثانی بایان خیال فرستاد که گویند در اشتقاق بکت آنها چو  
 برین معنی مطلع شدند سبجان قلی بیگ را طلبیده پرسیدند که ای عزیز تو خود را چه فهمیده بودی که این راه رفیق  
 حالا تو بر سلوک نوریزیم سبجان قلی بیگ گفت که میان من و صاحب کلام معامله دنیا بود که بر سر آن هجومی کردم تنه  
 گفته و لکن را بر سر گذاشت اگر من بکمی صبر و بچو صاحب گفته باشم قران مجید که از بنده چون من درین روز با چو انشاء الله  
 خان کرده ام و او نمی تواند که بشم مرا کند لکن از راه حسن این تبارا گذاشته است که چو اعراضه خود لقبه بخلص من داخل نموده  
 است تا بزرگان و بزرگ زادگان در پی آنند من بخود چون خان موصوف بچو بعضی بخیانان گوشه بین و دیگر اجداد مالی  
 کرده بود و بهر لقبه سبجان قلی بیگ چنین حاصل شد که این چو با گفته خان فرمود برت و دقیقه سخندان شدند که برای  
 بر سر خان موصوف نازل گفت این مرد ازین خبر دست و پا چیده شده و ماد و پسر خود و دیگر شمایان خودش با  
 نزد طرف ثانیها فرستاده و با حال و قرار می کشیش آمده بایان موگده و احلاف عرضیه ازین بلیه محفوظ ماند از دور

دقیق  
۱۳۴۴

روفا

روفا

اصف الدوری می گوید که با کمک زده بود و از خوف جناب عالی و اهل قباله احدی مجال آن ندارد که بخانه کسی آید و بخواهد  
 او را بفرستد بکنند و هم نقل کتابهای فرائشی باشند که بچند کس گفته ام الی یومنا هذا احدی نیامده است روزی شخصی از القصر  
 بخط ما تفراده بودی رو به قیمت می کرد و نهایت پست و بیج می فروخت چون ما مردم را نیتهای پیش هفت هفت  
 در نظر است و این را هم گمان میزدیم زیرا که هیچ پیشش بدست یارزان است و پس کردیم و دیگر خبرت و هیچ و نیست  
 و جوبلی صاحب خوش و خرم سمری بر خط خودم دارند **فصل ۳۸** نقاب کنوز ارجعت و حافظ ابرار لغت سلطنتی که  
 مفاد و معنی محبت طراز مردم با بر و هم شهر حال در لغت بقیه متنازع نوع بشر در شمس قایم شده و عثره جناب خواجه محمد  
 امین حراری و ام محمد متضمن صحت و عافیت جمیع بزرگ و کوچک و غلطی که در خط سابق کو و تبارخ محمد به ماه و نور  
 روز و شب و بوقت سه برقع خط از عذر انبای و مصل سرت شمول بر نشاء و طالع آن غنچ دل را به شکر گفتگی جاوید و گنار نماید  
 و غلام رب میگویم که عبارت متکلمه و در هر که شامی نویسد بر جمعی جریب با جمل دیگر که مخصوص نوع غلط طراز تحریر نیز می شود  
 و مقبول است چون ای را آگاه کردن شما از صحت و فواید الفاظ و عبارات مکرر خط است و در هر خبر با صلاح بر می خیزم و اندیشه  
 که در آخر خط مروره هم و غلط بود عبارت مذکور و این است که باقی آنکه باعث زلت یا زیاده این سبب است که قلم برداشته  
 می نویسم مخفی نماند که غلط اول در اطلاق و تشع و آن تحریر لفظ و زلت یا زیاده این سبب است که قلم برداشته  
 نوشته اند با شید این غلط مخصوص شما نیست شعری ایران و علمای یورب هم به شکل حال صاحبان اند لیکن آنها هم اند  
 شما که از هم مستند زیرا که اگر بنیاد و چاه فقه و علم است و با بنیانیه اگر از شما غلط نشد و ضایقه و در علمای و قواع  
 چنین خطای خاص خیالی است بعد بنیاد و غلط دیگر این است که باعث زلت یا زیاده این سبب است خطا است که غلط است  
 درین مقام بخاطرش ندارد و این قدر کافی است که زلت یا زیاده این سبب است و اگر غلط باعث و فعل عبارت باشد که عبارت  
 چنین خوب است که باعث زلت یا زیاده این غلط غلط است لیکن را صاحب طبعان فصیح بیان می دهند که هر طبع بر زده  
 چاه نیست زیاده خبرت آنکه بکلی یعنی عمومیت را بعد از اسلام بگویند که در روزگار بعد بود خطی متضمن احوال لشکر گشته گیتی سمری  
 انصاحب و در آل روانه نموده شد **فصل ۳۸** خواجیه فقه و دستگاه فصیح الفصحی و املع البلیغ اسلام الله تعالی  
 بعد از شتیاق حالی باد که قلم به باعث طراز منبج و عافیت و در لغت خطا صراحت است شناسی و ملی شتافز  
 گردیده و نویسد شش خطی مخطوط ساخت آفرین صد فرین بر بر و یک خط دیگر سمری شما نوشته روانه نموده شد خواهد رسید  
 آنچه از فلاس و خطاطین حکیم مردم بود مقرون بعد ق است بیچاره چه کند اختیار می ندارد من نیز مجرمم لیکن بهر صورت  
 فتن و مناسب است اگر بخاطر خواهان و متابعه نخواهد شد عمومی که خداش سلامت دارد و در خط خودش اگر کسی  
 را قلم بود نوشته بود که خطی متضمن معاش این مرد بام نر افعیل نوشته خواهم داد و خارش خرای خیر بد که رحم بسیار  
 بسیار لیکن دارو این بار در خط شما لفظ سیم بود و در خط من با و در فتنه ایده صفا با نیان درین مقام است و دستک داشته  
 و شیار زبان میباید استعمال میکنند و هم به ملکیت آخر زبان ال خراسان است زبان نوران نیست و احوال شکر  
 همین قدر است که در خط فقیه که سمری و الله شاست تحریر نیز گرفته است و دوباره در خط صاحب آمده آن نمودن تحصیل حاصل است



بیش بود از همان خط دریافت خواستید کرد و این که اگر اوقات فارسی حرف بر نبرد خوب می کنید فارسی روزمره و غیره نیست  
 مردم در بند و ستانی استخوانها تنگ شده اند و گوشت و پوست در اندامها در بدن ماندن و نوزادها از خانه بر نیامده اند و گوشت و پوست در بدن ماندن و نوزادها از خانه بر نیامده اند  
 زود فارسی بایران خواستید شنید قد این نعمت خواستید شناخت بقیس بر این که شاعر غنایی شدن مکان دارد و لکن فارسی  
 زدن خیلی مشکل است اگر چه خط را ملاحظه خواستید که این عبارت که کشامی نویسد در هیچ خطی نخواهید یافت که این الفاظ و کلمات  
 زدن کسی نیست زیاد و غیرت اگر سیدی علیخان برای درس گرفتن بخدمت والده شایانید از طرف من بعد سلام متعویق بایست  
 که پیشتر خطی برای سیدی حسین خان ملوف خط می حکیم صیف الدین احمد خان فرستاده بودم که خطی که رسیده باشد بایران  
 خط سلام و اشتیاق بخدمت شما هم بود و این خطوط که برای استاد شما میبرد برای خود بیاورید و بالا الله امرت لانی سید بایر  
 انشای راه اتفاق بر خود افتاده روزی می گفتند که فراموشی برای دستخط مخصوص رفته است حالا معلوم نیست که در دست  
 یا خیر **۱۳۹** ویرود که سید در میان روز گذشته بود خط مستطیع عرض شده که اسمی جدید خود نوشته بودید یا نه  
 که جدا بیاورم و در میان بود و به اطلاع در آمد حالا غرضی که من طلبیده بودم نباید فرستاد و انشاء الله غیر از این که می آید بیاورید  
 آورد و لکن یکبار گذر از آن نیا بر ساخت می خواهم که نقل غزلهای علی بایر شود و حاشیه دیوان بخط در شانوسانیده شود تا شما محبت  
 تنقید و غزلهای شاعره حال هم بوالد بیاورید تا رسانیده شد خباب مدوح در حاشیه دیوان نوشته باشند و دست ما فرستاد  
 ضرورت نیست زیرا که اگر دیوان آنجائی بود مضایقه نداشت حالا میفانده این را بجهت عهده امین فرصت صاحب شاعره غرض  
 نشود و بعد از این هم نخواهد شد و من هم درین روزها آنچه میفرستایم شاعره می گفتند و فرستادن در شاعره عباس خاطر صاحب شاعره  
 بود حالا اگر در اندیشه من هم شاعره بگذارم که بگویم که در حال دیگر بیاورید که سعادت علی خان در وقت برادر  
 و پدر خودی بر نید بلکه سواسی نظام الملک آهفت جاده احدی از امرای عصر محمد شاه هم دشواریا بودند نه تنها لکن  
 حالا این نواب نیلی غنیمت است روزی که بر نداشت این رحم بعد دور آن پیاده های ناله حکم کرد که بر نید پس از  
 زن و مرد در طرف که خواهد بود و هر چه از نقد و جنس بر دیر دوشی فراموش شده باشند و سواسی اهل محال و دیو بیاری از قریه  
 نیز رهاستند جدا جدا بجهت شمش یا رجه کاچولی مع سرج و خنجر و مالای مروارید یافتند و هر روز بر بار بیاورید  
 و بار مای و دیوان خاص می شوند و از قریان و اما چنین معلوم می شود که مشا هر برای وزیر صاحب و سیر  
 صاحب و فاضلی صاحب هم معین شود و درین عرض شد که هنوز یکجا مانده نواب حالی را از اخلت بروم  
 بخشیده باشند و نقل چهار روز است یا بیشتر که بدرگاه حضرت عباس سواسی جناب عالی باین جبروت  
 رفته بود که تمام بازار را بلیمن کرده بطور ازین ندی جناس فاضله در هر دکان من شده بود و چون جاده راه بالا  
 بام نوبت سید زنده بر سر بام بویاها نفس می کشیدند و سامان سواری به بگویم که در وقت مرئی آیا از بونج  
 زین جواهر بخار و زینهای مرغی کار و دیگر چشم و خدمت که چشم فلک ندیده است براه بود و از کثرت خلق  
 دوفتدم راه می گردن برادر و که ده مسافت بود و مردم بسیاری در کوچهها برین عطشیدند و ضرر میبردند  
 الحاحل جناب عالی در تمام راه از نقد و در دست بولسان فقر می انداختند و دیگر گاه رسیده لطیفی از شرفی و لکن طایفه بالا

توق



رقعه

عادی الاخره

نام خدای عز و جباری  
باشد اراده

یک سیر و وزن بوده است نذر که روز بعد مرجهت هم تا شام انبوه مردم کم نبود و آدم بر احوال مرزا حاجی صاحبان  
 علامه که خود در سر کار ملی صاحب و همت خلعت آن معنی امیر حیدر شد و خودشان در حضور جناب عالی می باشند  
 جناب عالی را بر ایشان خیلی نظر عنایت است چنانچه خلعت هفت پرچم مع جیفه و سرچ و مالای مروارید و با کلی التماس  
 با ایشان مرجهت شده شما را درین عرصه و بهانه بر رسیدن در رقع که شما نوشته اید حالا با ایشان بخود مناسبت بطور دیگر  
 از طرف شما نوشته خواهم داد و بر رقعچه چو موقوف است من بر این بر رقعچه بستم و در کار شما درین سرکار معرفت می نمود  
 مرکوز خاطر دارم مطلقاً و منظر لطیفه غیبی شنید **رقعه ۱۴۴** پوشیده نماند که پریر و زک که چهارشنبه و پنج شنبه و جمعه و شنبه و یکشنبه  
 بود خان صاحب که مر تاج الدین حسین خان صاحب افضل شهرت شد و با یامای صاحب کلان در مکانی از عمارت گریزی  
 نزدیک کوهی صاحب ممدوح فرو داد و معنی امیر حیدر یکم صاحب و در صورت هماندری دیگر مهات است لیکن  
 مصرف طعام از سر کافیشی موصوف خواهد رسید و پریر و زک که در جمعه و شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و شنبه و یکشنبه  
 هم ملاقات شد تا در گفتگو ماند طعام یکجا خوردیم شاید طعمه و پریر و زک از طرف مولو نصیباً باشد جمعی شمارا داده کرده بودند که  
 طعامی برای خان صاحب بستم من هم که آدم برای ایشانک زاده از سره و نهایت پریر و زک که می تواند که دو سوا طعام حساب  
 کلان از جایای دیگر هم طعام می آید و در صورت رسال طعمه بر بادی زر خود است فائده طعام است که همان زمان از آن لذتی ببرد  
 تا اینکه نصیب می شود و هرگاه باران آید چنانچه پریر و زک اینها خواهند آمد و منشاء نقد دارد و بهوای این بانه شما و خان صاحب هم  
 تکلف در کار نیست اگر از اول معمول هم رسیده بود که بر وقت خان صاحب در شهر شنه و طعام برای ایشان باید فرستاد  
 حالا هم مناسب و چون پیش ازین در محرم اتفاق نیفتاده بود حالا بی جهت غیر از تکلف محض حصولی نداشت نقل مروره  
 اینست که از صبح باران شدید باریدن گرفت تمام راهها خصوصاً راه که چو ها گل شد خان صاحب همین علت نیز جهت  
 رفتن بملاقات بعضی اجای راز و منند که دو دو بار برای دیدن ایشان آمدند و در خانه نیافته مایوس برگشتند بخانه  
 مولوی حسین علی خان صاحب میخواستند رسید اما صاحبان مخدوم برای باز دید که پریر و زک خان صاحب نزد ایشان  
 رفته بودند بخانه مولوی حسین علی خان صاحب آمده سه ساعت کامل که یکپاس بند و سمانی باشند شنیدند چون دیدند  
 که خان صاحب نمی آیند و چیز هم نخورده بودند و منحصراً در حال وقت عصر که خان صاحب بخانه وارد شد و در شمار الیها خان صاحب  
 دیده نزد میان آفرین خواهند رفت با فراد هم صبح آمده رخصت خواهند کرد و خبر را یکی خان صاحب اگر هست لیکن با خبر  
 شوق غالب همینست که فرار وانه شود چون خان صاحب سر ابا عنایت عظمت و جبروت شما که درین روز نام خدا  
 بهرسانیده اید و کیفیت جمع شدن مردمی اعتبار در خیمه شما و دیگر چکث جان بیان کردند من هم از راه خوش آمد  
 و زمانه سازی که شما بروزی بکن ملوک پیش آید قدری بسته که نیم هشتاد و کسری باشد در یک حشر بط  
 برای شما فرستاده ام مناسب آن نبود که دلیها نفرستم چون دیدم که جده شما سوا می دلیها که برای دیوان صاحب  
 طلبیده اید و دلیهای دیگر هم از قسم سبی برای شما فرستاده اند بگویند بسته که گفتا که دم حلوائی سو مان خوب بود لیکن  
 باین خیال که مبارکبار است بکننده داشته باشد از آن هم دست بردار شدم تحفه محض مساکین و اعیان است بول باید فرمود

بر روی کتب





مضافه ندارد و الا تحت خرابی است اگر چه بیشتر کند و آدم که از طرف من رفته اند بوی بایسته برشته اند دل اجازت نداد  
 برای اینکه مبادا بخاطر طرف ثانی بگذرد که این مرد را که آید و همای نا کاره را باین تصویر که زری بدست آرند و در  
 حق من دعای خیر کنند بی ضرر و انداز این طرف می آید با جمله اگر شما بنویسید پیش نه طور است شایسته نه گفت رویا می نمود  
 بشکر بفرستم و الا فلان **فصل ۱۴۳** مخفی ماند که بنابر چه جرم جیب خط فحش من سبب و مطالب تو فرستم در  
 انداخته نوشته بود بدلتا به جواب بعضی سوالهای من از نسخه چهارم بر آن وقت بخیر خط در خاطر شما مانده است صورتش  
 این است که من بکلام بخیر جواب خط شما را دیدم که آن خط را برای همین مسئله انداخته بودم که آنچه تفسیر نمودم  
 با حسن و جود خاطر نشان شما سازم لکن چه بگویم که وقت بخیر جواب چنین خیال رسید که آن خط را باره کرده ام و آن خط  
 و مرصوم من است که خطی که از طرف شما می رسید بر خط مرصوم من می نشست باره می نمود و در دو سیاه یا اخطی که خط من  
 می باشد از آن خط بخیر جواب درین ملاک فرامی سازم چنانچه این خط را هم چون شمل بر سوالی بخیر بود نگاه داشته بودم از آنجا  
 آن وقت چنین در دل گذشت که شاید جواب القوت قوی کرده ام ازین سبب بعضی سوالات را جواب نوشته اند بعضی را لم نوی مانده  
 بعد از آن جواب روزی خط مذکور را نگاه کرد که آن خط را هم از آنجا پدید آمدن و آن را دیده خیلی متأسف شدم من بعد خط را بر دوشتم و جواب  
 سوالها را در آن درج نموده و جواب را در آنجا می گردم که بدال میانه چون رسیدن خط و دال المیزنی القیاسات است که انداز این وقت  
 عاده آن میگویم اگر بعد از این خط صاحب مدینه از خط من که بوسی الفاظ حائلی شامت نخواهد بود و اگر آن چنان خواهد بود که در اولا  
 محنت بجای می آید و لیکن از شما توقع آن دارم که اگر آن خط را می بیند یا خطی را که در آن خط خود را عاده آن سوالها نمایند زیرا که بعد از  
 این خط خط شما را هم محض ساقم و نامی سوالها بخاطر مانده است لیکن در آن خط من در الفاظ بسیار پیچیده بودم زیرا که ناوقت  
 احوال فقط دیده شود خط من می گردود و در حال احوال لغت بدال اختصاصی نویسد و همچنین در لغات دیگر احوال را قلموس  
 اینجست چند روزی در تصویر کردم تا قلموس از خانه شما می طلبید دیدم فقط نامی با تا به شش باین صورت آتقی صح جابر علی و خط  
 محض است لفظی است که مقصد باین ساخته اند و سامی باین بی لفظ فتح الف بر وزن جمع جمع است لیکن در فاسی  
 بر یک کس هم اطلاق آن جائز است و توقف در سه دوره در جواب خط اینجست عمل آید لاجالین من مخالف صاحب در وقت  
 عارض بود خط بناب ممدوح هم بطرف این خط است ملا خط را دیدم و این بار در خط من بدلی در حاجی صاحب میسید که  
 اوقات این متقد حال شما می باشد و بدو وضع و در بعض خانه بعافیت هستند من درین روز برای دیدن آن تماشایی بودم و  
 چنانچه تبار نه روز آنجا بودم که در حقیقت باین مکان بوی خوب دارد و روزانه نظر را از دیدن منبری و ترسان برای حالت لیکن آن  
 به چوب و پیوسته تر که باز یاده **فصل ۱۴۴** لودعی امی من که از الله تعالی بعد استیاق یاده استخیر و تغییر و انصاح با و که در  
 که دوازدهم جمیع الاول ساله الهجری بود و گوشت نمود و رفت بخاک محوی و الا قدر شما که موقوف شهر مذکور بوده است و بعد از  
 غایب از ترس از رسید وصول سترت منقول حوضه نوش کردن و دانی عبارت از آنجا است که بی بود لیکن بعد از این لفظ در کتاب  
 باین استعمل است و شمار عدم متع لغت مجبور از ترس و درت بی آنکه نوشته بود که در باره املا و اخبار صاحب من خیار  
 جمع خیرت بتشید یا این لفظ صفت نوی العقول است صفت غیر نوی العقول و خبر که داخل نوی العقول می آید

فصل ۱۴۳

در این خط من  
نویسید

فصل ۱۴۴



اگر اسما چنگد امید داشت دیگر که شمار و والد ماجد و عمومی شمارا درین سفر بسیار بادی گنمی نشانه ایست که میگویم  
که این سفر غرض نیست عجب سیریت که روح تازه می کند خدا نواب وزیر مالک بسا در زندان دارد که روادار آراستی  
نمی شود شخصی عوض کرده بود که امر وزیر بفرمان طرف روان باید کرد و ارشاد شد که آنجا آب بسیار کم است طرف ثانی با بعضی  
رسانید که سفارته آتشی از زندار شاد شد که من برای خط انفس خود می خواهم که خلق خام مقصد شود و الله با تقدیر این  
رعیت پروری که در مزاج جناب عالی باقیه میشود شاید در امرای سلف باشد و الا امرای این وقت را هیچ نسبت  
بالایشان نیست و بخود و در عنایت جناب مرشد زاده چه عرض نمایم که رستم اسواری در تهنه عنایت می شود  
و بچو در کاری می آید برای فقیر خود و چو پادشاه معین است و در پیش ازین هم که خیمه آنجا آب اتفاق می افتاد جا  
شمار خالی گفتی داشت آن روی آب به تکه های خوب شمشیر بود لیکن که برود و بسیار و مسوای این مردم را  
بناظر علی چه و کار و قلم خوب برای خوشنویس باید بدی خطی که خوانده شود و کار است بجز این قطعه زمین چار  
طرف راه است از آنجا که برای بنگه گوی رود و بقول پادشاه از عوام خبر و اجبت و گرم است باید دید دیگر که خطی بنام شیخ  
پسند از فقیر چند صاحب معنوت است بخشش علی باید گفت که بر سرین سینه که کاندنای قضایان در رخاست و در  
لازمه چند خراجی حیدر یک خان تحقیق نموده این خط را نزد منوچهری برساند و زیاده نیریت **رقعه ۶**  
خواجده نامی طالع عمره و در خط شبکی پیشه که در آن احوال از آن ضارب شود و دشمن و قوم بود یکی دیر و در کاست  
و یکو به سر سید زین بر می بیکه فائده نام و بسیار سید به کاندنای نه شرح رفته می آید و شمشیر اگر سبای خود آن قضا  
که کاندنای قضا و انبیا و در حق عبارت منوچهری در آنست خواب شد این صورت که لفظ اول رفته با لفظ اول  
شرح قابل گفتی و لفظ دوم را با لفظ دوم و همچنین سوم را با سوم و چهارم و جای که مطلب از آن الفاظ خوب  
بر نمی آید و بنیاد منوچهری بان کرده شد حال سبای شاد و شادتر و در لفظ زیر آن لفظ شک شده لیکن در معنوت معنی  
عبادت و بعضی جای خوب نمیده خواب شد به صورت شاد جای خود در مقابل لفظ به الیه که معلوم خواب شد بر سر  
معلوم نمیشود و خود آمده و یا خواهم و یا در خط خود بنویسد که شرح آن گشته است و آید و احوال اشکال این است که در وقت کج  
بر عید و گمانی که گمانش که لیل آنجا که نه شده رسیده بود و یک مقام در ستران خیم و یک در ستر اولین اتفاق افتاد  
بود آنجا که آمدیم خبر بود که برای اسکی که در آنجا بود به ازین دو مقام خواهد و تا دیر وقت در آنجا که آنجا که این گشتند  
سبب از نزدی آب نهفته بود و امر و فرزند کوچک گرم بود لیکن دیر وقت در آنجا که این از شکار این که گشتند سبب از  
کلان جای بی اتفاق شد و بعد از آن سر که می کامل خلوت ماند از آنجا که گشتند که میان آفرین این رسید که پیش خیمه  
و فیضان و دیگر بسیار که در آنجا که بسیار است بر کرد و لید و بطرف که گشتند و در آنجا که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که  
اسبان را بر می آمد ازین جهت از راه تمام شد و کوچ است بر آن طوطی که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند  
بیمار به خطرانی لاری را در آنجا که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند  
اینکه لاری را به خان افغان که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند

در این سفر بسیار بادی گنمی نشانه ایست که میگویم  
که این سفر غرض نیست عجب سیریت که روح تازه می کند خدا نواب وزیر مالک بسا در زندان دارد که روادار آراستی  
نمی شود شخصی عوض کرده بود که امر وزیر بفرمان طرف روان باید کرد و ارشاد شد که آنجا آب بسیار کم است طرف ثانی با بعضی  
رسانید که سفارته آتشی از زندار شاد شد که من برای خط انفس خود می خواهم که خلق خام مقصد شود و الله با تقدیر این  
رعیت پروری که در مزاج جناب عالی باقیه میشود شاید در امرای سلف باشد و الا امرای این وقت را هیچ نسبت  
بالایشان نیست و بخود و در عنایت جناب مرشد زاده چه عرض نمایم که رستم اسواری در تهنه عنایت می شود  
و بچو در کاری می آید برای فقیر خود و چو پادشاه معین است و در پیش ازین هم که خیمه آنجا آب اتفاق می افتاد جا  
شمار خالی گفتی داشت آن روی آب به تکه های خوب شمشیر بود لیکن که برود و بسیار و مسوای این مردم را  
بناظر علی چه و کار و قلم خوب برای خوشنویس باید بدی خطی که خوانده شود و کار است بجز این قطعه زمین چار  
طرف راه است از آنجا که برای بنگه گوی رود و بقول پادشاه از عوام خبر و اجبت و گرم است باید دید دیگر که خطی بنام شیخ  
پسند از فقیر چند صاحب معنوت است بخشش علی باید گفت که بر سرین سینه که کاندنای قضایان در رخاست و در  
لازمه چند خراجی حیدر یک خان تحقیق نموده این خط را نزد منوچهری برساند و زیاده نیریت **رقعه ۶**  
خواجده نامی طالع عمره و در خط شبکی پیشه که در آن احوال از آن ضارب شود و دشمن و قوم بود یکی دیر و در کاست  
و یکو به سر سید زین بر می بیکه فائده نام و بسیار سید به کاندنای نه شرح رفته می آید و شمشیر اگر سبای خود آن قضا  
که کاندنای قضا و انبیا و در حق عبارت منوچهری در آنست خواب شد این صورت که لفظ اول رفته با لفظ اول  
شرح قابل گفتی و لفظ دوم را با لفظ دوم و همچنین سوم را با سوم و چهارم و جای که مطلب از آن الفاظ خوب  
بر نمی آید و بنیاد منوچهری بان کرده شد حال سبای شاد و شادتر و در لفظ زیر آن لفظ شک شده لیکن در معنوت معنی  
عبادت و بعضی جای خوب نمیده خواب شد به صورت شاد جای خود در مقابل لفظ به الیه که معلوم خواب شد بر سر  
معلوم نمیشود و خود آمده و یا خواهم و یا در خط خود بنویسد که شرح آن گشته است و آید و احوال اشکال این است که در وقت کج  
بر عید و گمانی که گمانش که لیل آنجا که نه شده رسیده بود و یک مقام در ستران خیم و یک در ستر اولین اتفاق افتاد  
بود آنجا که آمدیم خبر بود که برای اسکی که در آنجا بود به ازین دو مقام خواهد و تا دیر وقت در آنجا که آنجا که این گشتند  
سبب از نزدی آب نهفته بود و امر و فرزند کوچک گرم بود لیکن دیر وقت در آنجا که این از شکار این که گشتند سبب از  
کلان جای بی اتفاق شد و بعد از آن سر که می کامل خلوت ماند از آنجا که گشتند که میان آفرین این رسید که پیش خیمه  
و فیضان و دیگر بسیار که در آنجا که بسیار است بر کرد و لید و بطرف که گشتند و در آنجا که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که  
اسبان را بر می آمد ازین جهت از راه تمام شد و کوچ است بر آن طوطی که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند  
بیمار به خطرانی لاری را در آنجا که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند  
اینکه لاری را به خان افغان که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند و تا فتنه شب که آنجا که گشتند







این قدر بی پرواست که خطام کند و بسیر صاحب از طرف خود لعل می آرد و خلاصه خط میر صاحب برای ملاحظه می رسد  
بعد بر طالع بان باید کرد و از خط مولوی میر علی نقل نسخه در دستمان نوشته شود و اگر دستم بکنید و اگر نوشته شده  
باشید دو بان چنانچه بیدین باید دارم که شماره بر روز نوشته بودید در **وقت ۱۳۹** بر صبح خورشید که در طالع می باشد که درین  
رومال که چو خجسته می آرد پشت درق که یک کمال باشد از شمار منشی محمد صادق است و شش و پنج و کار از اینها و شیخ  
احمد علی هر دو را بخوبی نگاه باید داشت و یک سند کاغذی غزل تازه و پنج بیت دیگر دارد در بر لعل و در هر دو لعل بان باشد  
من این وقت باغ مزاجی میروم شام که بر یک دم در شام میرسم این شعرا بن صورت اتفاق افتاده پس بر روز  
غزل اول گفته بودم و بر روز و غزل که بعد از غزل اول نوشته شده و غزل دلف نیست و پنج شعر در دلف پس دو روز و  
دیر و اتفاق افتاد و باعث بعضی از آن جمله من بجایه بیان آفرین و تسلط آن سید که فرمایش منجه نو کرده بود  
این غزل تمام نیست نه این پنج شعر نویسد من ابیات باقی گفته خواهم نویسانید و هر چه دیگر دست می دهد آن هم نوشته  
خواهد شد **وقت ۱۴۰** منشی طلیح اللسان خواجہ نام الدین سمرقندی که رشک صفایان و در محاوره زبان اند  
در یافت نمایند که خطی بنام میر صادق خان صفایانی در لعل خودم که اسمی والد ماجد شماست و ستاده ام لازم است  
را طبعیده بگویند که این خط متصل چه بی میان آفرین جانیکه که در مزاج قتل ترا طبعیده بودند سایه بیابانک نام مزاج صاف  
هم نشان باید داد و اگر حسب اتفاق جایی رفته باشند باید گفت این خط را حواله میرودی زبان نام دارد و در دم درواز چوبها  
خانه می باشد و نو ده بگویند که این خط خطر را قتل است هرگاه آغا صاحب بماند بجای داد و دیگر آنکه بر روز و خجسته حاضر از عجب  
پیشتر شرف علی خان را که لباس انگیزی ی پوشیده برای دریافت خبر مزاج خجسته صاحب عالم فرستاده بودند آن  
اول روز اتفاق افتاد و آخر روز از شرف علی دار و عده دیوانخانه را که نائب رمضان طلیحان الشکافاسی است با و در  
گلزار گل گلاب چمنی و ده بر دو هم که آورد دال باش و پنج کوزه روغن لطیف و خوشبو و پنج سبوی رسا و در  
بودند و حضرت مبارک را به سید از در شرف حضور گرفت و صلحش این است که امام علی خان را به این صلح  
پنج هم که در عید پنجاه بر و دست و پنج کوزه روغن و همین و در رسا و ده کا و پر از پنج صیافت بخصو خجسته  
علی آورد و بود خجسته عالی این و در اینجا فرستاده اند لیکن دو کا و پنج نیز میخواست کرده بودم  
این هم آمد بود و همین و در برای صاحب کلان آمد بود و بر و هر که سواری آپیش سداق  
دولت حضرت مرشد زاده گذشته بود و ادب بدست خواص و ض کرده بودند لیکن من و ملاقات  
نشده و در شکار خواهد شد **وقت ۱۴۱** خواجہ نامی صاحب کلمه الله تعالی در روز بیاس خاطر  
شمار و نقد شایع محمد حسین عرضی بجای معلوم فرستاده بودم آنچه در دستخط شده است را قمر از اول این  
کمان بود لیکن بیاس خاطر شاکو نوشته شد و نو کردی در سر کار ایشان خیلی مشکل است کسانیکه این سرکار  
را ندیده اند مهوس دارند و آنها که نو کردند و فکر ترک بسری بر ندیکین تو قعی که در ترک لوگری رو میدیدار تبیب بر  
نیلدن نخواهد است در انتظار این تنخواه اول تنخواه دیگر جمع میشود و بیچاره این قدر بول بجای نماند که از تنخواه بخت اند

وقت ۱۳۹

وقت ۱۴۰

وقت ۱۴۱

**رقعه ۱۵۲** خوابهای صاحب کلمه الله تعالی افسانگی را که خود نفس تحریر نموده ابد بر نفس الدین بر  
 مطالعہ برید جناب ممدوح درین روز مالقات چار شربت را بقیع رسانیده بادی گیرند عبارت هم که کم بطور خود  
 می نویسد می خوانند که از تصنیف صاحب هم خطی بردارند لیکن اگر آدم جناب ممدوح باید آدم خود همراه آن بادم کرده باید  
 فرستاد این از برای آن است که شما آدم ایشان را خوب نمی شناسید والا این قدر سعی مصروف داشت و این رقعہ هم  
 برای همین نوشته شد والا اگر جناب ممدوح خود دو چارشش شده می طلبید حاجت بوقع هم نبود باده خیریت  
**رقعه ۱۵۳** خوابهای صاحب کلمه الله تعالی الاصل کلمه الله تعالی مشوفا فائزانه رسیدن بسیار خوش شد خدا درین بکلمه  
 محبتی و کوپ بخشی باینونیکر و بعضی تقاریبای شما اندکی بخشیده است این هم از سبب عدم مظهریت است این قدر بخاطر  
 داشته باشید که تعریف هر یک در کتاب خود را گفته نام آن شخص بعد فقرات شتمن مریح او ذکر می کند اگر چه طلب و تقدیم  
 تمام او تیر حاصل میشود لیکن پسندیده تر این است که اسم ممدوح بعد فقرات مدح مذکور نمایند این چیز را داخل غلط نیست  
 بلکه از حد معرفت تجاوز دست می دهد زیاده زیاده **رقعه ۱۵۴** بیان بامی بعد سلام شوق واضح بود که خطا شوق  
 چار هم شمر حال امروز که مندر هم ماه مذکور است رسیده معر ساخت عبارت خط قابل سیر افورین بود الا مدد و  
 غلط واقع شده کی کان تو قفاق یعنی خون ریختن بجای قان تو قفاق هر چند در ترکی قاف و کاف یک است  
 لیکن تو قفاق یعنی از ایندن است و تو قفاق یعنی ریختن و دوم در مع میر صاحب این فقره در احوال و مظهر  
 نوشته اید میر صاحب تو حیکل هم که خدا خاک ایشان را برای رحم بر حال غریبان سرشته است واحد و شش او و اند  
 چنین می باشد که خدا خاک ایشان را باب رحم بر حال غریبان سرشته است و آنچه انیسیر مرد معلوم قوم بود آن مرد  
 را شما شناخته اید به هم است من زیاده رو پیبرای خرج راه با و داده بودم شمشین یکبار و پنجبار لیکن چون طبع فقیر  
 مراعات حال بنی اوم است جز از داده باشد یا جلال زاده احوال او را تیر خواهر است خواه دروغ شنیده رحم  
 می کردم بهین طریق مردم صد ما گرفته اند و هیچ کی از اینها آشنای من نبوده است لیکن بنری توان این حسن  
 سلوک می دانند که فلانی از راه دوستی بجا سلوک می در زد و نمی دانند که من شنای صاحب غیر هم در دین  
 گذار می ششم **رقعه ۱۵۵** بر دو کاغذ مزاجی صاحب توفیق بستم خان باید نمودن و من باینکه بعد چار شربت بخا  
 خواهم که آخر روز شما را همراه گرفته باز اینجا می آیم و کاغذی غیر از کاغذ مزاجی صاحب است آن در خروان شما گذاشته  
 من خود آمده دریافت می کنم **رقعه ۱۵۶** پوشیده نماد که میر عبد الله بیچاره بتاریخ لیست و نیم جادی الاولی  
 ششم روز دوشنبه در جوبلی توفیق مرض سل و ذوق رحمت الهی بویست از نه ماه این عارضه داشت و بدین بیماری  
 کرد لیکن خوب کرد اگر به نیرم میکرد و چه پیشه با اتفاق اطباء نسی ازین بیماری جان نبرده است خلاصه دو ماه در جوبلی توفیق  
 بمبیر و بیجفت که آج هوای اینجا بسیار از لاجرم من موافقت کرده روز یکم مردان یکپاس شب مانده سرشته  
 نفس کم کرده بود و فواق شروع شد یک نیم پاس روز باقی مانده جان بجان افورین سپرد پیش روی دراز  
 همین جوبلی بکجا فقیر است از چهل سال فقیر مذکور درین تکیه میبوی و سال گذشته قضا کرد و حالا کوجال بدال و ملک



انصاف بدست شماست برنگه کجوب قبول می کنم خداوند طرف تانی چه صید است که این خطرت را خطا قاف  
 رسید و میر عباد و دست نه پنجاه رو پی قیمت کتاب بر زبان دارد اگر رسید صاحب باشد مضایقه ندارد میان علی حسین  
 امرور و نه جوینور شد سلام خدمت شریف گفته غرض خانه نشدن از کم فرستید که ده اندیر و در پرورد که جواب بدست  
 بود در غل تازه گفته شد شما همین وقت نقل آن گرفته همین کاغذ را که غزلها بر دوخته شده از رقع بریده بر تنم خان  
 چای میداده که زو آقا صاحبان خواهد برد و من امروز از دوا لیدن غل غش شده فروامحمدی را طلبیده متراشی می کنم  
**رقعه ۱۴۱** خواجهامامی صاحب سلام الله تعالی خطا کسی والد شما سیرد بعد طالع اگر ممکن شود همین افاقه را قدر  
 ترارش داده و بصیغ بسته تلقوف عهده خود را که سازید و خطا فاضی صاحب که اسمی آقا صاحبان است رستم امروزی بر  
 اکثرش از همه آدم جواب شان رسانید آن را هم تلقوف باید نمود و الا خطوط امروز در دواک بعضی خطا آقا صاحبان  
 در خط و دیگر خواجها میر فرستاد و در خط و معلوم رسید و که جلینر سدا کی چند خورده است چنانکه که میر افتاد الله خان  
 صاحب خط و دیگر را این علت که غزلهای نهدی نوشته بود بر دواک املاحظه شما سیرد **رقعه ۱۴۲** خواجهامامی صاحب  
 سلام الله تعالی بعد شنایق تحقیق نماید که از دیر و در عجب که استانی افتاده ایم که هیچ می رسید امروزی تمام است  
 فردا کج کلین تمام امروزی درین ارض ذات الزیال برین ناگوار است صبحی بار بار آمده بودی یاد الله تعالی دیگر آنکه چوپیم  
 بدست من آدم میر که گرفته پیش خود محاسبه و درگاه مکتوس معلوم باید یاد که بخار به مصرفت خود دارد  
**رقعه ۱۴۳** خواجها صاحب بن خط محمد شفیع که اسمی فقیر آید بود برای مطالعه میرد و رقع دیگر که نام سیر و دست نیز  
 فرستاده شد باید مطالعه خطش رقع را برستم باید داد که بخانه شتار لیه برساند و آقا صاحبان مخدوم وقت شام آدم  
 خود را نزد من فرستاده بودند چون من عادت ندارم که درین چیز نام خود دخل کنم یا نوشته پیش خود بگذارم از سیردن  
 رقع بسیار خجالت کشیدم لیکن بطور خود با بیات نگورده را بد می کنم اگر بدی آید فوالمطلوب والا امر و بطور دیگر  
 دست می کنم **رقعه ۱۴۴** خواجهامامی صاحب سلام الله تعالی راقم داعی تاین وقت همان مرزا حاجی صاحب  
 بود حالا بخواهی آقا صاحبان تلطف نشان رسیده چون خبر تشریف آوری این صاحبان تا شام گرم  
 کند موافق وعده و پیشی استنباعی توانم رسید فردا بعد چاشت با اتفاق میر صاحب بن مخدومان خجالت  
 خواهم شد **رقعه ۱۴۵** خواجها صاحب سلام الله تعالی هرگاه خط بوالد خود بوسید برای ملاحظه داعی هم خواجها میر  
 من یاد دارم که نقل آن تاریخها پیش شما هم بود شاید از خط شریف رفته است و سیر امجد علی هم نقل آن برداشته بودند  
 من هرگز نخواهم دیدم که ساد بهت آمده بود و قطعه آن نیز در دست شد لیکن چون عدد مصرع بسیار در آوردم  
 ده عدد بود مجبور بودم به ماده دیگر بندهم بعد زمانی این ماده بدست آمد **رقعه ۱۴۶** زرقه ساخت بی شاه دین حج  
 صندوقی که از غل مندان میر سپهر جلالت و مید جان بنم مانفی ازین تاریخ پنهان می و گمال و سعادت  
 اقبال **رقعه ۱۴۷** دیگر آنکه امروزی با فر داور عالم فرصت این چهار غزل تان فقیر را بر کاغذی نقل کرده بدست  
 آدم خود زو آقا صاحبان مخدوم باید فرستاد و در تحلیف مرزا حاجی صاحب از بلای روم و از ان جابا میر محصور

رقعه ۱۴۱

رقعه ۱۴۲

رقعه ۱۴۳

رقعه ۱۴۴

رقعه ۱۴۵

می آیم زیاده خیریت **رقعه ۱۶۹** خواجہ امامی صاحب دریافت نمایند که معلوم نیست که دیر و زیا امر و زمر از بهر بیگ  
 بیلوان و آن مرد جوگندم ایشان که وقت آمدن این جاشمارا بالای با هم طلبید و سفارشش را کرده بودم آمد و نوید یافت  
 و صاحب در مقدمه هر دو کس بطوریکه گفته بودم بجناب قبل و کلمه عرض کرد و بدین وقت مناسب بود بهر حال اگر گفته باشید  
 مفصل بنویسید والا گویند و در جواب بنویسید **رقعه ۱۷۰** خواجہ امامی صاحب بکمال الله تعالی بخیر و بهر دست  
 رستم خان فرستاده شد باید گرفت و نزد والدہ میان کمور فقه باید گفت که مرا قتل پیشتر کرده و کلماتش تحصیل از پرگنات در  
 ملک انجیز کو بند سفارش اکثر مردم با نامی نوشت و بهر تقدیر مقصود خود کامیاب می شدند و بنیوالا که شنیدایش هم  
 معقول شده اند سفارش کرد و بهر بهانه نامی دارد و صاحبی هم خط نوشت باطل حاجت می داد این نیست که در برای کسی طلبید  
 مگر دوسه بار بعضی درستان را رخ این بهر عمل آورده بود و گاهی یک کسی بهین جلا و دوازده خود داده است این در  
 گفته باز جوگندم کلان بخیر و بیکم شمشاد خود برای آن زن که فرستاده اند و بدین زیاده خیریت **رقعه ۱۷۱** اخنی  
 فاند که عرضی شاهی جناب خالص صاحب قبل و کلمه بر روی که خم ماه مبارک بود رسید چون من اینجا بودم و والد شایع  
 انباعت مقصود فرستادن آن ترومن و اموش نمودم و کلام از خانقا صاحبان اینجا آمد مصلحتی در طلبه ای  
 و بهر چه غیر این فعل مناسب غت در سه کار آگینی انجیز بهادر است همه است فی لطف و عنایت آفای عالی جناب است  
 اگر صاحبان بود و این بخیر و پسندیدیم الله تحصیل از شمار زانی و الا با ای اندیشه نیست خدا آثار اسلالت  
 دارد اگر او را بدست شما منظر است بطریق دیگر کامیاب خواهم شد و در من این همه در اصل از نسب بهرانی اوست  
 کو ظاهر حاضر باشی و خدمت شایع آن باشد و بنیوالا آشنای ازین یوری خطی من نوشته بود و خط مذکور حضرت  
 آقا صاحب مختارین رسیده شخص مذکور نوشته بود که چهار عامل برای پرگنات حضور تحصیل بخیر و شرف  
 بفرج آباد رفته است یا ترو صاحبان بود و هر جا که باشند در دست بخاطر فاند است و صاحب و الا مناقب منتظر جواب  
 هرگاه این التماس پذیرد خواهد شد فعال مذکور یک کی از ان شمایید بر سر گرفته خواهند رفت تمام شد معنون خط  
 آشنای مذکور بچایع بهین قدر نوشته بود اگر فضل الهی شامل حال شما شود این شخص را رفیق خود خواهد  
 کرد و مکیس در آن جا حالی ندارد بعد مدتی ده و پیر که برای پیچ خود فرستاده بود و بخانه مادر رسانیده شد و رسید  
 حسن خان خطی برادر خود میان سید علی نوشته بود مذکور تحصیل از بنام خواجہ امامی صاحب تقدیر شد چون  
 بنیوستانی از طریق انگریزان بکلی خبر ندارند وضع و شریعت اینجا همان بود که شما این یوری فقیه این قدر نرسیده است  
 اگر خبر آنچه بدیده میشود پیش از آنکه شخصی بکلمی مقصود نموده و آید جابجا بهین شهرت یک در فایان خدمت اعلیٰ فلان یافت  
 بهر حال حال تنگ اشتری دارد و آنچه در فواد است عارفانه است و زری در بین زمانه پیر می آید کلان دعا گویان را در وقت  
 ترقی یاد باید داشت اینجا چنین وضع با و که قهرا خطی آگینی من درین عرض نموده بودم مطالبه در و در من بعد خطی می آقا  
 صاحبان مخدوم و در شان و فرستادم هر وقت که جواب میرسد تر و خود بخاک می دارم و خط دیگر لطیف که در خط خود  
 و آنچه در خط سابق نوشته بودم که دو جادو خط شما غلط دیده شد تحصیل این است که این بخیر و زمر عالم تحصیل فرزند خط

رقعه ۱۶۹

رقعه ۱۷۰

رقعه ۱۷۱

شهادت میدهند که محو با حای حلی نوشته میشود و محل باهای روز میبایست لیکن اسبب سرعت یا متعلق بودن خان طرک کار  
 دیگر انگشت از قلم شمشیر نمود و انتشار اندک نیز وقتیکه بر طلب ظفر می یابید و اطمینانی هم میرسد الوقت بر آن قاطع  
 و دیگر که کتاب لغت نزد صاحب فرستاده خواهد شد صاحب بن من ازین خوشی ندارم که شما بوی علی سینا شوید یا خود  
 داد دست بچینن نرتی شما دنیای خواهم اگر خدا عالم و دولت هر دو بدید جهان الله گور جوی خواهد بود و چشم دنیا  
 و اگر علم بعد ضرورت عطا فرماید و دولت زیاد از حد لیکن لغت تمام نه بدلت زهی طالع و خبی عنایت خداوند  
 ابن بار خلی برای ناپرسنگه خود چون او بذات خود شتاق خبر حیات از شماست و میداند که محبت او در دل  
 شماست از راه اختلاف کلمه بر زبان می آید و لیکن از دل نیست اگر جواب صد خط نخواهید نوشت او خط صد و یک خواهد  
 نوشت امم که از دویهر اینجا دار و دست تمام خواهد رفت خطش طغوف است و دو کاغذ دیگر یکی عنایت نامه حاجی سمینار  
 نامی دوم کاغذ غلامی شاعره حال **۱۶۹** سلیمان الله تعالی او پوشیده ماند که لغزده امی آغا صاحب محتا  
 حضور پر نور مرقوم است و یکم شهر حال من رسید و احدی بران مطلع نشد صورت حال این است که من بر روزگرت  
 و سوم شهر حال بود خبر واکلی به صاحب تیاریج نسبت و ششم شنیده برای خیرین ملازمان جناب ممد و حنجاس آدم و قنبر  
 ایشان بریم زدم حال در شهر و عایام بر کمال روانه خواهند شد و بر روزگرت و چهارم و روز شنبه بود آدم  
 آغا صاحب نام مجید آن لغزده مخفی آورده رستم را بیرون دروازه برد و با قوسپرده در رفت رستم نیز با جفا  
 نام من ساینده خط مرزا ابو الحسن خان دیوان هم در رفت آن بود و همه بخوبی خوانده شد کسی ندانست چون من در اینجا هستم  
 و آغا صاحب بخا جواب از طرف ایشان بعد ازین خواهد رسید و بر جواب بهر تو نوشت ایشان شب روز دیار  
 شماست بخیر خطوط و مقام داعی شدن ضرورت احوال تازه می شود و باقی همین یک خط برای همه و نشان  
 لغایت میکند صد آفرین شما که بر نامه نام آغا صاحب نوشته بود دید و الا احتمال آن بود که جوید اران و پایا  
 بلایه بر کاره و ذاک می گفتند که مرزا قنبر نجاس فتنه است و هر کاه بجز در یافت حال اینجا می آمد ازین تنها اینجا خط  
 را می گرفتیم باز هم قبا حتی ندانست و اگر جای می رفت صاحبان خانه خطر را که فتنه از راه بی تکلفی می خوانند لیکن این  
 احتمال من خیلی ضعیف است زیرا که من وقت آمدن خود همه آدمها را چه چویدار و چه پیاده طلبیده و لقب کرده  
 آمده بودم که هرگاه حلی نیام من آید شما آن خط و هر کاه را پیش آغا صاحب بیارید هرگز نجاس را بجای دیگر نخواهد  
 فرستاد اگر خلاف این بعمل آورید از نوکری بر طرف خواهیم شد آغا صاحب هم قدرش کردند و تهدید نمودند درین صورت  
 آمدن خط نجاس احتمالی ندانست لیکن بسیار بدنامی کار کردید رحمت خدا بر شما در روز وقت شام در خطوط طغانی  
 خطی بنام صاحب یکه فرستاده شد در خط مذکور چند لفظ تعزیرت حادثه بجان گذار هم است اعاده آن  
 چه ضرر و حال بعد ازین که عذر برای جدا جید خود بنویسد آمدن مولوی کلیم الدین مفتی عدالت و دیگر ارباب غوث  
 و متاسف شدن صاحب الا قدر از دریافت این ساخته حواله تعلم باید نمود اما در نظر این مردم غوث شما جاگیر  
 و رفقه من که در منفرد و انکی خالص صاحب لکنه و محض و نمودید بسیار بجا شد زیرا که نمودن رفقه وقت استفسار



متفصلاً صاحب طایفه از احوال آن صاحب بیابا بود از طرف خود چنانکه گفتی داشت صاحب بن عبدالمؤمن  
 آن را حکم قطعی ندانید شوره خیال بکنید بر چه مناسب وقت و در رای شما پندیده نماید عمل آورده باشد نام خدا  
 رای شما صاحب و نزد من پندیده است **و قریباً** خواه صاحب عالی قدر علیه الله تعالی بر پر فر خط بخت منط  
 رسید و صاحب سر و روان گردید و نوشته بود که تاج الدین حسین خان با تخیل صیقلی پسوند مامور است مذکور  
 این لفظ را معمول بعضی نوشته بودید پوشیده مانده که مامور صیقل معمول از امر مامور است و درین مقام  
 همین نسبت می نماید و معمول است که بدان تعریف شهرت در اینجا چنانکه پیش دارد و معنی شهرت را نیز معنی  
 و واجب که ثابت هی بینه غای سلمانی نه بجهولی شیخ سی زنا ربیع سلیمانی این است که لغت با نامی  
 خشت مفتوح و هم سالن یعنی از یک کدبانان و را بهاران حکم عالم از ناجران و دیگر کدبانان گیدیان معنی لغت  
 و در استعمال یعنی سود دفع است و سلیمانی سنلی است بزرگ گوید که در بیان آن را سفیدی می باشد که از زار  
 سبکو نید غرض شاعران است که گفت و اسلام هر دو در اصل یک است و فرق ظاهری نزدیک اهل تحقیق نام غیر کاه  
 لغت ثابت شده آن ثبوت گفت و سود سلیمانیت یعنی اسلام عین گفت و کفر عین اسلام است هر دو از هم جدا نمی شوند و عین  
 زنا را از ربیع سلیمانی متفک نمی تواند شد و همین صورت گفت و اسلام و اسلام از گفت و کفر و شیخ با انبیه لغت می توانست  
 که زنا را از ربیع سلیمانی حد از تمام شد این هم دیگر اینکه تا آنکه لغت فیض شافی مطلق از سابق بهرست از غیر  
 بحالت اصلی خود متوجه لیکن که کلمه بر سابق اختلاف میکند و بخند و این دلیل نام بر صحت است که پیاده را بینه لغت  
 اگر که میل طبع لغت کلی می شود و بدل رغبت بشیخی میزند نام خود می گوید که مرا پیش مرزا صاحب بسان  
 و فتنه که می آید سوال بر دو چیز میکند من البته لغت کلی می طلبم لیکن چون طلب از شیخی خوردن منع کرده است برادر  
 که می شود از نظر و او کنم اگر گاهی اتفاق می شود یک نبات ریزه با و میدهم بایشی بینه لیکن چون نزد حکم این هم  
 حضرت بنفرد رسیدیم در مقدمه معامله و بوی بخند آنچه جناب قلم و کلمه شما بنویسند بران عمل نمایان نیک و بد را با حکم  
 کار در نظر داشته باشید و در وقت شاعر بود از باعث آمدن بعضی احباب خاطر داری آنها و در وقت شاعر مرزا  
 جهانگیر بهادر زباده این غزل بر غزل هفتیتی اتفاق افتاد در خط آئینه و ستاده خوابت مرزا جهانگیر شاعر زاده  
 زوچیش بنه سین و چهارم محرم داخل گفت و شد جناب عالی با ششم تمام که شاید نصف الدوله این دعوت استقبال  
 مرزا جوان بخت شاعر زاده کرده باشد و بیکره شده بود و شاعر زاده موصوف با وصف غرور سلطنت و در اجای جناب  
 عالی را در یک بود چهلوی خود این شاعر زاده موصوف زحمت آنکه زبانی می پوشد و بر جانوری از غوان رنگ بر ریزه  
 چهارم یک دیگر از رفیقانش همین همین دارند فقیر را هم یک روز اتفاق صحبت با و شد همین سلام که در کسری طلب  
 کرد و فقیر را نشاندید و چرخ هم بهر خود خوراند و دیگر خیرین **و قریباً** بعد از اتفاق و وضع مایه که در روز آینه بزم هم خوار  
 بود و لغت خط و شمار رسید و کلمه متعجب که بنام من بود آن هم مطالعه در تاج الدین بن خان صاحب به پیوند سلیم  
 کاغذ دیگر برای کاتب خود میزد و ستاد و او را کاتب صاحبان خط دیگر که برای من می در زبان آورد و نوشته بودید و ستاد



و احوال دریافت گردید و خطبیه نیز نزد صاحب فرستاده شد یکی حسین بیگ خواهر و دیگری بطور خود در داک  
 انگیزی مرسلست بعد ازین آن خط قابل احتیاط باشد درین انظار فرستادن مصلحت نیست بدو دولت حضرت صاحب  
 عالم فرستادن مناسبت من با آن صاحب نخواهد بود و این خط خواهد بود ای بخایا بیدار آن وقت من اینجا  
 بنزد والایش خود نگاه داشته بودم و آدم خود در گوش من اطلاع بکنید هر جا که مناسب خواهد بود خواهم طلبید تا نزد خود نگاه  
 داشت آدم بر احوال میفرستد و بعد مطالعه خط خیلی بی حواس شد و نام در رفته من نوشتم که خواهد بود ای مفت  
 رفت خداوند عادل در چه بلا گرفتار خواهد شد صلاحی به ازین نیست که خواهد بود قاضی آنجا رفته او را همراه خود بیاورد  
 و تاج الدین حسین خان صاحب بود مطالعه خط شایسته منقض شدند و من نوشتم که شما بجناب خاضع  
 قبل عرض بکنید که خطی بنام من منضم نفرت خود را که ترش و آبد و اطاعت عال آنجا و عنایت خواهد بود ای بابر کلام  
 لطف و عنایت صاحب والا احباب و بایں حکم حضور بنویسند و این قدر مضمون دیگر هم باشد که بر خود در نقل  
 از حکم آقای خود چهاره ندارد لیکن آئینه وقت رسد که صاحب عالی شان او را آنجا خواهد که هر که شست و دست و دست از فضیلت خواهد بود  
 آنکه که او وقت روانی یاد فرمایند تمام شد مضمون تاج الدین حسین خان صاحب این وقت بخود تاج الدین حسین خان  
 برای نمودن رفته و کعبه و روضه صلیبی تو بیا بیدان رفته و کعبه بنام خان صاحب رفته است من هم در جواب  
 آدم هر چه فرامی باید خط و فاله نفوت خط و فاله خود بود نوشته خواهد شد و خلاصه هم رسم روزی بنزد آن حضور  
 ایشان بفرستد شما همین قدر عرض بکنید که بر و پیش بنده باز هم شد حال بقین که روانه شد و اندرین بنا بر احتیاط رفته و کعبه  
 ای شما درین خط بیدارم احبانا اگر صاحب والا منافی به پرسد که خط مرا قبل منضم این مضمون پیش شما کیست  
 باید که من رفته را بنمایند و دیگر خیریت **فصل ۲** خط و امر قوم است دوم شهر حال رسید و موصی مطلب آورد  
 آنجا زوال میسر زاده دیوان الواس خان نوشته اید دریافت شد معلوم نیست که این مرد و غیره بهر باقر غل  
 مرحوم است یا سیرگد گرس و دیگر اگر میر باقر علی است پس دست قدیم این است بدین من محبت بسیار داشت  
 پیش از که خدا شدند در شکر نواب محبت خان مرحوم سی و چهار سال آنجا سال پیش ازین بودن میر حرم  
 همیشه بیکه جان اتفاق می افتاد من هم در همان ایام از شایعان آباد و اردو شکر بودم و کعبه موصوف از  
 محبان من بود و آن اوقات او اوقات خود در خواسته در اوقات او میر حرم میر باقر حرم ایامی دیدم گاهی از صبح  
 تا وقت چاشت و گاهی از شام تا نصف شب با هم اختلاط می کردیم در همان روز با هم رفتیم و از شکر بیع المان  
 که علم منطق است پیش من می دید چون از طور کوچ نشین تر شد من بنا بر ضرورتی با که ایاز روانه شد و بعد از آنکه  
 بار بار بشارت میدادم که میر نورش همچنان آباد و روانه شد و اندرین ایشان خیلی بزرگ است ایشان  
 در شکر بقیع با او تیرانی اندر میر حرمی نامی فاضل زبردست صاحب جهاد و در مذبح ایام گذشته اند که  
 خواهر من علی یا این همه کمال شاکر ایشان بود میر موصوف عمومی میر باقر علی می شوند میر باقر حرم را سیری بودند  
 کمال در دست و اهل بیت و وجاهت و تقوی در شان زده سالگی قطبی یا سیر حرمی خواهر و بچه موقوف شده

قیع

تنده زندگی را خیر یاد کرد شاید برادر کلان همین آشنای شما باشند این نقل طریقه نقلی است که میر باد معضی اخبار را از قسم  
 کتاب و غیره پیش اکرام الله خان فروخته بود چون دوسه بار خان موصوف بروعه و فاکا و میر نور بر روز  
 تقاضای شدید نمود و خان موصوف گفت که خلاصی آدم شریف را معاملة بالشمیر می نصیب کند آنکه عجب مردم عجیب  
 دهن در پاره می باشند میر باقر گفت که شما هم زماستید یعنی آلمیری تمام شد این داستان و آنجا احوال آن کوت  
 بر گوی حواله علم کرده اید پشت از نام افتاده است و از هم این قدر احتیاط نمودست سبب این است که چون شایسته  
 حیا درین قوم باقی نمانده و خود را در آنترین خلایق میگردان عمل را بر عزم خود بدیدند و علاوه آن دیویش را در نظر  
 عیش می شمارند یعنی زن خود را و بر روی خود بگایند می دهند و همچنین خواهر و دختر را نیز به خرید در جنب زن که  
 حرمت خود است خواهد و دختر نمیند چون زن کوت بر گوی را در نظر آن می گانند و او را در هم شلوار است درین صورت  
 نه آن زن زن او است نه دختر و دختر او این قدر از آن غل می برمی زند یا اگر کسی بگوید که شما کوت بر گوی هستید بر  
 غضب می آید سبب این است که در نظر مردم صاحب این غل زبیل و خوار است و بنور ایشان درین مناعت  
 بزرگسال رسیدن در نزد شخص ظاهر یعنی در بار داری و تحمل ظاهری است که این قید در میان نباشد و در میان  
 می پوشند در میان زنانه و این قوم چه فرق است ایشان هم بالطبع راغب باین می باشند که لباس زنانه بپوشند  
 و چه عجب که در خلوت همین عمل را می کرده باشند لیکن این دولت بر گوی بحسب ظاهر بی غلطی و دست خود را در  
 و محل حرف نماندیم هم ندارد و همین جهت عیشتش باقی است لیکن لغت خدا به حال **شعر** چه توان از زبان  
 این اندوه با همین مردمان بیاد ساخت آلمی خود چه می رود هر کسی که تواضع پیش آید با ملاقات باید و در وقت  
 نصیر الدین در بنارس و مولوی میر علی در مرشد آباد اندک خطوط این صاحبان می آید میر موصوف و هر چه خط  
 مستطوط حال صاحب و متاسف بر می شمارم می باشند من هم خیلی خون جگر می خورم لیکن امور اختیار  
 اتفاقی است بیل رتبه همین است میر مهدی الدین صدر دیر از مال دیر خود می یابند و در بار دی خود چیزی بیاد  
 از آن ملای بیاید می پیش می بود دانش می خورد و حال سر رشته ادب بنیان شخصی نوگر خجسته و روپوشه است  
 لیکن این یاد داشته باشید که این نوگری زیاده از دوماه نیست چون ششی و سه بار بگویند که آید خدا دانست که اسم حقیر می در  
 دیوانخانه عیوش فرو داده بود و همان اتفاق این که و مال کردن و شنه بود برای رفع بدنامی از قید احوال آورده است و در اول آن می خطا  
 علوت به پیش این مرد که مثل عوام است بکمال با زبان تمام کاش خارجی بوده و از زمانه از خود آدم نیم عقیس خالی شده  
 است و الا تنگ آدم بود که با آنکه خنجره و محرف بر بدین ملای بجهت حرمت برادر و عیوش و توقف بر بار و در حرمت مرد که این  
 است که نام آن دست شاه پیر اجمان میداد که با آلودنش جرئت مرد که پیش مردم ظاهر کند خود را من میکنم و بفرموده میداد که من را بگو  
 او بسیار خوش ظاهر بود و جای خود در دل من اند خطوط مرا با جابجا برسانیده شد که کار خود را در جواب نوشته اند و من خط کرده اند  
 مرد آقا صاحبان بنور آفرستاده ام حالا آدم می در جواب بعد از این خواهد رسید **قصه** در آن وقت که بعضی از اعیان  
 نویسنده گنوبت قابل شخص سادی و بزرگ و خرد و کار باشد و نوشته اند لیکن بعضی خیر را از تعلیق بر موقوف دار و اعیان را از

و کتاب مذکور بر این تحریر نیز برفته و در اینجا نوشته می نماید و اینها را طریقی که در ادب نامند که بعضی از اینها مساوی  
تکم و زبان تعلیق و جراح نیز دارند یعنی با حاضری بدنی و انسانی یعنی نامند که در مقابل شخص مساوی خود هستند و مقابل  
خود را قبله و قبله حاجات هم گفتن درست است اما صاحب قبله و کعبه نیز است و در مشرب را هم باید گفت به پدر زن نیز  
مضافه ندارد و شرطیکه آقا بنات لیکن پدر را نباید گفت و لفظ پیر و مشرب مساوی است اما و در مشرب دیگر کسی نباید  
گفت لیکن استاد که علوم کتابی باید و این کس می باشد استاد و در فنون دیگر مثل کشتی و غیره صناعات کم تر به و عظیم  
دادن رعایت کردن نامند و به پدر مساوی به پیر رعایت نباید گفت و خطاب با جناب باید گفت یا جناب والا  
یا جناب حضرت هم مضافه نیست لیکن مثل تو را اینها حضرت یعنی پیر است تعالی نامید کرد و در غایبانه پدر را والد یا قبله گاهی  
باید گفت اگر همین اینجا خاص قابل باشد و بر روی آقا بیچ و پسر خود را در مقابل بن صاحبان استی شخص مساوی غلام زاده گفتند  
مضافه ندارد و در و بر وی شخص مساوی صاحب شخص بنده زاده باید گفت و بر وی پدر نام او باید بود و همچنین و بر وی  
بزرگانی گفته پدر در مرتبه زاده باشد مثل عم بزرگ و خال بزرگ لیکن اینجا غلام زاده گفتن نیز درست باشد چرا که مساوی  
شخص مساوی که اینجا خود را بنده گفتن نیز او را بنده پسر خود را بنده زاده در مقابل اینها خود را غلام و خود را باید گفت بزرگ  
و بر وی بزرگان لفظ صاحب مضافه نباید کرد یعنی اگر کسی از بزرگان سوال کند که پدر شما چه نام دارد و باید گفت زید  
یا عم و زید صاحب بنده باید گفت و بر وی اینهمه صاحبان پدر و برادر کلان استاده شده سلام باید کرد  
و در کتبیکه برای بزرگی بنویسند پسر خود را بر خود و از فطریق یا بر خود و از کامکار نباید نوشت غلام زاده زید یا عم زید و وی  
و برای ششما میسر بنده زاده باید نوشت آدم گرداب آقا قاهر چند قسمی باشد یکی اینکه کس را سبب او کامیاب  
کردید یا اینکه از پیش خود سبب که می در زور لیکن او را نیز از قاتی است مثل سکه دار یا عامل بپیکر یا دیوان سپه رئیس  
چنین آقا را مربی و محسن نوکر را رفیق و همدم و صاحب نامند در مقام رعایت کردن بجای دادن و پدر خود را  
و بر وی و او قبله گاهی و قبله گاهی صاحب والد گفتن مضافه ندارد و سلام هم بر بزرگ خود باید کرد و او را قبله کعبه  
قبله حاجات باید گفت در عالم اختلاف و اندک هم گفتن مضافه ندارد و تعظیم دوستان هم باید کرد و تشریف بسیار  
و چه میفرمایید هم بدوستان بزرگان گفتن میسر بنده است اما برای او عرضی باید نوشت بر این معنی بی بد و در اینجا  
باید و پس آن او را نام کمال عفت باید بود و در و بر وی و تعظیم هر یکی باید کرد آدم بر آقائی ذی جبروت ملک الملک  
در ملک او دیگر بی شریک نباشد او ایش نیست که در و بر وی خود را غلام و پسر خود را خانزاد باید گفت  
غلام زاده نباید گفت و پدر خود را نیز غلام و برادر کلان را بنام یا و باید کرد و بی اضافت نمودن صاحب دادن  
او را محبت کردن یا دادن باید گفت رعایت کردن نباید گفت و بر و بر وی و تعظیم هیچ بزرگی نباید کرد و عند الذکر  
هم الفاظ بزرگی میسر در حق کسی بزرگان نباید آورد و او را پدر بار جناب عالی یا حضور باید گفت عند الخطاب بر و مشرب  
خداوند را و او را پدر نامش زاده و بر و بر وی و لفظ بهادر بر این پیش زاده باید کرد و آمدن آنها تشریف آوردن  
باید گفت از بزرگان بن زاده حضور را بزرگی تمام نام باید بود و بزرگان او را نیز یعنی پدرش حضرت زاده

ارامگاه با کیفیت و در کلاش طاعت آرامگاه کلان تا خود پیر سخی آغاز نماید کرد و اگر مطلبی ضروری الذکر است  
 جو کرده ادا باید کرد و اگر برای کار فتن حکم کند تسلیم کرده باید رفت و وقت باز آمدن ادا کردن مطلب نیز تسلیم باید کرد و  
 وقت مطالعه او یک سلام بعد از آن تسلیم کرده استاده باید شد یا باید نشست و اگر روز سه بار بلکه دو بار روزی هفت  
 اتفاق افتد در هر قافله سلام تسلیم باید کرد و شایسته باشد و پیر و مرشد نباید گفت و عهد الخطاب لفظ کلمات بر زبان  
 آورده عرض مطلب باید کرد و بنکال عالی و جناب عالی غایبانه آنها را نباید گفت بلکه صاحب عالم ادبی بود **قبر**  
 پرشده نماید که طبیعت قوی است خالی از شعور که در سنگ و خشت حیوان و آدمی امانت نماده است قدرت است  
 مثل سنگ را که از پائین بیالاهی اندازد و مجبور است که از بالا پائین آید اگر انبیاء مثل سقیا و خشت یا چیز دیگر در سنگ است  
 سنگ که از پائین بیالارفته قسری نامنی با اختیار نیست اختیار سنگ نیست از بالا پائین آمدن از حرکت طبیعی نامند  
 یعنی طبع سنگ چنین اقتضا نموده که از بالا پائین آید و میل آهن و مصلطین هم ازین قبیل است و باید که در خشت و سنگ  
 بزرگ نیز یک بریدن باران و وزیدن باد و مراد نیز خصوصیت طبیعت از درختین که خشت نیز از کک ظاهر است که اگر کک را  
 بزخمی بایستد مقابل آن برانندند یا ستاده کنند از بیم خواهد گریخت یا خواهد ریخت یا خواهد مرد پس رسیدن آن  
 از کک امریست طبیعی یعنی در اصل خلقت از کک میسر و میل نمودن اطفال شیرخوار بزرگان بطرف مادران زنان و پرنده  
 و رسیدن جوان و پیر در مکان تنها وقت شب و در جنگ نیز امریست طبیعی پس آنچه امر طبیعی است بر گزروال پذیر نیست  
 و ترک آن محال و قوت دیگر است که در سنگ و خشت نباشد چه حیثیت حیوان و آدمی دارد که از عادت نامند و  
 این قوی بود که از تعلیم و فیض محبت دیگری حاصل میشود مثل گربه ولایتی که چون در ابتدا با کبوتران بزرگ شود  
 بکبوتری کند یا بیل که تا که وسه بار او را کشته باشد حله بر آدمی نمکند یا بوزینه که بکبوتر را بچوبت یا چیز دیگر ازین قبیل است  
 سلام بر کند و عادت آدمی از قبیل وظیفه بسیار و عبادات مؤمنان حرف زدن و تفهیدن و خوردن و وزن  
 و نشستن و قمار با فتن و شراب خوردن بسیار است و این امور طبیعی نیست اگر صحبت قمار بازان بهم رسد هرگز  
 قمار با نخواهد شد همچنین صحبت بی همزان لیکن بعضی کسان که صاحب قوت قدسیه اند حسن فتح هر روز را در یافت  
 می نمایند و صحبت اصحاب رذیلت را ترک کنند و ترک عادت هم چون ترک طبیعت بسیار مشکل است لیکن ممکن است  
 که بعد از ترک عادت صورت بند و خلاف ترک طبیعت که ممکن باشد و موجودات دو گونه بود با آنچه قدرت  
 الهی از و قلیکه موجود گشته بحال خود است مثال عقول و افلاک و ماه و مهر دیگرست تا بندگان یا آگاهی بصورت  
 دیگری نشود و چون آب و آتش و باد و خاک یعنی مادی بصورت آتش و آتش بصورت باد و چرخ و خاک آب نشود  
 یا فانی شود و بدین چون و دخان میوه دارد و بی میوه مثل درخت نار و سرو و یاز و درختن و دخان غله بعضی گیاهان  
 خود و که سال بسال از زمین سر برکشند و قلب ماهیت است که بهیئت چیز تغییر شود و این نیز ممکن است مانند کدو  
 خود را بعکس باطل شدن است که در هند با اهل جنوب حقیقی دارد اما قلب ماهیت بی سعی آدمی بقدرت الهی خود بخود  
 ممکن است چون بعضی جانوران کوچک که بعضی جانوران را بصورت خود سازند اگر شخصی بحال با فلان ماهیت چیزی را







رقعه ۱۸۲

نشسته بود و در وقت هم دیدن جبهه قدیم قتل بود و جواب نوشته نشد الحالی نویسم که در نفس نثر و تخیل من معلوم بجا بود بعد یکدیگر و رافد باز بروید تا بر سر به بالی آمده بعد خوب شدن معامله شما را کیس نماید و بعد صاحب کلان خود از طرف من باید گفت که طوای منولی بجنوب باید رسانید که این خصوصیت از دست نرو و تا مل توقف خوب نیست و نه میر صاحب پسید که خطوط کالی روانه شد بانه و در روز رفته مرد غریزی آمده بود و از آن سخت خست و شبی می بارید لیکن چون عود کردم حق بجانب آن بجایه بود و زیاد خیریت رقع ۱۸۲ خواجهامامی صاحب ریافت نماید که شب آمدن من در کاشان شما را نام در خانه بخوانید و اگر قسمی از شما احوال من پسید گویند ما خبر نداریم هرگز ای خانه را نشان نباید داد و اگر فرشته هم باشد نباید گفت و دیگر اگر بار چینی پاکس از ری پلنگ نریر صاحب با توئی و الان فاده است حواله این دم باید کرد فردا بشتر

خبریت می آیم

## تمام شد رقصات

### غزل بخیت کلک جواهر سلک عمده شاعران عیدم العیدل مزار محمد حسن متخلص بقشیل

غم عشق تو پایانی ندارد	چه در دست اینکه در مانی ندارد	چون راگو که سویی مانیا بد	کسی اینجا گریه پایانی ندارد
چه داند رتبه غار مغیلان	سید روزیکه دامانی ندارد	اثر در گریه مجنون مجوسید	که لبسته چشم گریانی ندارد
زین شسته نماز تو میدست	چه حیرت که پایانی ندارد	سوال بچشاید شست از تو	لبش می جنبید و جانی ندارد
	مسلمانان سلیمانش گویند	قتیل کافر ایمانی ندارد	

قطعه تاریخ وفات آن الاسفات که ماده اش از نیایج افکار سر دفتر موهظان و بزرگ شاه بیت میوان نکته انی سر لوح بیاض سخنانی مولوی کرامت علی انظره مغفور از سر حد ثانیه مقطع غزل مرقوم است مصراع لطافت منابع او صنعت تفسیر از محمد ثانیه ترشح قلم جاد و رفتم یکد نامید ان فصاحت نیزه افزای معرفه کلامت کاشف نکات غنی و جلی هتادی میر ناصر علی

فروانده ترش

قتیل بخیت پرور مراد افسوس	چه در دست اینکه در مانی ندارد	ز دست ماتم و خوش مسلم	کسی اینجا گریه پایانی ندارد
نماید در جان خیرین پاک	سید روزیکه دامانی ندارد	که گوید در غم این قضی معنی	که لبسته چشم گریانی ندارد
تو دیندار روی همه خلق	چه حیرت که پایانی ندارد	بقدر سال او دیدم بخوابش	لبش می جنبید و جانی ندارد
	ز روی کثر عشقش گم این	قتیل کافر ایمانی ندارد	

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خارج از دایره مقیاس صنایع را از زو که نقصان بدو کمال بلال ادنی صنعتی است از صنایع کمال او بود  
 و حمد فزادان و منت بیکران قاهر می رانند که در ظهور عجاب قدرش از برادن بلال و کمر فتنه شدن ماه قمر  
 فلاسفه و موابط اهل تخم و من تر و لغو تر از اصول و ایهیه زن بیزلال همه مخلوقات بر عظمتش گواه است و از برای  
 مصنوعات بود معانیش انبیا به اگر بلال است ایما بی مثالی او می نماید و اگر بدست کلف ریب از آینه و ایما  
 می رود و اگر ماه است بر هر شال است و اگر هر است اشارت بعبودت و جلالت بعثت بچوسه و رانیا علیه  
 الف الف تحیه و نما از صنایع سینه است ظهور معجزه شوق الف از بدایع بدیوه و در خرق عادات آن بعثت خلق  
 مخلوقات در تمام کائنات مثل ماه چهار و هم بود و آشکارا و معجزات آن مهر سپهر رسالت کائناتش فی نصف النهار  
 شریعتش سر سر حکمت است و اقتدارش تمامه هدایت و از برای جاست که هرگاه مخمین خلاف شریعتش گفتند بدو  
 در و حکمتی نقد اعتبار یک است از دست او و حکامی چون رای از خود رفتند سرنگون بجا ضلالت و افتادند  
 همی که یک لفظ بشرف خدمتش رسید بهستی نعم حبت نعیم گردید و دست را و صفت مردمانی که با وصف جبریت  
 و کتاب میام و صفت با برکتش خطاب نمایند اندک این بسم الله الرحمن الرحیم بطریق تطهیر اسرار و از گشتند  
 و خوشحال کسانیکه با وجود بگامت و ثابت و اتباع کما حق واد است محبت بخلعت اصحابی که انجوم با هم اقتدیم  
 هدییم معزز و ممتاز علما و فقهائیکه این دیوان بین و صاحبان ختم المصلحین اتباع و اقتدار ازینند پیشوایان طاعت  
 و ایام است رویدند رهبر و رهبر برآورده ایشان از خطری نیست و حافظ ضوابط منضبطه است ان را

مذمتیب چون خواهند که روز سه با هی از مراعات ضابطه که مرقوم میشود بداند حروف مشهور و حروف  
 اعداد آن در ذیل محفوظ دارند میان حروف مشهور

دوست برای جیب المعطر	چهار دست برای شمعان کعبه ششم	چهار دست برای مصفا کعبه ششم	بغشت برای نوال کعبه ششم	یک دست برای بقعه کعبه ششم	سخت برای ذی کعبه ششم
دوست برای جیب المعطر	چهار دست برای شمعان کعبه ششم	چهار دست برای مصفا کعبه ششم	بغشت برای نوال کعبه ششم	یک دست برای بقعه کعبه ششم	سخت برای ذی کعبه ششم

و مجموع این حروف ششوزنج هوابد که ازاج است و این حروف ششوزنج تبدیل به سایر ابدال هستند که در جدول  
خود درج گشته اند مثلاً برای محرم قرار داده خواه محرم شده باشد و خواه نشده و خواه شده و خواه نشده و خواه شده و خواه  
و دیگر بخلاف حروف مبین که از تبدیل سال مبدل شوند چنانکه عنقریب ذکر شد می آید چند و بعضی

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
که عددش یک است برای شده هجری مقرر گشته	که عددش دو است برای شده هجری تعیین گرفته	که عددش سه است برای شده هجری معین گردید	که عددش چهار است برای شده هجری مقرر گشته	که عددش پنج است برای شده هجری تعیین گرفته	که عددش شش است برای شده هجری معین گشته	که عددش هفت است برای شده هجری مقرر گشته	که عددش هشت است برای شده هجری تعیین گرفته	که عددش نُه است برای شده هجری معین گردید	که عددش ده است برای شده هجری مقرر گشته
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
که عددش یک است برای شده هجری مقرر گشته	که عددش دو است برای شده هجری تعیین گرفته	که عددش سه است برای شده هجری معین گردید	که عددش چهار است برای شده هجری مقرر گشته	که عددش پنج است برای شده هجری تعیین گرفته	که عددش شش است برای شده هجری معین گشته	که عددش هفت است برای شده هجری مقرر گشته	که عددش هشت است برای شده هجری تعیین گرفته	که عددش نُه است برای شده هجری معین گردید	که عددش ده است برای شده هجری مقرر گشته

همچنین تا آخر حاصل نگذارد که گفتن بهشت سال این حرف مابین ترتیب هر برای هر سال از او نام باشد و در هر سال  
در زوین محفوظ دارند و همچنین است در سنین ماضیه یعنی هر گاه عازم دریافت این معنی شوند که این حرف و وقت که در هر  
بزرگ که در سال از سالهای گذشته تعیین پذیرفته اند که در عکس ترتیب پیش گیرند یعنی شروع از آن که در پیش بوده که

د	و	ب	د	ز	ج	ه	ا
برای نشسته بجز	برای نشسته بجز	برای نشسته بجز	برای نشسته بجز	برای نشسته بجز	برای نشسته بجز	برای نشسته بجز	برای نشسته بجز
معین سازند	قرار دهند	مقرر کنند	تعیین سازند	معین فرمایند	مقرر نمایند	تقرر نمایند	معین سازند

بماند و ال برای ستمه بحری بنامی ابتدا نهند و بر الف برای ستمه بحری ششم کنند و همچنین تا حرف مایه طه که با این مویع حرف  
مع اعداد معلوم شد پس لانعم که عدد حرف مایه که دریافت طلوع لیل این مایه طه است بعد از حرف سالان این ستمه حرف  
و یک عدد دیگر از جانب خود بران میفرمایند و آن مجموع هفتگان طرح و هفتگان قابل طرح باشد یعنی اگر از ستمه طه یا ده باشد  
و آن مجموع تا پانزده خواهد رسید نه از اعداد آن چون از پانزده هفتگان طرح سازند یک عدد باقی خواهد بود و حاصل آن بعد طرح و  
نظر کنند اگر یک ماند بر آن لیل روز گشینه خواهد بود و اگر دو ماند روز و شنبه و اگر سه ماند روز و شنبه و اگر چهار ماند  
چهارشنبه و اگر پنج ماند روز و پنجشنبه و اگر شش ماند روز و جمعه و اگر هفت ماند روز و شنبه و اگر هشت ماند روز و یک  
و اگر نه ستمه بحری است و دریافت نهیم باید که هفت است که عدد حرف معین را هم در ستمه یعنی از مایه که عدد حرف معین  
۱۲۹۵ ستمه بحری است یعنی اجمع کنیم یک عدد دیگر از جانب خود بران میفرماییم مجموع نه کرد و هفتگان را از اول طرح

